







الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء حكمة وعلما والحمد لله الذي
 اكمل لنا ديننا الاسلام وهدانا لهذا الدين الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 الاسلام وهدانا لهذا الدين الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 محمد صلى الله عليه وآله وسلم خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 وسعيد كسبي است كونه حيا باسنان ثابت ما نطق الله تعالى به في كتابه والحمد لله الذي جعل في كتابه
 وفي الاخرى والحمد لله الذي جعل في كتابه والحمد لله الذي جعل في كتابه
 فقهه قبره وابتلى به من بعده وهدانا لهذا الدين الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 قد يا وحيدا شرح الكتاب الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 مغلوب بران شرفي الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 التثنية تاليفه الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 سيد علامه بر الملك الزبير الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 تعليقات فرموده وناشره الذي هو خير ما في الوجود والحمد لله الذي جعل في كتابه
 وچون اين ابیات است ودر آخرش كتاب ديگر يولي را که در باب ترجمه بهوسوم به بشری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراد باینست کسی است که بر طریقه رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
 رسول را گویند و تشکیک بدان صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند و اربع سنت نبوی علیه السلام
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر اینست و زیادت و نقص در دین اختراع و احداث و شرع مبین و بی سستی است
 و هر که سر مواز طریقه رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بُعد از سنت است بقدر آن مخالفت و ثلث است بقدر
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی تسنن است و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چنین نیست چه عده دین بآ
 عمل است نه دعوی و علامتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع ربقة تقلید اخبار و رهبان است لیکن این
 امری است که متذهبان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال متنع و انموده و انی لهم التناوش من مکان بعید لکمان
 کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث مجروح است و باب معرفتش مسدود و شل است با جوج و ما جوج و انفعنی بر متعن
 اقوال و عارف مولفات رجال مخفی نیست بلکه انظر من الشمس و این من الامس است پس حاجت اطالعت مقال بذکر آن
 قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نقشه مصدور و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور است **س**
 بوقت صبح شود و بچهار روز معلوم است که با که باخته عشق و در شب و بچهار و مراد ناظم در اینجا از لفظ اهل است تعریف مجتزل
 و مبتدع است کما سیحری به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است بثبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
 از ایشان در آن مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرابین عمر و اثبات عذاب قبر نکرده و ضراب از
 معتزله نیست بلکه از فروع جمعی است میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بجا میسر شود خواهد شد و همه معتزله هرگز نگفتند
 عذاب و سوال نمید و نسبت مذہب ضرابی بوی ایشان از عجائب روزگار است و در حقیقت این تفصیر است ادب
 و مدعی خصم است بهر چه رود و رسول را استحکاب مثل انفعنی بر متعن و روایت نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله است
 کرده چنانکه ناظم در اینجا جعل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذ
 نقاد اند پس چرا استثنای در روایت نکردند و در معرفت مذہب خصم باین همه تفصیر راضی شدند و چیزی را با ایشان بی
 نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بدان قابل نشده بجان آفرین که جنایات بعض بر بعض بسی بزرگ است هر طائفه بگو
 طائفه دیگر نسبت هر طایفه میکنند و آن دیگر این گروه را با قولی مدعی مینامید که وی از آنها بزرگ است حال آنکه حتی است
 که هر مومن ملاحظه صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود در نسبت قولی و علی بسوی هر که باشد
 اندیشه نماید و اگر فقیه که ضراب معتزلی است باری نسبت مقاله ای بسوی تمام طائفه یعنی چه هم برین قیاس احوال ماجریت
 طائفه بسببه با جماعه بخندید است که چیزی را بر ایشان بر بسته اند و نشانی از آن در مولفات و مقالات این گروه نیست
 و هیچ جمع محبت است بمعنی برهان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی و همه جمع سنن است و سنن آهستی را
 گویند که در جمیع آنرا ترکیب دهند برای طعن و جرح و تحجت با را گذرنده ترازان از انجمت گفت که چنانکه اسند

نموده و بدان میکنند زیاده بران زمین بر زمین در افکار و اذیان نافذه ماضی است چه معلوم است که ماضی در غیر محسوس
 المانع از ماضی در محسوس باشد آری بن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیح است بجهنم متفق علیها است
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق است انکار نمیکند آنرا مگر ضال فصل و خلیل گفته ابن عبد الله از عذاب کور چشم
 گفت این همه احادیث صحیح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هر چه از آن حضرت صلعم با سناد جید آمده بدان مقرریم
 و اگر متر نشویم و رو دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم حال تعالی و ما انما کول الرسول فخل و عذاب قبر حق است
 و اگر با معارض می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم عذاب قبر و ننگ و نایب و سوال عبد و کور را و
 تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قاطبه المروزی
 ان سوال الملکین من قبر + حق به الا یسماں فرض قد شخص + سوال مصدیت
 و اضا فاش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول است و گذشته که سوال
 برای میت عام است مقبوله شود یا نه پس اگر چنین میگفت **س** ان سوال الملکین المیتا حق به الا یسماں فرض
 ثبنا + اشل می بود و حق اقرار ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دلالت صحیح متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته زنده مرده می آیند و او را می نشاند و سوال میکنند واجب است
 زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر است تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و آنچه واجب
 قبول چیزی که بدان اخبار کرده است از امور دینی احوال کونیه و تلقی آن تصدیق قلب بلا استثناء و من و محل آن بر
 لغت عربیه بغیر تحریر و تاویل و فتح باب خلوقیل بلکه تصدیق عین قول واجب است اگر بفهم در آمد فها و زده حواله
 آن بقائل و عدم تاویل بکذا آنکه می باید و از خدا سوال فهم باید نمود آنچه نیت اندیش را بوی ارزانی دارد و کث
 زدن علماسیحا کذا کلا علو لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم سج در عیقام چه خوش مصنوعی ارشاد کرده و اراست
 طریق رشاد و سدا و فرموده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر سخن و در این
 آنچه محتمل نیست فرموده بخارند و در بیان دینی که مقصود مراد است کوتاهی نکنند و از اهل دران و عدول از دنیا
 آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده چیزها کسی آثر نمی تواند داشت بلکه سو فم از خدا و رسول اصل هر
 بدعت و ضلالت است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل به خطا و عدول و فریب است خصوصا اگر باین سو فم سوء
 قصد هم ضاف گردد و قدریه و مرجیه و خواج و معتزل و همه را فضیه و سایر طوائف بدعت که در ضلال و ضلال افتادند
 و مع ایشان دران گمراهی همین سو فم از خدا و رسول بوده است لا غیر تا آنکه دین درست اکثر مردم سو جیب این انعام
 گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند همچو گذشته که بسوی آن اتفاقات نمیکند و سر بی گناهی آن
 بر نمیدار و انتی آری **س** فرم و اندر حسرت فهم درست * اینک میگویی نقد رفهم تست *

است به القرآن بالاشارة + و وافقت آیاته الا ناره + اشارة واضارة و وسیع
 یعنی نورست بلکه اوتقالی کتاب خود را سسی بنویس خسته و فرموده قد جاءكم من الله
 و کتاب حسین یهدی به الله من اتباع رضوانه رسول السلام و جمع التشتیت این لفظ را همچنین تفسیر کرده و در
 دیگر نسخ بجای الا ناره اشارة آمده و این ظاهرست و ادنی بطلب یعنی عذاب قبر و کتاب عزیز بطریق اشارت
 واردست و بطور صراحت و احادیث نبوی صلیهم وافق او تصحیح آمده و درین بیت جواب سوال وارد و درین مقام
 یعنی حکمت و عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و خدا را زان
 و اتقار از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت انفس ثابت است و
 علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را در جواب دیگر جمالی تفصیلی است تفصیلی در شرح قول ناظم
 و الا یہ السؤال فیما کامن بیاید و جمالی آنست که او تعالی بر رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو و عمل بدان
 واجب است فتن و دوی یکی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل الله علیک کتابا فی الحکمة و فرمود و یصلح لک کتاب و الحکمة
 من آیات الله و الحکمة و حکمت باتفاق سلف است و انیز ایشان سنت است که در زبان رسول خدا صلیهم بدان
 اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب است و این اصل متفق علیه است میان اهل اسلام حدی
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلیهم الا دانی او میت الکتاب و مثله مع الحدیث پس کتاب سنت است و حدیث که برگزیده
 و در احتیاج مستوای الاقدام تفصیل این مرام محرر سطور در سلسله العسجد و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
 نوشته علیهما قوا از تبه الاحادیث التي + قد بلغت سبعین عند الحدیث + و تا ترد لغت یعنی متابع و پیانی بودن
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که توافق و نه یک کذب نزد عقل محال باشد با استواء بهر دو طرف و وسطا با سنا
 بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و توافق و نه مفید علم قطعی یقینی است و گفته اند افاده علم مستدلالی یا ضروری میکنند
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و قد است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه است قال تعالی یثبت الله
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و نتوان گفت که این آیه یکی است و علم بعد از قبر در
 مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهوم است در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیه
 الذین امنوا علیها خول علیها خول و او عشیما ماخوذ است و این کریمه در حق آل فرعون فرو داده و ملحق است با ایشان که
 حکم او حکم کفار است و مراد به ثبات ایشان بر کفر توحید نمکن با و است و عدم تزلزل اذان نزد فتنه دین اگر چه در انار
 انداخته شوند و عدم ارتباب شبهات کافرین و مبتدعین اگر چه بتلای آفات انفس و اموال شوند و ثبات در آخرت
 عدم توقع در جواب است نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم و پشت از احوال قیامت و باجماع ثبات هر کس
 در قبر و انبعاث و بر مقدار ثبات او بر توحید در دنیا است و هر که در دنیا اسرع و راجح است حق است و وی در دنیا است

كما قال يقولان لمن ربك قال لا ادري قال ومن نبيك قال لا ادري قال ومن اياكم قال لا ادري فيضربان به بالعمود وضربوا
 حتى يلبس القبر نارا ايضا حتى تحلقت اضلاعه اخرجه الدملعي ورجي ريش سوال اذا ما م زياده كرهه وارجع ليل يست
 برآ كنه اهل قرآن ثابت القول ورجوب خواهند ما نذا انشاء الله تعالى وهر كه با قرآن سر و كار ندارد خدا حافظ است با چه
 جواب بدد و حسن البراء بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فالتفتينا الى
 القبر ولما يلي فلبس رسول الله صلى الله عليه وسلم جلوسا حول كائنا على يد ولسنا الطير وفي يده عمود نيك به الارض فرقع ربه وقال يستعينوا
 بالمد من عذاب القبر مرتين اولما نأثم قال ان العبد المومن اذا كان في النقط من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة
 من السماء يرضي الوجوه كان وجوههم الشمس معكم الكفان من الكفان الجنة وضوابط من جنوط الجنة حتى يجلسون منه بالبصر ويحكي ملك
 الموت حتى يجلس عنده راسه فيقول ايها النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان فتنسل كما تنسل القطرة من في
 السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فيأخذها فاخذ بالم يدعوها في يده طرفه عين حتى ياخذها فيجعلها في ذلك الكفن في ذلك الجنوط يخرج منها
 نفحة مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يرون على ملائكة الملكة الا قالوا ما هذا الروح التي تخطو على الارض فقالوا يا حسن الله
 في الدنيا حتى ينثروا بها الى السماء الدنيا فيفتح فيشيع من كل ساور وقرى بالالى السماء التي تنثرونها حتى تنثروها الى السماء السابعة فيقول الله تعالى
 اكتبوا الكتاب عهدي في عليين واعدوه الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فيجادروا
 في جسده فياتيه مكان فيجلسا فيقولان لمن ربك فيقول العبد رب فيقولان له ما ديك فيقول ديني الاسلام فيقولان
 ما هذا الرجل الذي بحث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما عليك فيقول قرأت كتاب الله فاست به وصدقت
 فينا وى منا ومن السماء ان صدق عهدي فافرشوه من الجنة والسبوه من الجنة وافتحوها بالالى الجنة فياتيه من روحا و
 طيبها ويضع له في قبره يد يوضو ياتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابشروا الذي يسرك هذا يومك الذي
 كنت توهف فيقول من انت فيجيبك الوجه حسن يحكي بالخير فيقول انما عليك الصل فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع الى اسلي
 وما لي قال وان العبد الكافر اذا كان في النقط من الدنيا واقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء وسود الوجوه معهم
 المسوح فيجاسون منه بالبصر ثم يحكي ملك فيجلس عنده راسه فيقول ايها النفس الخبيثة اخرجي الى خط من الله غضب ففارق
 في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من السفود المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعها في يده طرفه عين حتى يجعلها
 في تلك المسوح ويخرج منها كائن جنية وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يرون على ملائكة الملكة الا قالوا ما هذه
 الروح الخبيثة فيقولون فلان بن فلان باق مع سائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى تنثروها بالالى السماء الدنيا فيستفتح فلا
 يفتح له ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم انفتح لهم ابواب السماء فيقول الله تعالى اكتبوا كتابا به في سبعين في الارض السفلى فيطرح روحه
 طرحا ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم انفتح لهم ابواب السماء فيخطه الطير او تهوى بالريح في مكان حتى يجادروا روحه
 جسده وياتيه مكان فيجلسا فيقولان لمن ربك فيقول باه باه لا ادري فينادي منا ومن السماء الدنيا ان كذب عهدي

خافشوله من النار وفتحوا له بابا الى النار فبات فيه من حرها وسموها وضيقت عليه قبره حتى تختلف اضلاله وياتيه رجل
فتح الوجه قبج الثياب منقح فيقول ابشر بالذي يسودك هذا لو بك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجرك الوجه
الذي يحكي يا بشر فيقول انا عمك انخبت فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطيالى و ابن ابى شيبة
في المصنف و احمد بن حنبل و هشام بن السري في الزهد و عبد بن حميد و ابو داود و ابن جرير و ابن مردويه و الحاكم و محم
ابن ابى حاتم و البيهقي في كتاب عذاب القبر و عن ابى سعيد الخدري قال شهدت مع رسول الله صلى الله عليه و آله فقال ايها
الناس ان هذه الامة بتلى في قبور يا فافا و الا انسان و فن تفرق عنه اصحابه جاءه ملك في يده مطراق فاقعده فقال
ما تقول في هذا الرجل فان كان هو منا قال يا شهيد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فيقول صدقت
ثم يفتح له بابا الى النار فيقول هذا كان منكر لك لو كفرت بربك و اما اذ امنت فمذا منكر لك ففتح له بابا الى الجنة فيريد
ان ينض السيف فيقول له اسكن و ينسح له في قبره و ان كان اذ اومنا فاقيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري سمعت انك
يقولون شيئا فيقول لا ادري و لا تكلم و لا تهتدي ثم يفتح له باب الى الجنة فيقول هذا منكر لك لو امنت بربك فاما اذا
كفرت به فان الله ابد لك به هذا و يفتح له باب الى النار ثم يقمعة مقمعة بالمطراق فيصعها خلق الله ثمير الثقلين فقال بعض القوم
يا رسول الله ما هذا فيقوم عليه ملك في يده مطراق الا اهيل عند ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انما هذا
الثابت اخرجه احمد و ابن ابى الدنيا في ذكر الموت و ابن ابى حاتم في السنة و البزار و ابن جرير و ابن مردويه و البيهقي و
صحيح يقال باله الشئ هؤلاء افرحكم في القاموس و مطراق يزوزن مفعال بكسر الميم اذ طرق بمعنى ضربت و جمعته
بمحو كمنته بمعنى مودع و آخا و آيث و ربوت بمعنى حيا ثم اظم كمنته متوازا و همه فافا و علم يكتند و حافظ ابن القيم
ايات و غيره و ال بر عذاب قبر ذكر كروه و گفته ابن آية خاص و درباره سوال ملكين است پس و گفته ذكر نعيم و عذاب
بر نفع در قرآن حميد و چند موضع آمده منها قول تعالى و لو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت و الملاكات باسطوا
ايديهم نحو انفسهم اليوم يقصرون عذاب الطون بما كنتم تقولون على الله غير الحق و كنتم عن
اياته تستكبرون و اين خطاب است ظالما نرا نزد موت و ملائكة كه استنگو هستند خبر دادند كه آنها جزا داده شوند بعد
هون اگر چه اين عذاب از ايشان تا انقضاي دنيا متاخر گردد و زير كه بصحت پيوسته كه با نمانگفته شود اليوم تجزون گويم
ابن عباس و تفسير آية باسطوا يد يمين گفته امي بالعذاب و حق تعالى فرموده فوقه الله سيئات ما مكروا و حاق
بال فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون
اشد العذاب و اين عذاب و اين است كه ذكر كمش كروه و احتمال غير آن نادر و زنجشكي گفته و يستدل بهنذ الآية
على عذاب القبر انتمى گويم شخين از حديث ابن عباس و ايت كروه اند كه ان النبي صلى الله عليه و آله قال انها يمد بان و ما يمد بان
في كبر اما احدها فكان لا يستنفره من البول و اما الاخر فكان يثبي بالنميمة الحديث و مسلم از زبير بن ثابت آورده قال

بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط البقیع النجاری علی بقیعته ونحن معاده حادث فککارت لمقیه فاذا قبر حسته اوسته او رابعه فقال من
 يعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال جل انما یا رسول الله قال فمتی مات هؤلاء قال انی لا اشرک قال ان هذه الامة تتبلی فی
 قبورهم فقلوا ان لا تدافعوا لسان الله ان یسمی عذاب القبر الذی اسمع منه ثم قبل علینا فقال لغوذا بالمدین عذاب القبر لغوذا
 بالمدین عذاب القبر لغوذا بالمدین الفتن باظهر منها وما یطعن من حدیث ودرسم وسنن از ابی هریره رضی الله عنه مروی است ان
 النبیه صلی الله علیه و آله قال اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالمدین من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنه الحیا والمات
 ومن فتنه المسیح الدجال ودر صحیح مسلم و غیره از حدیث ابن عباس آمده است که علم کان یعلمهم هذا الدعا کما یعلمهم السورة من القرآن
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنه الحیا والمات واعوذ بک من فتنه المسیح
 الدجال ودر صحیح ست از حدیث ابی ایوب قال فخرج النبیه صلی الله علیه و آله وقد ورجت الشمس فسمع صوتا فقال الیهود تعذب فی قبرها
 وهم در صحیح ست از عایشه قالت دخلت علی عجز من عجمائز المدینة فقالت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قالت
 فکذبتم ولم انعم ان اصدقها قالت فخرجت ودخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت یا رسول الله ان عجمائز الیهود المدینة
 دخلت علی فرعمت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قال صدقت انهم یعذبون عذابا سمعه البهائم کما فارأیت بعد فی
 صلوة الایتیعوذ من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و بهین سبب مردم دو ابخله خود را بسوی قبور میروند و نصاری و
 قرامطه و نجاشیان می برزند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود باینما خونی و فزعی پیدا میگردد و حراش مغلداد و میسکند
 گویم مغل بضم میم و فین سجه ست در قاموس گفته مغلالت الدابة کنت و نصر فی غلته اکل التراب مع البقیع فاخذ باو جمعی
 انتهی حاصل آنکه در شکم چهار پاید را که از خوردن خاک و تره بهم میرسد بشنوائیدن عذاب گور کسان مذکور مداد او علاج
 میکنند و لغوذا بالمدین قرطبی در تذکره نوشته که ابو محمد بن عبد الحی گفته که حدیث کرد مرا فضیه حکیم ابو احکم بن مرزبان و بود
 از اهل علم و عمل که مرده را در قبری که در بلندی شیلیه بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشه نشسته سخن میکردند
 و دایه قریب ایشان میسرید ناگاه آنجا نور ترسناک شده روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نهاد و گویا چیزی می شنود
 بعده پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود باز گریخت بگریخت و چند بار چنین کرد گفت
 پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله را یاد آوردم که آنها تعذب فی قبورهم عذابا سمعه البهائم بعد قرطبی
 ضغطة قبر را ذکر کرده و گفته ضغطة قبر برای هر یکی می باشد اگر چه صلیح و نیکو کار بود و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه
 آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله الذی تحک له عرش الرحمن و فتحت له ابواب السماء و شهد به سبعون الف ملک من الملائكة
 لقد ختم ختمه ثم فرغ عنه اخرجه النسائی و قال یعنی سعد بن معاذ و سخن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان القبر ضغطة
 لو نجا منها احد فجا منها سعد بن معاذ و راه النسائی و درین باب حدیثها ذکر کرده که و الاله دارند که آنکه بیکدیگر می کشند و ضغطة
 قبر نجاست نمی یابد بعد بانی در ذکر نجی از ضغطة قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله من قرأ قل هو الله

فی مرضه الذی میوت فیلم یفتن فی قبره وامن من خطه القبر وعلته الملائکه یوم القیامه پاکفاستی تحیزه الصراط الی الجنة
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بحلی بدان متفرد بوده وروی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم تدر و نمن انزلت
 نذر الایه فان المعیشتة ضنکما وشره یوم القیامه اشی تدر و ن المعیشتة الضنک قالوا الله رسول الله علم قال عذاب القبر وانی
 نفسی بیده انه لیسبط تسعة وتسعون تنینا تدر و ن التنین تسع وتسعون حیة کل حیة تسعة و سبع نفون فی جسمه لیسونه
 فی جسمه و تسعة و تحذره الی یوم القیامه اخرجه البزار و ابن ابی حاتم بعض خصار و اللفظ الذی نقلناه لفظ القرطبی و در تفسیر
 سعیشة ضنکی چند حدیث آمده و آن عذاب قبرست و ذکر حیات در آن بوجه کثیره ثابت شده عن ابی سعید خدری مرفوعاً
 فی قوله معیشتة ضنکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور و در سننه و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی
 حاتم و محمد بن مرزویه و البیهقی فی کتاب عذاب القبر و مثله عن ابی هریره مرفوعاً و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی
 تختلف عضلاؤه و لفظ ابن ابی حاتم قال صنم القبر و عنه قال المعیشتة الضنکی ان لیسبط علیه تسعة وتسعون حیة ینشون بحیه حتی
 تقوم الساعة اخرجه البیهقی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن فی قبره فی روضه خضراء و یرحب له فی قبره
 سبعین ذراعاً و یضیق حتی یموت کما تمزیله البدر بل تدر و ن فیما انزلت فان له معیشتة ضنکی قالوا الله رسول الله علم قال عذاب
 الکافر فی قبره لیسبط علیه تسعة وتسعون تنینا بل تدر و ن التنین حیة کل حیة تسعة و سبع نفون فی جسمه لیسونه
 جسمه الی یوم القیامه اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و حکیم الترمذی و ابو حلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
 جان و ابن مرزویه و البیهقی بدیل بن بشریچ گفته ابرو ح آل فرعون در اجوات طیر سود دست صبح و شام میکنند بر آتش آتش
 عرض و ابن سعد و بجای آتش لفظ جنم گفته و ابوهریره و در صرح میگرد و هرگاه و بیگاه و میگفت رفت شب را صبح
 عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس حدی آواز او نمی شنید مگر آنکه سپاه پیوست از آتش مردی او زاعی را گفت ای
 اباحمر و پرندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحری بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
 آن سفید بر میگردد و گفت شما این را دریافته گفتند آری گفت در حوض این طیر آل فرعون است که عرض کرده می شنید
 بر ناه صبح و شام و بر میگرددند این طیر بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد بر های ایشان و سیاه گشت و روید
 بران پر سفید و بر افتاد سیاهی باز معروف میشود بر ناه و بر میگردد بسوی آشیانه این است و اب آنرا در دنیا و چون روز
 قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا الی فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة و العشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل
 النار یتقال بزم مقعده حتی یموت الی یوم القیامه اخرجه ابن ابی شیبة و البخاری و مسلم زاد ابن مرزویه ثم قرأنا فی حق
 علیها عذاباً و عشیاء و الاية السوال فیها کما من ینشد الله الذین امنوا و اذابوا و رایهم انهم استکبروا
 بیشتر اشاره گشته به معنی کون لیسبط تسعة و تسعون تفسیر این سه ال آمده که لیدل لما اخرجه الطیالسی و شیخان

و ابو داود و الترمذی و النسائی ز این باب خبر و این حدیث را بنی عاتق و ابن مردویه و البیهقی فی کتاب
 عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله قال السلام اذا سل فی القبر یسئله ان لا الاله الا الله و ان محمدا رسول الله
 فذلک قوله سبحانه و تعالی ینبئ الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و طبیعی و شرعی شکوة
 گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چنانکه از ما نازل و باره عذاب قبر گفته اند و جوابش آنست که
 شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر ناهم نموده اند بطریق تعلیب و قهقهه مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
 بهاء و وحشت است و لقا و عکین مادی انسان را سرسیمه و پریشان میکند و کراتی نیز مانند آن جواب گفته و کلام
 در ثبوت عذاب قبر از آیات کرمات و احادیث بدیئات بیشتر گذشته ظهیر احمد و چون زنا و قد بر قول بعد از این
 کرده اند تا نظم روح اشارت بسوی آن کرده و گفته و کوننا اذا کشفنا للوقی + لعمرو حسنا منه و صوتا + یعنی موتی
 را بعد وضع در قبر بر حال سابق و بدستوری یا بیم و اثری از عذاب و تغییری در حالت سابقه نمی بینیم و جمع تشکیک
 گفته فصل و هذا فی عذاب القبر جمیع ما و دعه فی التکذک لانه یختص بالسؤال + حکایه فی عذاب النافخ
 الجلال + یعنی عبارت سیوطی رحم موهبم آنست که انکار کند مخصوص سوال ملکین است بآنکه این انکار عام است شامل
 همه آنچه از عذاب قبر و هول جدت واقع شده گوید امر او ش آنست که چون انکار سوال کردند و آن اول راقعه و ثبوت
 معلوم شد که انکار را بعد از هم میکنند و عبارت این اشارت آنست که زنا و قد ملاحظه که انکار عذاب قبر و صحت ضیق
 او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضاربین میت بطارق حدید و حیات و ثعالبین و نار متنازع را یافته نمی شود
 بلکه اگر چشم مرده برین نیم یا بر سینه او داده خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغییری در آن محسوس
 نمی شود و مسافت قبر نیز مساحت بر حال سابق است فحوت مدبر و ضیق موضع زائد و کم نمیکند و و این ممالک تنگ گجا
 گنجایش مرده و ملائکه و صور و حشرات یا مونسه میدار و و آخوان زنا و قد از اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف
 مقتضای حس و عقل مقطوع انعطاست و تحطیه از ناقل اوست و مصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول
 و مجیب نمیکند و دو جسم وافر و خسته نمی شود و هر که اسباع مقرر و طبیعتش کرده اند و اجزاء او در طعن سباع و حوصل
 طیور و شکمهای ماران و دایج ریح متفرق گشته و می چکونه مسئول می تواند شد هرگز مسئلت ملکین برای بچگونگی تصور
 نیست و با این قبور چه قسم برای او در وضع از ریاض جنت یا حفرة از جهنم نازل تواند شد و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت
 که ان ملأع و ملائکه هم که در آنجا است بسوی حالاتی است که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
 بر موضوع لغت عرب شود هیچ خافق نیست این است آنچه قرطبی و ابن تیمیہ و غیره از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
 کرده اند و از نظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته **أجاب عنه المالکی للخصیة + اعنی ابابکر**
عمر بن الخطاب یعنی ابو بکر محمد بن عبد الله بن خنیس و عطاء بن رباح و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن ابی رباح و عطاء بن ابی رباح

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگرد
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند بآنکه در کجا نشسته می بودند پس بیت و سماع مخصوص با آنحضرت
می بود و از اینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در آن دخل و اختیاری نیست بعده ناظم گفته وضو هذا
القول فی المراد بخلافه الا حاشا فی الاشارة مراد با ما ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن معروف
با ما ام احمد بن فقیه شافعی است این سخنکان بروی ثنا کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
استش محض علیه و غرارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش علت
کرده و مؤلفاتش بر شمرده و جمله آن یکی ارشاد است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العزلی طرح گزارده
و بر دانا منکر پرداخته و حجت الاسلام فی الاحیاء و کما امر احرار ذاکم قضاء یعنی امام حجة الاسلام محمد بن
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام احمد بن حنبل است در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جواب
داده سید محمد بن اسماعیل گفته و همراهم نفس الکتب اجلبها قدر اگویم این طرح صحیح است لیکن خالی از بعض مواد فاسده
نیست مثل ماده احادیث موضوعه و ماده فلسفه و چیز آن اما بعض اهل علم تطبیح احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و جمله
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام است یکی که فطرت و اصح
و مسلم است آنست که تصدیق بوجودش یا بیکردن یا بنگاه این حیات میت را می گزند لیکن اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلح مشاهده امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق با آخرت دارد از عالم ملکوت است نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبریل علیه السلام آورده و حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبریل را مشاهده میفرمایند پس اگر
ایمان با نبی نیست تصحیح ایمان در باره ملائکه و وحی اهم تر باشد و اگر ایمان بشاهد نبی مسلم و عدم مشاهده است محال
و این معنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشاهده می شود میان و حیوانات نیستند همچنین حیات
و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان نیستند بلکه جنس دیگر اند که بجای میگردند و می شوند
مقام دوم آنست که حال ناظم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگردد و او متالم می شود تا آنکه در خواب خود می آید
و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزع میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار با آن تاوی
میگردد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذاب
را که در آن گرفتار است نمی بینی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لوع موجود است پس هیچ فرق
در میان حیث تعلیل و مشاهده نیست مقام سوم آنکه این صفات ملکات منقلب بموالات و موالات میگردد و نزد میت
و الم مثل الم لوع حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موزی است چنانکه موزی میگردد و عشق موزی
معشوقی نیست لیکن اولی است و مراد ناظم از مصرع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العزلی

کرده اند و در بعض نسخ بجای گفتافتها واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل بر دو لفظ یک معنی
 و حافظ بن القیم شرح و جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت و ثلغ است
 چه قسم انکار نمینماید می تواند کرد که وی بعض ابناء بر طلق را از حوادث مصروف میل و اندیشه بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
 زیرا که طاقت رویت و سماعش نمیدارد و بنده در بصیرت اصغر از آن است که بپوشی مشاوه عذاب قبر ثابت می تواند شد
 چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند بهیوش افتاده و بخشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعضی
 از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در بیان عظامی مایل میان
 ملکین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف عظامی اما مشا به دست بهم و در آنچه محمول است محسوس گردد
 و چون یکی از اطفال در بلاد الانه بقی و غرول از چشم و سینه میست و بسرعت آنرا سدی تواند کرد پس ملک چگونه از آن
 عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شی قادر است نسبت قیاس امر بر بنی بر مشهود و محسوس
 مگر محض حمل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیر رب العالمین و تسلسله آنست که این صحت و ضیق و اضرات
 و ظلمت و حضرت و نارا از جنس موهوم و این عالم نیست و بنی آدم مشا به همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و انچه از امر
 آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر از این آنست که دو کس
 پہلوی یکدیگر بخون می شوند آن یکی در مغاک از آتش است و حرش تا همسایه او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت است و
 نعیش تا جبار و خیر سد و قدرة الرب و وسع و عجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار را از آیات قدرت خویش چیزی
 و انموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم شفته بکذب شنیده نامعلوم است الا من وقفه الله عصفه و اگر همگنان را
 بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زایل گردد و مردم از وزن موتی بازمانند که فی الصبح لولا ان لا تدفنوا
 سالت السدان یسئکم من عذاب القبر باسح و چون این حکمت در حق بهائم منتفی است لهذا اینها سماع و ادراک آن ندارند
 چنانکه ذکر بقله نبوی گذشت صاحب من محمد بن و زیر حرائی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی بستان بر آدم قبیل غروب
 شمس میان قبرستان رسیدیم گوری را دیدیم گویا اگر آتش است و مرده میان اوست چشم خود را مالیدیم و گفتیم مگر در خوابیم
 و تلفت بسوی سور بله شدیم و گفتیم نائم نیم و بجان آدم و من مد یوشم الهمان طعام آوردند خورون نتوانستیم بشهر اندرون
 رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدیم گفتند وی کاس است که امر و زو قات یافته و خرشکه رویت نارد و قبرش رویت نمائید
 و چون مست که احیانا برای بعض کسان مشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلیم
 مررت بهدر فذیت رجلا یخرج من الارض فیضرب به رجل یقتله حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال فکنا یقول
 بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس احوات و حکایات بسیار است که این گفته گنجائش ذکر آن ندارد و اما
 رویت منام پس ذکرش خوانان و قافله ضمیمه باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب التامات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و فصل الآمال و جزآن بر جوع فریاد و او تعالی امر آخرت و تمیصل بهما را از ادراک مکلفین درین
 وارفانی محبوب ساخته و این کمال حکمت بالغه است تا مومنین بالغیب از غیر خود متاثر نگردد و اول این معامله آنست که ملائکه
 بر قفسه فرو آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیا نامشاهده میکند و ایشان اکلان و جنوط از جنت یا نار
 می باشد و این میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر حضور وی جواب سلام ایشان میدهند گاهی بسیار
 و گاهی با اشارت و گاهی بقلب نزد عدم ممکن از لطف و اشارت و بعضی حاضرین نزامی شنوند که میگوید هر جا اهل
 و سلام بنده الوجوه شیخ الاسلام این تمییز گفته مختصری را شنیدیم میگفت علیک السلام با شما فاجلدن قصه خبر نساج
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لیسوت بعده آب خواست
 و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت و بعد و آبن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز روز موت خود گفت بنشینید
 مرا چون بنشینید نگفت انا الذی امرتني تقصرت و نیستی نقصیت و لكن لا اله الا الله بعد سر و داشته نظرتیز کردن
 گرفت پرسید ندای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعد مقتبوس شد و چون این
 اول امر غیر مرئی و متشابه درین راست پلن با بعدش چه میتوان گفت بعد در کتاب الروح نوشته که او تعالی سله خانه
 آفریده است یکی دنیا دوم بهنج سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمای محقق بدان مقرر کرده و انسان را از بدن نفس
 ترکیب داده و احکام دارد و نیار ابدان مقرر ساخته و ارجح تابع اوست و لهذا احکام شرعی مرتب بر چیزی است
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلایق آن مضموم داشته باشند و احکام بر نوع را بر ارجح مقرر فرمود
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا در ارجح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلذذ به راحتش میگردد
 و همین ارجح بسیار سباب نعیم و عذاب است چنانکه ابدان تابع ارجح است و نعیم و عذاب و بسیار شرف و درین بین
 همین ارجح است پس ابدان در دنیا ظاهر و ارجح حق هستند و ابدان همچو قیور اند برای آنها و انما ارجح ظاهر و ابدان
 خفی اند و در قبول احکام بر ارجح جاری است و بسوی ابدان نفع یا عذاب با ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاریست
 و بسوی ارجح نفع یا عذاب با ساری فاحط بهذا الموضع علما و عرفه لما یبغی فی ریل عنک کل اشکال بود و علیک من داخل
 او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم فکن هذا اجدوا عقلا و حسلا و به فی سبیل الرشاد
 یعنی در اعتقاد بعد از قبض هم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهره هدایت دست بهم در تجمو و گویند سوال روح در جسد
 هر دو را معامی باشد و روح را در جسد یا بعضی او اعاده میکنند چنانکه در صبح آمده و تفرق اجزا است و افعال
 نیست چه او تعالی قادر است بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر است بر جمع جلا اجزا
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقه و یحرقه و یدفنه فی الهوی و هو فی الصمیم حافظ ابن القیم رحمه الله گفته
 احاد و یث مصرح اند با عاده روح بعد از سوال لیکن باین اعاده حیوة معموده که باین قیام روح و تدبیر او برای

باشند محتاج طعام و شراب گردند و من مشهور بکار حیاتی و دیگر باین محتاج سوال است بهم حاصل میگردد چنانکه حیات نام که از زنده است غیر حیات
مستقیم است چه نعم بود و موت نفی اطلاق حیات از آن نام توان که نخستین حیات است نزد اعادة غیر حیات می است و این حیات نامی
اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نوم متوسط بود میان آن چه موت است
و آلات و در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر است بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه
جسد بالی و دریده و متفرق و متقسم گردد و انتهی و ششخ الاسلام این تمییز است گفته اعاذت متواتر اند بر آنکه عود می کنند
سوی بسوی بدن و وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منهم ابن الزعفرانی و محکی است از ابن جریر و بزر
اکهارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سوال روح را بلا بدن است قاله ابن جریر و آخر من منهم ابن عقیل
و ابن جوزی و این غلط فاحش است و در قبرا بدان اختصاص نباشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فاتنی الذرأه
و هو کل من غل القبر یوکلن من غیره لا یسبأ فی الترفیع ابو الفضا الطوسی فی عیون الاخبار عن ابن عباس علیه السلام که موت سکران
و یبای منکره و دیگر اسکران قاله القرطبی و چون جبهه لیکن بغایت عظیم است خلق کثیر را در جهنم واحد و دردت واحد
بناظر است احد خطاب می تواند کرد و در وجهی که خطاب خیال میکند که خطاب است نه غیر او و او تعالی را و از اسع جواب بقیه موتی
یا میبارد و انما للملک للثوال + ذوابت اعوذ و اعتنال + پیشتر از دشمنی و تفسیر قوله تعالی الذرأه یخضع
علیه عند و او عشیاء گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
معیشه ضحکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید بخداری ابن القیم گفته و اما قول ابل بع پس ابو ذریل و هر چه گفته اند
که هر که خارج شد از سمعت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو فخر و سسله و در قبر واقع می شود و جانی و پیشتر
اثبات عذاب قبر کرده اند لیکن از موثنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلید از کفار و فساق بر اصول خود اثباتش
کرده اند صاحبی گفته جریان گفته عذاب قبر بر موثنین بغیر دار و روح بسوی اجساد است و حسن و علم و تالمیت با روح
جائز است و ایتقول جامع از کلامیه است و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند و در ایشان احداث
الم میفرماید و موتی آنرا نمیدانند چون بچش آیند آن آلام را احساس کنند و در یابند و بسبیل معذبین از موتی همچو بسبیل
سکران و مغشی علیه است که اگر مضروب شوند و جردان الم کنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم ضرب کنند و جماعتی
از ایشان را ساء انکار عذاب قبور کرده منهم ضاربین عمر و یحیی بن کامل انتهی و آثریجا شناخته شد که اطلاق قول نفی
عذاب قبر از معتزله جمیعاً کما بیغنی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل سلسله خلاف میان علما در عذاب قبر کرده
که بر روح است یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمیع اثباتیه درین مقام اسحاق کلام کرده و گفته **فصل**
و اثبات عذاب الیمیت + لوجه و جسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان
یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است در نعیم و عذاب

یا نه پیش شیخ الاسلام محمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن نجیب حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است
و اتفاق اهل سنت و جماعت نعم و عذاب می شود و نفس تنها از بدن متعزل بدان و بدن متصل نفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح و قول مشهور است
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلاسفه منکرین این ادعا
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر روح و ابدان غیر متعین و عذاب اندوایشان کافران را جلع مسلمین و قول بسیار
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقرب بعد ابدان اند نیز همین است لیکن میگویند که این در برخی نیست بلکه نزد قیام
از جهت خواهد بود و این حکم عذاب بدن فقط در برخی است و قول ایشان آنست که نعیم و عذاب در برخی و نعیم
ارواح است و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو عذاب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین است مختار این حزم و این بنو پس این قول را از اقوال شاذه نیست بلکه مضایق است
قول مقرب عذاب قبر و مقرب قیامت و مثبت معا و ابدان و ارواح است لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول است یکی آنکه
تنها بر روح است و دوم آنکه بر هر دو است و بر بدن بواسطه او است سوم آنکه بر تنها بدن است و نعیم باین قول است
قول مثبت عذاب و قوی روح را حیات میگویند و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگویند و از وجوه اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی است که میگویند تنها روح منعیم و عذاب نیست بلکه روح همین حیات است و این
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه بکتان سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است
و نعیم است یا عذاب و چون اینها اقوال متناقضه شد پس باید دانست که مذهب سلف است و اینها او آنست که است
بعد موت در نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن نعیم یا عذاب
باشد و متصل میگرد و بعد از بدن احیا تا و حاصل میشود و او را همراهی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید اعدا و ارواح با جسد شود و از گورهای خود برای رب العالمین بر خیزند و بعد ابدان متفق علیهم میبود
و ندامت است بعد از ناظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحکیم
من الاصاب . فی حکمة السؤل الاجواب . نام حلی ابو عبد الله حسین بن محمد بن حلیم نقیبه شافعی معروف
بحلی چ چانی مشرب بسوی جد خود حلیم بن قحط حاد حمله است طلب علم کرده تا آنکه امامی معظم رجوع الیه با و را انهر
گردید و مذهب و وجه حسنه دارد و افاده این فلکان و در قول او من الاصاب اشعار است با آنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی است با آنکه وی بجهت مذمت است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویند که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

و اگر چه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده السید العلامة محمد بن اسماعیل الامیر سجده و تعاد بحکمت و درینجا حکمت است
 در افعال و اقوال وی است و سید محمد بن اسماعیل وزیر تفسیر حکمت در اثبات الحق علی مخلوق چنین کرده که معنی حکمت در پرتو
 علم با فضل اعمال است و عمل کردن مبتغای علم مذکور و متنازل علم است بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور
 و نیست خلاف در آنکه این حکمت است و در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا آن
 اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبت و بطول کشیده و محبت با کسی است که اثباتش کرده انقیاد
 حافظ ابن قیم گفته حنا بله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکام الحاکمین و
 اعلم العالمین ان تكون فعاله معطلة عن الحكمة والصالح والغايات الحميدة والقرآن لو نسته للعقول والنظر والآيات شاهدة
 بطلان ذلك و در کتاب ابواب الشافی نوشته و ما قدر المدحی قدر من نفی حقیقه حکمتی الی الغايات المحمودة المقصودة
 بفضله و در جمع التشتیت گفته و قد تقدم الی نظر هذا القول شیخ ابن تیمیة سجده و بالغ فی اثبات الحکمة و الرد علی من نفاها و ادعا
 مبسوطه فی اثبات الحق و غیره و قد بسطنا فی کتابنا ایقاظ الفکره بمرآة الفطرة و ذکرنا اوله اثبتین و الثقات اذ عرفت
 هذا ما اوردی الحافظ جلال الدین نیال اصحابه بالاشعریة فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او كما قال السید محمد
 انهم اذا تخلوا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله و رسائل اعتقاد قریب به دوازده مسئلة است
 منجمله آن یکی این مسئلة اثبات حکمت است و صواب درین مقام جمله حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
 حکمت نمی باشد بقول حکیم علی الاطلاق چه رسد حکمت و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته القدر بعد الموت
 للانسان و هو الطریق الملقر الثاني الانسان بشرا گویند و احدا و انسی است بکسر و سکون نون و انش یفتحتین
 و جمع اناسی و وزن نا هم انسان گویند نه اشانه و انسان مبین مثال مرئی در سواد را گویند و تفسیر انسان انیسان آید
 و اناس لغتی و انسان است ابن عباس گفته اناسی انسا لانه عمدا لیه فنی و قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریقی معنی
 سبیل است مذکور و نوشت هر دو آید جمع آن طرق است و این میت بیان قول حلیمی است و در جمع التشتیت گفته حق تعالی
 بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دارد دنیا و دار برزخ و دار قرار پس بر نزع آنست که مراد بقوله تعالی است و من
 و در انحصار روح الی یوم یبعثون و در کشف گفته ای امام حائل بنیم و بین الرحمة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
 البرزخ اما جز بین التشتیت و در وقت الموت الی القیامة منات و خلا انتهى گویم معنی برزخ گفته همین حاجز میان دنیاست
 و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که حقائق لغوی را با معانی شرعی مخلوط
 میگردد و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بروی است و تمیز دران کار مذاق است لا غیر تجا به در آیه موصوفه گفته
 حجاب من المیت الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس چهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اول و از شکم با و است
 و درین خانه ضیق و صبر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت شیمه و ظلمت بطن و بهذا افسره ابن عباس و حکمت و سعید

قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم واولى آية الله تعالى عقيب خروج روح
 از بدن بموت ذكر فرموده گوئيم ودر حديث طويل تيمم داری از آنحضرت مسلم آمده ان روحه تخرج واما ان كان من
 سلام عليكم ادخلوا الجنة باكنتم تعلمون وذاك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
 فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهة الموت وريحان طيبة
 بر من خروج نفسه ووجه نعيم اما وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروحه وضعه في سر
 مخضو ووطع منضو وقلل محدود وادمسكوب المحرث اخر جابر بن ابی الدنیا فی ذكر الموت واولی
 من طریق زید الرقاشی عن انس عن تيمم الداری عنه مسلم ابن التيمم گفته وحتیج کرده اند بکبریا یا ايها النفس المطمئنة
 ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وغيره احاديث مما يشاهد
 که این سخن اورا نیز وخرج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرساند گوئيم سعيد بن جبیر گفته این کرمیز و آنحضرت
 مسلم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا كسبي آنحضرت فرمود اما ان الملك سيقول لك عند الموت اخرجه صديق حميد بن
 جبر و ابن ابی حاتم و ابن مردويه و ابو نعيم في الحلية و مشكاة مخرج الحكيم الترمذي في نوادر الاصول من طريق ثابت بن
 مجلان عن سليم بن عامر قال سمعت ابا بكر الصديق رضي الله عنه يقول قرأت عند رسول الله صلى الله عليه و آله الآية فقلت آمين
 هذا يا رسول الله قال اما ان الملك سيقول لك عند الموت و ابن حديث و قيل است بفضل ابو بكر صديق رضي الله عنه و در
 در مشهور و تفسيرين آية روايت با آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام بر آنست گفته شود و آنحضرت بن التيمم فرموده و
 این منافی قول نزود موت و نزود بعث نیست و این قول نبی بشارتیست که حق تعالی ارشاد کرده ان الذين قالوا
 ربنا الله ثم استغناوا تنزل عليهم الملائكة ان لا تحزوا ولا تحزنوا و ابشر يا ايها الذين آمنوا ان الجنة التي كنتم
 توعدون و این بشارت نزود موت و در قبر و نزود بعث خواهد بود و اول بشارت آنحضرت است نزود موت و تنزال
 کرده اند بحديث كعب بن الملك ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق في شجرة الجنة حتى يرجع الله اليه جسد يوم
 يجسد ابن التيمم گفته و هذا من صحاح الاحاديث و ان لم يخرج صاجا الصبح و نسمة و رجا بمعنى روح است و تعلق بفتح لام حروف
 و هو الاكثر و بعضهم نیز خوانده اند و معنی یکی است و هو الاكل و الرعي يقول تامل من ثمار الجنة و ترعى و تسرح بين اشجارها طائفة
 من الجنة گفته این اولی که مذکور شد معارف است سنت صحیح بلام رافع و هو قوله صلى الله عليه و آله انما مات احدكم عرض عليه مقعده بالغداة
 والعشي فان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان كان من اهل النار فمن اهل النار ليقال له هذا مقعدك حتى يسيبك الله اليه يوم القيامة
 قاله ابن عبد البر بعده گفته حديث كعب بن الملك مختص بشهادة است که در حق آنها ارشاد شده و لا تحسبن الذين قتلوا
 في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون و حسين بآنا هو الله من فضل الله و نحو آن از آیات و
 احاديث ابن التيمم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حديث مذکور زیرا که این خطاب متناول است بر قرائش او و شهادت

چنانکه حدیث کعب متناول شهید و غیره است پس با وجود عرض مقدر بر وی صبح و شام روح او دارد و آنها جنتی شود
و از شمارش اکل میکنند و اما مقدر خاص و بیکی که از برای او حیا ساخته اند و اهل است بر آن آنکه منازل و قصور و در شهرها
که او تعالی برای ایشان اعدادش فرموده نراین قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برنج می آیند بلکه ایشان
مقاعد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معطی بعرض است چه دخول تمام کامل در روز
قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برنج امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شفا هستند که ارواح شان بگناه و
بیگناه معروض بر نار می شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند و آید پس تنعم ارواح جنت
در برنج چیزی دیگر است و تنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برنج بجنت کمتر از غذای او با بدن
خود روز رتخیز است و لهذا معطی اکل میکنند و تمام اکل و بیع تنعم وقتی باشد که ارواح با جسد باز گردانیده شوند و روز
قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث هر چه شکی تعارض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهدا است
پس تخصیصی است که در لفظ اولی بران نیست بلکه محل لفظ عام بر یکی از سمیات او است چه شهدا بنسبت عموم مومنین
خیلی قلیل اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله این جزاء علق بوضع ایمان ساخته و تعلیقش بشهیدان فرموده و همچنین شهدا را که در آیات
بنا بر تعظیم امر شهادت و حکم نمودن بر فاضل حکم عام است نه برای تخصیص او و قول دوم آنکه ارواح مومنین بعد از جنت در روز
بهشت اند روح و تنعم و رزق جنت با ایشان میرسد و می آید و این قول مجاب است و دلیل بران حدیث ابن عباس است
قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله اهل النار یاب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بكرة و عشیا اخرها احمد
و این منافی نبودن آنها در جنت نیست زیرا که این نه از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه بمقاصد خود او جنت
نرفته باشند پس مجاب نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم روح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
ابن اسحق روایت درس است و تصریح بتجدیدش نکرده بعد گفته و شاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله است مثل
سطحون و مبطون و غریق و غیرهم که نفس شهدا بودن آنها وارد شده یا سایر مومنین هم اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
ایمان کرده و شهدا است بجهت داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق و شهید است گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصادقون و الشهداء عند ربهم و گفت بر این عازب فرمود
رسول خدا صلوات الله علیه و آله متی شهدا و تلی هذه الآية و این القیم گفته عن ام کبشه بنت المعوذ قالت دخل علينا رسول الله صلوات
فناکنا عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیغ خضر ترعى فی الجنة
و تا کل من نمار یا و تشرب من ثائها و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فقول ربنا الحق بنا خوانا و آنها ما و خدا
و ان ارواح الکفار فی حواصل طیغ سودا کل من ثائها و تشرب من النار و تاوی الی حجر من النار یقولون لا تمنی بسنا
اخواننا و لا توتنا ما وعدنا اخرجه ابن منذر و عن صفرة ابی جیب قال سئل النبی صلی الله علیه و آله عن ارواح المومنین فقال فی

طیغ خضر تسبیح فی اجمعه حیث شادت قالوا یا رسول الله فارواح الكفار قال محبوبه مستفیجین خبر الطبری فی قول سوم آنکه ارواح برافینیه قبور خود می باشند و این بنده سبب ابو عمر بن عبد البرست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه بقعة بالجنة و البعشی است و گفت این اصح چیزی است که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث و البعشی ثابته است و مثلاً آنرا اندوختن این احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یرى مقعده من الجنة و النار و احادیث سوال ملکین و خوان این التمیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح است و ارواح انفسیه قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست مخصوص کتاب سنت از وجوه کثیره را تا اوست تقدم منها معرفته و یا قی مآل تعرضه و اگر مراد این است که احیانا ارواح برافینیه قبور می باشند و آنها را اشرف بر قبور خود است حال آنکه در مرقع خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت که مستقرش همین انفسیه قبور است پس و اگر مراد او است پس این سنت صحیح و آنها را غیر مآل دفع که ذکرش گذشته و همه آنچه از ادله مذکور گذشته متنازل ارواح است که در جنت و در اعلی است بنص و تحقیق آنست که ارواح برافینیه قبور را همانی باشند بلکه آنها را اشرف و اتصال بقبر و فانی او و بهجت این اشرف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کننده خود را می شناسد و را رساله آنست که ارواح دیگر است در رقیق اعلی در اعلی علیین می باشد و اتصال دارد و بدن بر روی که اگر مسلمی سلام بر میت کند و دشمن می کند پس و سلام کرد و وی در طرا اعلی است و غلط اکثر مردم درین موضع از اجاست که روح را از جنس اجسام بود و اعتقاد می کنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مرد و و گشته بر او سلام و مسلم خود را بشناسد و خود را جای خویش بیاختار باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رقیق اعلی است و حق تعالی او را باز میگردد و اندام او سلام بر مسلم بر قبور می علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر ایشان و احادیث آنکه ثابت شده که ارواح شان در جنت است می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکند پس یا سیریه است که و الا انتقال است مثل روح بصرا آنکه متصل بقبر و فناء او است مثل شمع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند تا آنکه می در دهنت طباق را و سجده میکند و بروی عرش پستری باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در اسیر و آن همچنین روح میت را ملائکه بالایی بر ندانند که تجا و سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و تقضی می شود قضای او و آنچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته است فرشته آتلاوی می نماید و مشاییده می کنند پستری فرود می آید و حاضری شود غسل و غسل و دفن خود را بر این بنده از حدیث طلحه بن عبد الله روایت کرده که گفت ارواح مالی بالغات فادکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حزم فسمعت قراة من القبر باسمعت احسن منها فحجت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذكرت له ذلک فقال ذاک عبد الله لم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسطا اجمعه فاذا کان اللیل ردت الیهم و ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی کائنات الذی کانت بهر پس و بنده بیست بیان

شرح انفعال ارواح آنها از عرش بسوی خردی است و از تری بسوی مکان خود و این روح انسان در مقام است بسوی درجه
 که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در عالم است و این منتهی است و بعضی اهل علم کلام حسن ذکر کرده و گفته نفس متدی شود از خردی است
 و اصلش در بدن است و اگر روح با کلید خارج گردد و بسیر و شل سران که اگر میان او و قتیله تفرق کنند منطفی شود یعنی بیکی که
 ترکب نادر و قتیله باشد و معنی و شجاع او در خانه همچنین روح از خرد انسان در مقام دراز گشته تا آسمان میرسد و در آنجا
 میگردد و با ارواح موافق می شود پس اگر این مناسط کسی است که عاقل ذکی صدوقی است و در قیظ انکسالات بسوی
 اباطیل نیکه روحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود از آنچه او تعالی او را بنوده و اگر کسی است که ضعیف
 و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویانچ شئی را ندیده و نگذاشته
 و روح او به بخاریق شیطان و باطل نبوده چنانکه در قیظ او را اتفاق می افتد و چه وی خلط حق بی باطل کرده قول
 چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی است که تادیب کرده با لفظ قرآن که حیث یقول الله تعالی
 احیاء عند ربهم صور ذوات و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت اسلم و اوضح است
 و از آنکه این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است قولی که
 ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است و از آنکه ارواح در جنت اند و
 ظلم بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جایبه اند و ارواح کفار در برهوت و این بیان
 از اهل سنت است و این هر دو نام و موضوع است و مروی است از جماعة اصحابه ابو داود و از حدیث عبد بن عمر که
 که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیه و ارواح الکفار فی سجنه بحضور موت یقال لها برهوت گویم جابیه قرینه دید و استقامت
 و برهوت چاهبی در زمین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خبری در فی الارض زمزم و شریری فی الارض برهوت بری فی
 حضور موت و ذکر ان فی ارواح الکفار و فی روایتی عنه البعض یقتله فی الارض وادی حضور موت فیه بری یقال لها برهوت
 فیه ارواح الکفار و فیه بری و با آنها را سود کا نه قیغ تا وی الیه الیوم اخرجه ابو داود و غیره و این منتهی پسند خود تا
 ابان بن تغلب آورده که مروی گفت شیی و روادی برهوت بودم گویم از ان اصوات مردم محسوس شده میگویند یاد و
 یاد و می پس حدیث کرده و مروی از اهل کتاب که این دو سه فرشته است که ارواح کفار در نظر است ابن القیم گفته
 اگر مراد این عمر جابیه تشبیه است یعنی آن ارواح در جای خرافاتک تا جابیه فراهم میگردد و نداننا برهوت طریب
 هو پس این قریب است انتی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد برهوت تشبیه بجای تشبیه است
 پس این هم قریب باشد و نه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خود پندیرانی نیست قولی که
 آنکه ارواح مومنین در آسمان و مومنین است و ارواح کفار در زمین در زمین و این قول جماعه از سلف و
 خلف است و بدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقامت

و اما در اینجا ندانند بلکه معبودش تا آنجا برای عرض رب است و کتابش در علمین یا همین نوشته نبوی قیام الهی
 می نمایند برای مستحکم کردن پشتر خود و بفرموده که آنجا ارواح اهل جنت در حوصل طیر خضر موعاند می کنند که سلف
 قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین می رود و هر جا که میخواهد و این مروی است از سلمان فارسی برنج
 حاجز میان دوشی را میگویند که یا خدا و سلمان برین میان دنیا و آخرت است که آنجا هر جا که میخواهد آمد و نشد میکند
 و این قول قوی است زیرا که وی سفارت دنیا کرده و بولج در آخرت ننموده بلکه در برزخ میان هر دو است پس
 ارواح مومنین در برزخی است که در آن روح و رحمان و نعیم است و ارواح کفار در برزخ ضیق است که در آن غم و
 عذاب و الم بوده است قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
 علیه السلام و بنابر این حدیث الصحیح فی الاسری و فیما نه مسلم را هم کند که آنجا هر جا که میخواهد آمد و نشد میکند
 السلام فی الساء و الله ینا فقال لهم جبرائیل علیه السلام و الان یصل علیکم جبرائیل من هذا قال هذا آدم و بنده الاسودۃ عن مینیه و قاله
 نسیم مینیه قال الیمن شمم اهل الجنة و الاسودۃ التي عن شماله اهل النار فاذا نظر من مینیه ضحك و اذا نظر قبل شماله بکی
 پس اینچنین دلیل قول تاسع است لیکن بران دلالت هر چه بر آنکه مین و بسیار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و نجاست
 نیست بلکه دلالتش بر همین قدر است که اولاد او و اولاد اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم بکی شود
 و لهذا استشکال کرده اند بر بنیاد حلقابن جبرج در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم در آن
 و نار و آسمان اند و این شکل است قاضی عیاض گفته آمده است که ارواح کفار در همین و ارواح مومنین منقسم و جنتی اند
 یعنی هر چه قسم در آسمان و دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده است که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصداق
 مروی بنی سلی الله علیه و آله و سلم شده باشد و محتمل که جنت همین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
 کرده باشند و محتمل که مراد نسیم هر چه باشد که هنوز در اجساد ندر آمده و مخلوق است قبل اجساد و مستقرش از برین شمال
 آدم است و اخبار بصیرت آنکه کرده و لهذا بنظر بسوی مین مستحب و بسوی شمال حنین میگردد و در جای دیگر گفته است
 که مراد ارواحی است که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بروی نزد خمرج نذا آنکه مستقر می شود نزد آدم
 و از دیدن آنکه مراد لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء بنیاد
 ارواح کفار است انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح مین و شمال آدم است بقدر حفظ
 ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول او نیست و برین مشار الیه
 جلال سیوطی و بیات مستقر ارواح ابرار که آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند و محل احد نیستند قال ابن القیم رحم الارواح
 متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوتة فتمنا ارواح فی علیین فی اللها و الاعلی و علی و اح الانبیاء و صلوات الله علیهم
 و هم متفاوتون فی منازلهم كما رأیهم البصیر علیه السلام و منها ارواح فی حوصل طیر خضر لترج فی الجنة حیث شاءت

حکمت سوال در قبر و عبور و جبر یک چیز است که تمیز خبری است از طیب باشد و همین است مقتضای احادیث صحیح
 نیز چه و صحیح است از ابو هریره مرفوعاً حج الدناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبداً شیئاً فلیتبعه فیتبع من کان
 یعبداً الشمس ومن کان یعبداً القمر فیتبع من کان یعبداً الطوائف غیبت و یقی بذه الامة و فیها منا فقوا
 فیما یمسک فی غیر الصورة التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون نعمو بالمدنک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا انما
 ربنا عرفناه فیما یمسک فی الصورة التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جبر حتم قال سوال الله
 صلعم اللهم سلم و فیه کما الیب مثل شکر السعدان غیر انما لا یعلم قد عظمها الا الله تعالی فتخطف الدناس باعمالهم ثم یلقون
 بعله و منهم المخدول ثم یجوا کما یرث و مثل ابن حدیث یخین و حاکم و دا قطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
 و در آن زیادات است از انچه اگر فرمود و اجبر جفته منزله علیها کما الیب خطا طیف و حکم مغلطه و از انچه اگر فرمود
 علیها کما لبرق و کما لظرف و کما لریح و کما لطیر و کما جوار و انجیل و الکتاب فخرج مسلم و محمد و شمر و کمد و ش فی جهم
 حتی میر آخرهم فیمسح بجا سیوطی این را در بد و رسافره بطوله سوق کرده و مثل اخرجه الدارقطنی و حاکم و صحیح البیہقی من حدیث
 ابن مسعود و فیه انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم من علی نوره مثل النخلة یسیدنه و منهم من یعطی دون ذلک بمیدیه حتی
 یکون آخره ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یعنی مرة فاذا انما قدم قدمه و اذا طفی قام فیمرون علی الصراط
 کما السیف جفته منزله فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمیر کانتفاض الگوک و منهم من یمیر کالطرف و منهم من یمیر کالریح
 و منهم من یمیر کالرجل و یرمل ما فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمیر الذی نوره علی ابهام قدمه فیمسحوا علی وجهه و یدبر و حلیه
 بهجریا و یعلوا اخری و یحیط رجلاً و یعلق رجلاً فقصیب جوانبه النار فلا یرال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علی صراط
 و قال الحمد لله الذی نجانی منک الحدیث آیین را نیز سیوطی بطوله در بد و رسافره آورده گویم منزله بر وزن مفعول از نزل
 ینزل یعنی فرقی است یعنی لغزش کرده و در حدیث از بعض بر وزن معنی منزله است و کما الیب جمع کلوب باشد یعنی آیین
 باشد و خطا طیف جمع خطاف یعنی کلوب است کما فی النهایه و حکم حج حکم یعنی خاست و مقلط خاری را گویند که در
 عرض و اتساع باشد و خدش خراشیدن جلد است بچوب و مانند آن و معنی مخدول حر می مصرع و قبل مقطع یعنی اذکال صراط
 و کمدوس بسین جمله معنی مدفع در نار کما فی النهایه و بشین محجه معنی سوق شدید است حافظان بجر گفته حرجید بن لال
 قال بلغنا ان الصراط و ق من الشعر بعض الناس و بعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک و ابن ابی الدنیا
 الا انه مرسل و بعضه لا یصح و ابو نعیم از سهل بن عبد الله استری آورده که گفت من دق علی الصراط فی الدنیا عن علی
 فی الآخرة و من عرض علیه الصراط فی الدنیا و دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بد و رسافره ایا کرده و در مجمع
 نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من دق لا اتبع فسلک مسالک المیدی و لم یستع ل الصراط و من توسع فی الدنیا
 اند دق علیه الصراط فی الآخرة انتهى و توان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصویب بصورت اجسام متصوره

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگر چه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و از باب
 حقائق نقل کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و قوت بر حقائق معانی و ادراک تصورش بصورت اجسام است و احادیث
 صحیحها بدانند تصور ایم و لیالی و قرآن و اسلام و احرام و جزآن ادا نمودن و محض خود بیسوط است و این اخبار بسیارند
 و اقوی آنها حدیث حمزه است که هیچ وجه تاویل پذیر نیست و در هیچ آمده لما خلق الله الرحمن قاست فقال انت هذا مقام
 العایز بک من القطیعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
 در آن غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المسانی تشکیل و لا یتنوع و لک علی قدرة الله تعالی تصور و در
 فی الحدیث الصحیح ان الموت لوقتی فی صورته کبش اربع فینزع عین البجته و النذر قال و اخبرنی فقیه کانت به علة قال
 المدان یریه تلك السحلة قال فقلت اراها مثل البجدة فاتی الی و تقوص فی کتفی و انا انظر الیهما حتی تنتهی الی الزیة فقال
 عند ذلک فاذا خرجت انظر الیهما حتی تطیر فیکس عنی السعال و اخبرنی الشیخ عبد الله المنوقی عن فقیه قال لما کان انما کانت
 لا اشبع فذموت الله فارتیت فی معنی شیدا کما سلطان کلما نزلت لقتة فتح فاه فالتقما و انا انظر الیه و اخبرنی فقیه
 کان یری النعمین یا تیکما نه سوا یه او دخان قال و اعرف فقیه کان یری الرمة لما تنزل عند قرة القرآن الذکر
 و البیاض القطن منتشرة و فی الاطرافه المطف من متقی و مقاتل و کجی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش اربع آورده
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
 شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شو پس ظاهر شد بر ای عزرائیل علیه السلام غرض که تجسد عالم و تجسم معانی مخصوص
 احادیث صحیح و ثابته کشفیات و تجربیات جماعه شرعیست انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله
 علی کل شیء قذیر و قول ناظم که سوال مکن لظیر و قفه و حمزه است شاید اشارت به چیزی است که در صدر احادیث معتبره
 و هو فی روایة الاحکام انه قال فبیقی من کان یعبده من یرو قاجره و ذلک حین یتساقط المشکون فی النافذ فی الوجود
 فبقولون قارتنا الناس فی الدنیا و نحن کما الی صحبتهم اجمع الی ابن قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مؤمن و یمشی من
 کان یسجد لریاء و سمعته فیزهیب کما یسجد فقیقی ظهره طبعه و احدا از احکام کلام اراد ان یسجد علی قفاه و حدیث و درین
 باب روایات مطوله است در تفسیر در منثور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدل بحون الی السجود
 فلا ینسقط یعون الایه بایده و گویم کشف ساق و جوی و نزول و ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت نصبت
 رسیده علم آن مفوض بوی سمانه و تعالی است و تاویل آن و هر فرش از ظاهر کفر یا ضلالت است و نیست تکلیف
 مگر بایمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواهر مدلولاتش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تطیل و این مذہب
 سلف است و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاد و تاویلش می سپردند آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
 و فائز طویل در اثبات مختار خود وسیاه کرده اند و ائمه حدیث و آثار را بطعن تحسیم باخفا در حجاب بلکه گرفته اند ضال

از طریق مستقیم اند و این مذہب مشهورست بقارب و حیات و الدلوفق آدمیم بر آنکه مراد ماورین جاجز بیاض الیه
 ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا بحین توقیف است که قبل عبور جبر باشد و نظم دال است
 بر آنکه سؤال خواب بود مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذہب جماعه از
 اهل علم است گفته اند که کافر بطل جاحد یا سؤال از رب و دین نمی نهند بلکه سؤال از اهل اسلام رود و لیکن قرآن
 و سنت دلیل بر عدم سؤال قال تعالی ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
 و یضلل الله الظالمین و صحیح آمده که نزول این آیه در باره عذاب قبرست و در صحیحین است ان العباد اوضع
 فی قبره و تولى عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم و ذکر الحديث زاد البخاری و اما المناق و الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
 هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحديث و روایت بخاری همچنین بجهت و اوست و اما المناق و الکافر
 و احادیث دین باب بسیارست در فتح الباری حقوق آنها کرده و درین حدیث چنانکه دلالت بر سؤال منافق و کافر
 در قبرست همچنان دلالت برین معنی است که ایشان در جواب سؤال اظهار تقلید خواهند کرد و اقرار عدم و روایت خود
 خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و هلاک ایشان خواهد گشت و لغو ذبا بدن من جمیع مکر همه اند و باجماع در فتح الباری
 بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلف هذه الروایات لفظاً و معنی و هی بمنزلة مجمعة علی ان کلام المناق و الکافر
 سیال و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر گفته المراد من یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسه هم الکفار و المناق کما یقول
 ناسه و هم المناقون و ناظم افاده کرده که حکمی گفته حکم در سؤال فخص انما یمن عبده و عدم ایمان دست و بعدش ضعیف
 از طیب ممتاز گردد و پست اشارت بسوی حکمی دیگر کرده و گفته و قال اخرون لما ارسلنا نبیناً بالسیف
 رحمة الی یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سؤال از مقبول چنین گفته که پیغمبر با صلوات الله علیه سلم رسول بسوی
 تقلید است از انس و جن پس علت ارسال که رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة
 للعالمین و عطا سیف بعد ارسال با رحمت است عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه انما ارسلناک رحمة بعد اخرج
 البیہقی فی الدلائل زخشری و کشف گفته الارحمة لانه جاء بالیسعد من ان اتبعوه و من خالف و لم یلتج فاتی الا من قبل
 نفسه حیث ضیع نصیب منها و قیل کونه رحمة للتجار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال استوی
 ابن عباس در کرمیه مذکور گفته من آمن تمت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفی ما کان یصیب اللحم فی عاجل
 الدنیا من العذاب من الخسف و القذف و عن حکیمه قال قیل یا رسول الله الاتعن قریشاً ما اتوا الیک
 قال لم یبعث لعلنا انما یبعث رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احسبه عبد بن حمید
 اظهر قسم مرعظیو الخوف ایما نضو خلاف کافی الحرف بعمده اجزاء ایمان تصدیق قلبت و آنکه
 از خوف انفس و اهل و اولاد و اشیاء خود اظهار اسلام خلاف آنچه در دل بود که در منافقین مذمومیند با فواید خود

انچه در ولای شان نیست از ترس قتل زیرا که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مومنان که لا اله الا الله گویند
و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتنانا فی القبر حیث یفتن الکافران و لکن عین المؤمنین العزیز
من منافقین از کان قبل لعوبین یعنی حکمت دیگر در سوال نیست تمیز مومن صادق از منافق است و این حکمت
را حکیم ترندی ذکر کرده و گفته امی که قبل این است بودند آنها را رسل خدا امی آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند بها و اگر
ابا نمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند و کثرت میکردند و محفل میشدند آنها بعد از اب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان بازداشت و مقبول شد اسلام او کسیکه اظهارش کرده خواه کفر یا پنهان دارد یا نه و چون مردند
برای ایشان فتنان در قبر بر گماشته شد تا را زول ایشان بسوال بر آرند و میز شود حیثیت از طیبی ثابت باشد شود
مومن بر قول ثابت و گمراه شود ز ظلمات ذکره الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی ثانی است
زیر که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد از آن عصر نفاق مضمحل می شود دست اسلام است یا کفر بواج و نفاق انچه
نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام است و السلام و در جمیع این
گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء معجوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص با مرتبه محمد است
و کلام بر دو مضمون است اول پس و تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسه
التي کتبنا لکوا لی قوله اذهب انت و ربک فقتلوا لانهم اساقا عدونا و این صریح است در آنکه او تعالی ایشان را
امر بقتال فرموده و معلوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینه حتی اذا کاوا و انقیحوا خشی الشمس ان تغرب فقال ایها الشمس انک لم توردنا
ما موعودتی علیک الا کسبت ساعه من النهار فغسبها الله حتی افترق للمدینه الحمدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف و الاکرم و صححه
و این نبی یوشع بن نون بود که با ببارین قتال کرد و در ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکور است
و این تمیزه جز با آنکه دیگری را نبی باشد زیرا که رب عالم عالم با کان و با کیون است و رسول صلعم با بعض منافقین با خود
بود و حذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
نحن نعلمهم و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و حاجت داشتند آنها نیست بلکه وی صلعم نمیدانند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از جوش خود دفع کند و ایشان را می شناسد
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود و انک لا تدري ما احدثوا فبقول صحقا حدیث اخرجه البخاری و غیره پس هیچ فائده این
تمیزه باقی نیست مگر برای ملائکه یا آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجه انفسکوا لی و من عذاب الطون الآتیه و حق را میگویند سلام علیکم و لا اله الا الله و انما کان الله
تعالی و میگویند یا ابتها النفس المطمئنه ارجی الی ربک الا لایه و چون معلوم شد که قول حکیم ترندی

تا چنان برده غایت و ملاقاتی کلامی در نمی است پس در آن وقت از تفسیر حکمت است و سوال و جواب بلکه چنین گفت
 که این حکمت را او تعالی و در سیر او وصل الله تعالی علیه و علی آله و سلم سعید نفرموده و مقول بود که ش فرسید و حاکم
 اندیشه چون العلم الاقلیاده می دانیم که او تعالی را در جمله افعال و احوال و انوار و نور و حکمت است و چون ما از اندیشه علم
 اندیشه ما را که گفتند می دانیم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انما علمناک بالحدیث الحکم و الخلال ان علم با فلفظ
 العلم فی حدیث تعلیم جواب کان یقول للمصطفی فقلوا بحجتکم فانکم کملوا بحجت یعنی دلیل و برهان است و ام
 بیان مناجات شفقت نبوی بر است مرحوم است و بیت اشارت است بسوی روایت این شاهین درست قال حدیثنا
 عبدالله بن سلیمان شاعرو بن عثمان ثنا بقیة بن صفوان ثنی راشد قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاکتموا کتم آلون +
 حکمت الکتمان فی حدیثی المحض و من بعد من غلام ذی بصر + اشارت است بسوی تمام حدیث این شاهین
 بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الانصار یخیر الیهم الموت فیومنون و العلم اذ عقل یقولون لئلا اذا اسألوا من ربک
 نقل الله ربی و ما ینیک نقل الاسلام دینی و من ینیک نقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اعتقاد وی صلی الله
 انصار و محضر و غلام عزیز و تعلیم این محبت میگرداند و محضر کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن است
 و هر چند او را علم باین محبت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میگرداند تا قاضی عیاض گفته است غلام بر صبی واقع
 می شود از مین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتمی و شیر صبی آنست که تنها خورد و بنوشد و دستها کند و چون ایام چهل و
 هفت سال گفته اند زیرا که غایب میسر است و ضابطه جان است که گذشت و مراد میرزا مل عقل است و ناظم اشعار
 انصار کرده میگوید تقول اذ ما یسألونک فقل + ولا تکن فی الحق ذات نزول + الله دینی دینی الاسلام
 محل نبی الکام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت محضر و غلام میگرداند و مناسب است روایت سلفی و
 طبریات از سهل علی که گفت یزید بن هریرس را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند و در قبرها
 و در فرشته فطاطین یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چه است و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
 گرفتم و گفتم محمد این سخن میگوید حالا که مردم را جواب شاهرو و تاهشت و سال آخرم پس هر دو بر خنند و گفتند از حرام
 بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را مبعوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گویم در عجاوین است بر آنکه در
 حساب از بعض عقا در هم میروند از سنت و بدعت استقصا میشود و الا کانی در سنت از جوهره بن محمد منقری آورده گفتم
 یزید بن یارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پسیدند که من ربک و ما ینیک پس ریش
 سفید خود را از خاک افشانند گرفتم و گفتم مثل من پسیده می شود من یزید بن یارون و غم و بودم و دنیا شصت سال
 می آمونم مردم را پس یکایان بر دو گفتم صدق نعم نوتة فلا روتة علیک بعد الیوم و نیز الا کانی در سنت پسند
 از محمد بن نصر صالح آورده که گفت پدر من شریفه نماز بریتنا بود و بر هر کدی شتاخت او را و ایمنی شتاخت او را پس گفت

ای سبک من حاضر شدم روزی جنازه را چون دفن کردند و کسی سقیر و آندیک برآورد و بقی مانده بود و بقی
 اینها گفتم ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتیم شاید اشتباه روده او باز رجوع کردیم و گفتم
 نذریم کرد و کسی که یکی برآورد دیگری بماند زودم از شما آنکه کشف کند خدا تعالی برای من آنچه دیده ام پس بقی قبر
 و ده باز سوره یس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایم بر عقل و دین خود پس بشکافند قبر
 و برآمد از وی مردی و پشت داده شتاب برگشت گفتم قسم می‌دهم که استاد و شوقا بستم تراوی الفتات نکرد و بار دوم
 سوزم بچنین گفتم پس الفتات کرد و گفت لایب الصلح هستی گفتم آری گفت مرا نمی‌شناسی گفتم نه گفت ما در فرشته ایتم و فرشته
 رحمت مومل بوده ایم با ل سنت نزد وضع و رقبور فرود آمدیم تا که تعین محبت کنیم ایشان را و غائب شد از من اینست
 الا بر تلقین المیت بعد از وفات این قسم عبارت را ناظم بجای فصل کتاب می‌آورد و کما تقدم و تلقین یعنی فهمیم است و آن
 مشهور است قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش در اینجا کرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت است پس برای تکمیل افاده
 بذكر اولی می‌پردازیم و میگوئیم که قرطبی در تذکره نوشته باب تلقین المیت لا اله الا الله صخره مسلم عن ابی سعید الخدری قال
 قال رسول الله صلعم لقنوا موتاكم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
 رسول الله صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فان ما من عبد یلقن له بها عند وفاته الا کانت نراة الی الجنة و قال عمر بن
 الخطاب احضروا موتاکم و لقنوه لا اله الا الله فم یرون ما لا ترون و ذکر ابونعیم من حدیث واثقه بن الاسقع عن النبی صلعم
 احضروا موتاکم و لقنوه لا اله الا الله و بشرهم بالجنة فان اعلمهم من الرجال یحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب الیک من
 ابن آدم عند ذلک المهرع و الذی نفسی سید ملعائنه ملک الموت ایمن الفت مشرب السیف و الذی نفسی سید به التخرج
 نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیال قال القرطبی غریب من حدیث مکی الی انتی گویم بخاری حدیث تلقین
 را خارج کرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی چندی تلقین به شرط او ثابت نشده پس گفت که در بعضی از کتب است
 مراد قول بخاری در ترجمه است و من کان آخر قوله لا اله الا الله و قال ابن حجر بن منیه کذا یروى حدیثه بلفظ آخره و قد رواه
 کسی است که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بخیری چنین کلمه گویند و حاشا که او مفهوم است و است آنکه غلط کرده باشد
 قول این کلمه لیکن وی مستحب حکم است بغیر تجدید لفظ بدان پس اگر عمل سینه کرده است در شیدت است و اگر
 عمل صحیح نموده است پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام لفظی حکم و تصحیب است نهی
 گویم و دال است برای استصحاب روایت مسلم و صحیح وی از حدیث عثمان از روی مسلم من مات و هو
 یسلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتضا کرد و غیباً بر علم و آن شان مومر است و مثل آن مسلم از
 حدیث ابی ذر آورده اند قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة
 و حشاکم از عمر از وی مسلم خارج کرده و انی لا اهل کلمه ما یقولوا بعد حقا فی قلبه فی موت الا منه به علی الناس

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله در حدیث و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکال تهرک
 ذکر رسالت دارد نشود و زین بن نمیر گفته قول لا اله الا الله لقب جبری علی النطق بالشهادتین قطعی گفته علمای ما
 گفته اند که تلقین این کلمه بموتی سنت ما و نه سنت مسلمین بدان عمل کرده اند و این تلقین برای آنست که آخر کلامش
 لا اله الا الله باشد و خاتمه او بر حاوت گردد و داخل شود زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجنبه
 آخر جا بود و او کما قبر مناه و صحیح عبدالحق گویم مراد بحدیث درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر
 احادیث و وجوب کفالی است بر حاضرین قطعی گفته و تأیید شده است بر چیزی که دفع کرده می شود و شیطان بدان برگه
 وی متعرض متضرر میگردد و عقیده او را فاسد گردان میجوید چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و کیار آنرا گفت شیطان
 بروی عود نیکند تا بار دیگر متضرر گردد و نشود این المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله بجهنم اگر آنرا بگوید و اگر بگوید
 ابو محمد بن عبدالحق گفته این اشکال از برای آنست که نزد اهل حق بریت خوف تیره و کلمه و خبر و غلبه شیطان است و این سبب
 سوء خاتمه میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت و عود مکن برین مگر آنکه کلام او بگویم
 مقصود آنست که بمیرد و در دلش جز خدا نباشد و چه دار بر قلب است و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما حدیث
 لسان بدون آنکه ترجمه مافی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ چیز و مانده نیست شیخ گفته گاهی تلقین بزرگداشت
 میکنند نزد مردم و عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سق موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن مسلم و منذر بن شاذان
 و جماعة از علماء بودند و حدیث تلقین بآیا و کردند و از ابی زرعه استخیا نمودند و گفتند ای یاران بیایدند تا ذکر حدیث بکنیم محمد بن مسلم
 گفته انا الضحاک عن ابی بکر انما ابو حاتم شام عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عیوب و تجا و ذکر دو باقی مردم خاموش بودند
 ابو زرعه گفت و وی در سق است ثنا ابو حاتم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مره ان حضرت عن جابر
 بن جابر قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجنبه و فی رواية حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم
 این حکایت را غامری هم بخیر رساند و ذکر کرده و هو ان قال ابو زرعه لا اله الا الله و خرجت روحه صبح الما قبل ان یعقل داخل
 اجنبه و شعی بر مردی مرلیض برای عیادت درآمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکثر زمینها میگفت شعی
 آن مرد را نرمی کن با او و مرلیض سخن درآمد و گفت تلقین کنی یا کنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعد این آیه
 خذوا من هذه کلمة التقوی و کافوا الحق بها و اهلها شعی فرمود الحمد لله الی الخی صاحبنا هذا و جندیج را
 نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یا دش بکنم گویم در ترجمه بعض صاحبین دیده ام که چون او را در
 سیاق گفته قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند و غدا این کوفی عه و جابا کھی و ومتی
 نسیت العین حتی اذکر حافظ شیراز گفته مهر تو در درونم و غم عشق تو در سرم با شیر اند آمد و با جان بر شتود
 در حدیث ابو بکر آمده قال سمعت رسول الله صلعم يقول حضر ملک الموت رجلا فنفط فی قلبه فلم یجد فیہ شیئا ففک فی حبه

طرف سانه الصفا بجهت انکه لا اله الا الله ففعل بکلمه الصفا من اخبره بطريق الى في كتاب التمهيد و ذکر او ابن ابی الدنيا و قرطبی یانی در سوره تائید ذکر کرده
 احادنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصوت پدر می آید و میگوید که یهودی میر و شیطان دیگر در صورت مادر می آید
 و دعوت بسوی موت بر نفسانیت می کند و درین باب حدیثی هر فرغ ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدیم نزد پدر خود
 احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدیم او را که فریاد می نمود یا زنا فاقه می یا بدو اشاره می کند بدست خود و الا تعدوا این اشاره چند بار
 که پس گفتم اولای پدر چیست این که ظاهر می شود و از تو گفت شیطان پیش من ستاده است و مرا گشتان می گرد و میگوید ای احمد فوت شدی
 نه من میگویم الا تعدی موت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در خراسان شنیدم که میگفت حاضر شدیم بمقبره
 ابوقریب احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا اله الا الله چون بهوش آمد و ذکر انیم می کرد و می گفت که شیطان
 من و شیطان ازین بسیار می گفت یهودی میر که برترین دینان دین یهود است و دیگری گفت که انانی میر که برترین دینان دین انانی است
 و گفت اقول له لا اله الا الله و قد کتبت بیدگی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
 موته فیکول له میت یهودی یا میت نصرانی یا فکما ان اجواب له لا اله الا الله قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
 شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس و تعالی علم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از شنیدیم و بعضی
 من بسیاری از آن موجود بود و مگر برین حدیث واقف نگردیم و کتاب نسائی چند نسخه است بحال که برین حدیث و بعضی نسخ موجود
 باشد استحقاق و اما تلقینیکه حافظ جمال الدین غلام را داده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
 در محرابست بعد زشتن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است و بریت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در بعضی
 بسوی ثانی و آن قول برین است قد اعم النبی بالتلقین + من بعد شن الترتب للمدفون + و قيل قبل ان یقال
 الترتب + و ان یعد ثلاثة قندب + و مثله جاء عن الاحصاء + و طلب التلقین لاحتجاج به سیح بن
 اسمعيل امیر ریح گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
 تلقین بعد داخل میت در محرابست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بر آن و او را ذکر کرده و اول بر همین سخن است و برین
 مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یقال الترتب است پس این نامی دادم و احدی انمی شناسم که قائلین قول شده باشد
 اعنی تلقین میت نزد وضع و در محراب انداختن خاک بروی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباعث شاید واقف شده باشد
 بر آنچه ما واقف نشدیم و اما دلیل بر این تلقین پس حافظ ابن حجر و ترمذی ذکر کرده که ابنه صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من التلقین
 وقف علیه یقال استغفر و ان ینکرم و اسألوا التلقین فانه الا ان یسأل اخرجه ابو داود و احاکم و البراء بن عثمان قال البزار
 لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من هذا الوجه انتهى و این دلیل است برای سوال تثبیت چنانکه یاد و اما مراد بتلقین در اینجا
 پس آنچه گفته اند که تلقین میت بعد دفنست مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امه و ذکر اخرجه علی بن ابی شهاب و ان لا
 اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور

و انك ضمنت بالمدى با و بالاسلام منا و بحمد نبيا و بالقرآن اما و بالقبلة قبله و بالمسلمين اخوانا و بالخير عن النبي صلى الله عليه و آله
 وسلم قال الحافظ ابن حجر روى الطبراني عن ابي امامة اذا نامت فاصنعوا لى كما امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ان نضع يميننا
 امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فقال اذا مات احد من اخوانكم فوسموا التراب على قبره فليقيم احكم على اس قبره ثم ليقل يا فلان بن فلان
 فانه يسبح و لا يجيب ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يستوي فانه ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يقول يا فلان بن فلانة فانه يقول يا فلان بن فلانة
 فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شاهدا ان لا اله الا الله ان محمد عبده و رسله و انك ضمنت بالمدى با و بالاسلام منا و بالقرآن اما و بالخير
 و كذا يا فلان بن فلان و احد من اهل البيت يقول انطلق بنا يا فلان بن فلانة فانه يقول يا فلان بن فلانة فانه يقول يا فلان بن فلانة
 امره روى يا فلان بن فلان و هذا هو صريح و قد رواه الضياء فى الاحكام له و اخرجه عبد العزيز فى النسائي و الراوى عن ابي امامة سعيد بن زيد
 بن مسعود و لكن له شواهد منها ما رواه سعيد بن منصور بن طريق ما شدد بن سعد بن حمزة بن حبيب بن غير ما قالوا و اسوى على الميت قبره و انصر
 الناس كانوا يستحسنون ان يقال الميت عند قبره يا فلان بن فلانة لا اله الا الله قل شهد الله ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل بى الله و بى الاسلام و
 بى محمد ثم يصرى و قال الا ثم قلت لاحمد بن حنبل هذا الذى يصنعونه اذا دفن الميت يفت الرجل ويقول يا فلان بن فلانة قال لا يا فلان بن فلانة
 يفعل الله اهل الشام حتى مات ابو المغيرة روى فيه عن ابي بكر بن ابي مرجم عن ابياتهم انهم كانوا يفعلونه انتهى كلامهم فى حفظ و بعد من ذكر
 چیزی از شواهد کرده و ذکر بنابر عدم دلالت ترك كردیم زیرا که در جور قبول شهادت نیست بعد گفته دیگران میگویند که اندک شادان
 قبر میت بعد دفن او کردن دعای شهادت برای میت مستقبل جد او تحبست بگوید اللهم هذا عبدك و انت اعلم به و انما العلم الله
 خیر و قد اجمعت السلسلة اللهم شته بالقول الثابت فى الآخرة كما ثبت فى الدنيا اللهم ارحمه و تحق بنیک لتفضلنا بعده و لا تخزننا بعده و لا
 سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان سوال الله لم یقبل على القبر بعد یسوی علیه اللهم انه نزل بک صاحبنا و خلعت الدنيا خلعت ظمیر
 ثبت عند السلسلة منقطة و لا تبسکیم فی قبره بالاطاعة له و حکیم ترمذی گفته و قوف بر قبر و سوال تثبیت در وقت دفن مدوی برای میت
 بعد نماز زیرا که نماز با جماعه مؤمنین همچو لشکر باشد که برود و از با و شاه فرماهم آمد شفاعتش میکنند و استادان بر گوی برای سوال تثبیت
 همچو مدوی لشکر و این ساعت و وقت شغل میت است زیرا که مهول مطلع و سوال فتانین پیش او آمده و انتی این است استدلال
 و اقوال فقها و درین باب اما اهل حدیث پس کاش میکنند قبلی رح و درنا گفته که هیچ حدیث بلکه عاقل شک نمیکنند و اگر الفاظ
 حدیث یعنی حدیث ابی امامه دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع است مثل قول او یا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد
 بن حوا گوید و همچنین این لفظ فان منکرا و کثیرا یاخذ کلوا منها بید صاحبنا و حافظ ابن القیم ح و کتاب المروج گفته اند حدیث ضعیف
 و سئل عنه احمد فاستحسنه و احتج علیه بالعلل انتهى گویم اگر مراد حافظهاست که از تخفیف نقل کردیم پس این ذکر استخوانش نیست بلکه
 اخبار کرد با آنکه احدی از ارجاع اهل شام نمیکند و شمار و انش از ابی بکر بن ابی مرجم می کنید و احمد هم نسبش بسوی ابو بکر مذکور
 کرده و این دلیل تضعیف و برای روایت است زیرا که ابو بکر بن مرجم چنانکه حافظ ذہبی و درینان گفته ضعیف است نزد اهل
 حدیث قال ابو بکر بن مرجم العالی همی سمع بکر قبیل کبیر قبیل عمر و قبیل عامر قبیل عبد السلام ضعیف عنه هم تعبده سونی

که بمیرد بطرح یا غرق یا القادریا اکل سباع یا خطف طیر یا بر عموم اوله سوال و اما حجاب حی از دیدن پلوتون
 امور بر پنج را بر بندگان مخفی داشته احیاء از ان پنج شی را از احوال موتی مشا هده نمیکند پس اگر میت را قائم و محدود یا قائم
 و رقیب بنیم اصل حاصل که طی علم برنج و احوال موتی از ماست باطل گردد و چه مقتضای حکمت الهی آنست که این همه بجزای
 از ابصار اسطوی باشد بحکم آنکه از احوال آخرت است و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان نبینی ساز اعمال
 لهذا مثل اصل کرد و آن دو گونه نیست شهادت و ایمان بغیب افضل است قال تعالی ما دالینوسین
 الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم دیگر گرفته شد و فرض واجب خدا اگر ایندستی به
 لا نه معلوم و حد و و اما معنی خلق است و احدی گفته قال البلیث الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در هر یک وضع
 للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته هم الخلق و عطاء گفته جمیع الخلق و احدی گفته نه الاحوال
 تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشعبي و قال الحسن البصری الانس و این قول مناسب کلام ناظم است زیرا که محل
 تکلیف است و باجماع ناظم در شرح صدور و غیر او و غیر آن از قاضی ابوبکر بن العزلی آورده ان من لم یؤمن من السموات و الارض
 السؤال و العذاب و بحسب الله تعالی البصائر المکلفین عن ذلک کما جمعا عن روية الملائكة و الشیاطین و ترواحیة الی المصلوب
 و عن الانشعرب کما انما نسب المعنی علیه یتا که لک یضیق علیه کما کسینة القبر و لا یتنکر شینا من ذلک من غلط الا یان تلخیص
 و اما لم یحررین گفته و لیس هذا بعد من الذر الذی اخرجه الله تعالی من صلب آدم و شهد هم علی انفسهم و کذلک من تقررت
 اجزائهم بعد المصیة فی بعض اجزائه و جمیعها و قد اشار النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
 ان لا تذوقوا الاممکم و نحوه انتهى و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیرة بشئ من احوال الموتی ذکر یا ابن القیم فی کتاب
 الروح و غیره فی غیره قال فی جمیع التشتیت احلم ان الله تعالی لما طوی امور سكان القبور عن المشاهدة للعذاب منهم و المنعم
 جعل بعض عباده اطلا علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخبر تعالی رجلا و امرأة
 بذلک و تصیر معرفة باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنه باخبار یصید قتها قرابته و من کان یلاسه و قد یسل بعض قرابة
 المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات من عرف باتیانها باخبار الموتی و یبلغ عنه ما یوصی بالیه و یاتی بها و قد
 اخبرنا امه بعد امه من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالمفضل و المفضلة
 و کانهم شفقوه من یاتی الارض السفلی التي یدفن فیها الاموات انتهى و چون حیات میت و سوال او در قبر مقرر شد
 اهل علم اختلاف کردند و آنکه خود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی است که اجزاء او متفرق
 شد و لا غیر پس ناظم بح اشارت کرد و بسوی این خلاف در قول خود و یخلق الله الحیة فی الذی مد تقررت
 اجزائهم و بعض ذی + ثویج السوال من غیره + رضی الله عن ذلک امام الحرمین و قد حک
 فی شرح البحر ولی فی ذلک خلفا من ذوی النقول مفقیل ان کل جزء جمیع و قیل یحیی منه جزء

یمح. او جزء قلب او و ماخ صلا. و قبل بل فی کل عضو صلا. روح له حیثین علی حدیقه فیه
 من اهل معد و ده. یعنی خلق حیات در هر جزء و عضویت متفرق الاجزای شود یا در بعض اجزا و بعضی از
 و بر ثانی اختلاف است که عود حیات در کدام جزوی باشد در دل یا در و یاغ یا در هر عضو که محل روح بود علی وجه نظر
 و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند و قبر بنا بر قیام دلیل بر آن چه وی بعد عود روح برخاسته و قبر
 که انصفت به الاحادیث النبویه و تواتر الاخبار النبویه بذاک و تعداد روایات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی
 علیهم نزدیک بهفتاد و کس میرسد که تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشت متفق اند بر زنده شدن
 در قبر نخستین و در آن تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله افدا دخل الميت قبره مثل الشمس
 عند غروبها فیلجئ مسجعه لیل یقبل و عوفی اهل ارضه این چه و این بی بالندیا و این احادیث در سبوطی و شرح بعد
 سوق کرده و در بعض روایت معتقد جنت برای مومن و معتقد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذرد
 تا بروم بسوی اهل خود و بشارت و همایشان را و شک نیست که این حال کسی است که حیات تحقیقه روح صلیه
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این عاده بعض روح یا همه روح است که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کسم
 و منافق بمطرق یا حرز یا حدید معلوم است و این عذاب جز بر بدنی نبی باشد که در آن روح مست و ناظم در شرح انبیاء
 از حافظ ابن حجر نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت اتقی اما اوله چنانکه ذکر کردیم پس ناظم
 در همه بدن و حدیث برابرین عاجز با جمیع احادیث احوال موتی است و در آن تصریح است با آنکه ملائکه مکر و مکریر نهاده
 و سوال میکنند و این ظاهر و حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق است که لا تقدر
 اجزایش متفرق گردیده نه در باره کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات و عود
 الاجزا است لیکن غیر فنی است که با اخبار از احوال موتی اهری است که نیست راه بسوی معترش مگر از مسیح و صلی
 را جمالی در آن نباشد پس کسیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر جزا نیست متفرق الاجزا و وی دلیل
 که در جزا این تقسیم باشد لاجرم و خالش زیر عموم احادیث حیات میت اولی است زیرا که تخصیص در میان نیست با
 و قف است و سپردن عملش بخدا عز و جل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده و گفت
 من تأکل السباع و الاطیاء فیسأل حین یحصل القرار فی جوفها امر غیر صاجان. نص علیه السلام
 البز از. یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر مکن و عدل بسوی مجاز جزو
 حقیقت نباشد و نیست تعذر در اینجا بلکه مکن است و هر که ادیان ملاک باشد وی هرگز در چیزی از اینها شک نکند
 درین بیت یکی از علما خفیه است در فتاوی خود گفته السؤال فیما یستقر فی المیت حتی لو اكل السبع فالسؤال فی المیت
 و این تخصیص برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور و سباع باشد سید عالم محمد بن اسمعیل امیر مکه گفته

واینها و نیز حج اثنتیست و سبعمین از وجه من الحور العین یشفع فی سبعین من قاریه اخرجه ابن ماجه و الترمذی و غیره و قال
 الترمذی حدیث حسن غریب و قال ابن ماجه یغفر له من اولی و فقه من معه و یحلی حلیه الایمان بدل قوله و یوضع علی راسه
 تاج الوقار قرطبی گفته و واقع در جمیع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصالت حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بلفظ
 ابن ماجه و یحلی حلیه الایمان هشت خصالت می شود و ابو بکر احمد بن حلیان بسند خود از مقدم همچنین روایت کرده و قال قال
 رسول الله صلعم الله علیه و آله ثمان خصال انتهی و قولنا ظم ای من لقیته اشارت است با آنکه این فضیلت مختص کسیست
 که کشته شده و بر او خداوند عز و جل و اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود مثل قتال بغا و نیست فرق در آنکه مقتول نگوید
 مرد باش یا زن آنرا و بود یا رقیق مکلف باش یا نه خواه اهل حرب بود یا اهل ردت یا ذمه یا قتل بالطریق و شجاع
 و خواه کافری او را بکشد یا مسلم او را و برگشته یا کشته یا کشته یا مسلمی گیر بطور خطا بروی برسد یا در خاک بیفتد یا او را
 بیاقتلند یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کند بوی اهل حرب یا بعضی حربیان و حال نهراش یا بشند یا کافر
 بطریق صبر یا کسان سازد یا در معرکه افتاده یا فتنه شود گو بر روی اثری از خون نبوده ظاهر است که بسبب قتال مقتول گشته
 کما جیم به الرغنی و النووی و این چنین کس شرمناک نیست غسل ندهند و نماز جنازه هشت گدازند و وی علی شهید است
 چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از قضا و قتال بنا بر جراحتی که باور سید است میرود و در وی حیات متوقف
 موجود بود و آنکه در ظاهر احوال شهید نیست خواه زمان حیاتش در آنکه در دیا قصیه بلکه این موت مشابه موت بسبب گیرت
 آری اگر معرکه قتال منقضی شود و در حرح حرکت مذبح موت وی شهید باشد یا بجزم و اگر حیاتش متوقف است پس شهید است
 و شهید است قسم ندیک شهید دنیا و آخرت و همون قتال الکفار را علاوه که الله تعالی دوم شهید آخرت فقط و آن جنگ و
 چنگین هستند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا و دنیا شهید آخرت و وی کسیست که از بی غنیمت
 مقاتله کرده و لا حول و لا قوة الا بالله و نتوان گفت که غسل و صلو و بر نبی جائز است با آنکه افضل از شهید است و بر شهادت
 جائز نیست زیرا که نبوت رتبه بر اعلی است با کتساب دست بمزند و دشمنان اگر کسی است لهذا در آن ترغیب داده
 شافعی در ام گفته جرات الاخبار کارها عیان بر وجه متواتر ان النبی صلی الله علیه و آله علی قتلی احد و ماروی انه کبر علی حمزه
 سبعین مکره و الاصح و قد کان یغنی لمن عارض بذلك فیه الاحادیث ان یستحی علی نفسه قال و اما حدیث عقبه بن عامر قد رواه
 نفس الحدیث ان ذکاب بعد ثمان سنین یعنی و الخائف یقول لا یصل علی القبر و اطالت المد و قال لکانه صلعم الله علیه و آله
 عین علم قرب اجله و هو عالم و لا یدل ذلک علی نسخ احکام الثابتات منی گویم تعصم احکام مختصه بشهادت روضه نبویه
 در بریه و مسک اختتام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شایا غیر اجماعا قال انما ظم جارا
 و کواهم را یمنع قد وانی به و لم یجاء به رجلا خلافا لکن حکم الخلف به ان یجسر علی و انهم
 حمله المستول و مراد آنست که اکثر علماء قائل اند با آنکه شهید مسئول نمی شود و بنا بر ادله صحیحیه مانعیه و جزو ولی در آن

من احد قبیح فی الطاعون نمیکشت فی بلد صایر احتسابی علم انه لا یجید الی الا کتب الله لک ان کان له مثل اجر شهید
 و عن صاحب سلم الطاعون غده کفده البیع المقیم بها کالشهید الفارسی کالفارمن از حجت اخرجه احمد و عن
 عنه سلم الطاعون و خزا عدلکم من الجن و هو کم شهادة اخرجه الحاکم و عن عایشة عنه سلم الطاعون شهادة
 اعداکم من الجن غده کفده البعیر تخیر فی الا باطو المرافق من مات فیہ شهید و من اقام فیہ کان کالمربوط فی سبیل
 کان کالفارمن الریحت پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت است و قطع قتل برنج باشد و
 و عن زبیر ختن و اسحق بن جری و چیزی اندک است حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشة گفته متفق
 است که این اجر شهید برای کسی است که از بلده طاعون بیرون نرود و در حال اقامت قاصد ثواب آئی و
 موعده باشد و عارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی و صرف آن از وی هر دو بتقدیر آئی است و در صورت وقوع
 الشو و بلای و حالت سخت و تنگ باشد بر رب خود باشد پس هر که تصف باین صفات است و در غیر طاعون مرده پس
 است که او را اجر شهید حاصل گردد و هیچکسی باشد که به نیت جهاد و راه خدا برآمده و بسبب دیگر جز قتل برده
 شهید باشد و مؤید است روایت من مات فی الطاعون فهو شهید و گفت بالطاعون و اگر این صفات در و
 و قاتل بعد انقضاء زمن طاعون صورت است پس ظاهر حدیث است که وی شهید نباشد اگر چه طاعون
 گوئیم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعی طاعون و خزیجات است که بسبب عدوت ملعون
 میکنند و از اینجا باطل شد قول اطباء که طاعون ماده سمیه است که در می آرد و سبب خنسا و جوهر هوا است و
 طاعون و و با آنکه است که طاعون اخض از و با است چه و با مرز عام را گویند و آن گاهی بطاعون باشد و گاهی
 طاعون و با است و مر و با طاعون نیست و شیخ رطبی به جمعیت پدر خود و جماعة از اهل علم استیجاب قنوت برای
 طاعون رفته زیر که از نوازل عظام است و ایضا استیجاب و عابری نازل قائل شده و اند و رافعی و نووی گفته
 قنوت در سائر نوازل مثل وبا و جز آن است و چون قنوت برای از الیه و که سبب شهادت عظمی است استیجاب
 برای و با وادی ترب و و ازاد و یحجر به رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خداست صلی الله تعالی علیه و آله
 ابن حجر و رذل الماعون مبطون را در عدم سوال نظیر مبطون گفته و مبطون صاحب محاسب انظیر المربوط شده و
 بر طاعون بسیار است این موضع گنجایش ذکر آن ندارد و مقتضی ما قدم واه القریطیه و کل اخي شما
 بد اجبی و قرطبی بنفهم قاف منسوب بسوی قرطبه و آن بلده ایست در مغرب کمافی انقاموس و هو العلامة
 الحمد لله ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من امیه اخی پیش که التذکره فی علوم الام
 گفته که قوله صلکم من مات حرقا مات شهید عام است و در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تفسیرش بقبول الطاعون
 و قول است یکی آنکه او را اسمال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الدود و رب البحر اذا لم یقبل

دوم آنکه استسقا شود و این ظاهر در قول است که هرگز که عرب ندرت او را منسوب بسوی بطن میکند و نگویید قبل از بطن نیست
 فاضلی که در جوف او رسیده و صاحب استسقا گفته است که بمیر و مگر باین دلالت پس گویا که وی هند و وجهت را جمیع خست
 و مثل او است صاحب مل چیت موتش مگر بدرب نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بیوت ناگهانی بمیرد یا سم
 و برسام و حمیات مطبقة و قویج و حصاة قوت شود و عقول ایشان بنابر شدت الم و درم او منور و فساد و حجاب گرد
 و این چنین میست در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتی گویم حدیث من مات
 مرضی مات شهید او و قی فتنه القبر و غدی و روح برزقه من الجنة را این اجازه حدیث مغیره و اخراج کرده است و رای قرطبی
 محمد بن ابی بکر انصاری اندلسی نیز استسقا نموده معنی چی که از جبهه است عطیه است و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعد
 گفته قلت لا حاجة الى شی من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ و انما هو من بات مرابطا لاسنات و رضا
 و قد اورد له ابن جوزی فی الموضوعات الاجل و کما انتی گویم چون سخن ناظم در حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش در اینجا
 و نسبت بسوی قرطبی ضرر نموده و الا برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت کرده بلکه مرضی استسقا بطن ساخته و بطن را
 تفسیر استسقا نموده و سل با استسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق می ساخت قریب نمی گشت که شایع ناظم ناهشده
 نماده ملحق می نمود کما سیاقی قانیا برای آنکه قرطبی بنا بر اختلاف و تفسیر بر ثبوت روایت من بات مرضی ناهشده و ناظم پیا
 ضعف این روایت نموده پس ذکر کردن فرعی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم حدیث ابن جبر گفته
 انه من افرد و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما يتوقف فیه و لما شهد به رسول الله قال كما قال القرطبي
 انه ان صح مقید بحديث المبطون بعد ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهد کرده و گفته الرابع الصديق ذو القلبي
 الشدي نص عليه القس طبعه والترمذي و در قاموس گفته الصديق كسيت كثير الصدق ونعت ابی بکر
 شيخ الخلفاء والعرف بتبع العبد المصلحة والرجح والشدة بالمجتبى هو ذکا والراحة اى العرف الطيب قال القرطبي ذاك الشهد
 لا يقين فالصديق اصل خطا و اعظم اجر و هو احرى ان لا يقين فانه مقدم ذكره فى التنزيل على الشهد انى قوله تعالے
 فادله مع الذين اتقوا الله عليهم من النبیین والصديقین والشهداء والصالحین وجاء فى المرباط الذى
 هو اقل رتبة من الشهد فکعب بمن هو اعلى رتبة منه و من الشهد انتی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
 گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول و تبين ان الصديق يسأل فى قبره كما يسأل غيره و هذا من الخطاب راس الصديقين
 قد قال ابی صلم لما اخبره عن سوال الملك فى القبر فقال انا على مثل حالتي هذه قال نعم الحدیث انتی گویم حدیث عمر را
 قرطبی و تذکره ذکر کرده و بهیاتی آنرا اختراع کرده و گفته و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبي صلى الله عليه وسلم بقبضته الميت فى
 قبره و سوال منكروك و كبرها الملك ان قلت يا رسول الله يريد على مقلی قال نعم قال اذن انكفيكما و السلام ان يسألانى لا ابل
 فيها فاقول انما ربى الله منى كما انما انتى و اما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم است و لفظه و لفظه لى ايشا و تاويله

عندنا واند علم ان من شئت ان يرفع اقواما عن السؤال وهم الصديقون والشهداء انتهى ذكره الناظم في شرح الصدور
 ورجع التثنية كقوله ولا يخفى ما فيه قال ابن القيم ولا يلزم من هذه الخاصية التي تخص بها الشهداء ان يشاركونهم الصديق في
 حكمها وان كان اعلی منه فخاص الشهداء لا تنفع عن هو افضل منه وان كان اعلی درجة من التثنية وما ظم بنا واما قول قريظي
 كرده واما جاب صديق بشهدا رفته و اشارت بسوی تعلیل قريظي نموده و گفته كه لانه من الشهداء اعلی و حقیقتا خصوص
 بد الشا اولی و در جمیع التثنية گفته قدر غنت ما را در این القیم قریبا و اعمش مع انتی گویم حجت در ان فی حدیث
 نه قیاس زیرا که عقل و اجتهاد را در امور بر نفخ و آخرت دخل نیست و سمع درین دعا غیر و اوست دلیل قیاس بر با و در
 صین احتیاط و در ویت و اما انبیا و علیهم السلام پس ناظم بنا و عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کرده زیرا که مرتبه
 نبی اولی تر از صدیق است پس وی باین که است عظیمة حق تر باشد بلکه غیر از سوال از نبی میکنند و لهذا همی گوید
 و من هنا یقطع بانفتاحه عن رسول الله و انبیاءه و ابن القیم ح و کتاب بالروح گفته اختلاف کرده اند
 در انکه انبیا و علیهم السلام سؤال میشوند و رقبه را نه بر و قول و اما و جهان فی مذ هبنا حمد و غیره انتی پس قول ناظم
 که از اینجا قطع حاصل شد بافتقار سوال از رسول عجیب است چه وی قیاس انتقائش از انبیا و بر انتقائش از صدیقان
 کرده و این از باب قیاس ولی است و بر یقین علیه که ام دلیل ظنی هم نامضی نیست پس چه قسم میتوان گفت که حکم قریظی
 قطعی است آری این قطع بغیر تقدیر و بدون هدی و کتاب منیر است و اگر چنین میگفت و قد قبل بانتقال اخوان فی قوله
 از قول یقطع و کما هو قاله و کما هو و النسفی فی بصره نه حرم یعنی این قول انه تنها قریظی گفته است
 بلکه امیه و اعم بسیار بدان قال اند و نسفی در کتاب خود بدان یعنی بافتقار سوال از انبیا و علیهم السلام جزم کرده و نسفی نسبت
 بسوی نسف بر وزن جبل است بخون دین همل و فاء و قول نسفی در شرح الصدور باین لفظ مذکور است انه قال فی بحر الکلام
 ان الانبیا و اطفال المؤمنین ليس عليهم حساب ولا عذاب القبور ولا سؤال منكر و كذا انتهى و برای دعوی خود ایراد و دلیل
 نکرده و نه ناظم در شرح الصدور بر نکر و دلیلش پر و اخته و الشیخ سعد الدین فیہ نقله و حلقا و هذ الخلف
 حاشا لکلا یعنی شیخ سعد الدین نقله انی مشکلم از علما نقل خلافت درین شبه کرده و گفته که بعضی اهل علم شبهات آن کرده
 و بعضی نفی آن پر و اخته و ناظم گفته که این خلاف مشکل است زیرا که نتوان گفت که انبیا و علیهم السلام مسئول اندگو یونیم سابق
 معلوم شد که وی استدلالی برای انتقار سوال از انبیا و رسول نکرده مگر قیاس بر صدیق و بهر حال غناک پس خود هیچ اشکال
 در خلاف نیست بجا اشکال در قول بافتقار و اوست چه تخصیصی برای انبیا و علیهم السلام نیا و مگر قیاس هم که اوست و
 عجب آنست که ناظم در شرح الصدور و ذکر نکرده که انبیا و رسول مسئول نیستند بآنکه تعرض کرده است بذکر غیر مستوفی
 و نام شهید و مطعون و صدیق و غیره پر و اما ذکر انبیا بکرده و ان یسألونهم فقالوا لا یسألونهم عن الله و عن رسله و عن
 ارباب الدین و عن غیره و کانت و غیره و ان یسألونهم عن الله و عن رسله و عن ارباب الدین و عن غیره و ان یسألونهم

اسم المنسوب ولا شئنا من احوال طبعه عن انتی واین دلیل که ذکرش باین قول خود کرده آن بیسال عنه غیر می باشد
 فکیف بیسال النبی عن نفسه - معنی وی آنست که میت را در قبر از آنحضرت صلعم سوال میکنند و بیگویند ما اتقول فی
 هذا الرجل کما تقدم پس نبی صلعم را چه قسم سوال و نفس شریف وی بکنند گویند این مجرد استعجاب است و سوال تنها از آن زمین
 معنی است بلکه اول از رب می پرسند پسترا از آنحضرت صلعم ثانیاً و کدام مانع است از سوال نفس و حال آنکه او تعالی سئل
 سوال که و که شمارا هم شام چه جواب داد با آنکه خدا عالم بآن جواب است حیرت میقول تعالی یوجع جمع الله ال سئل ففیقول ما
 ذا الجب تو الایه و نبی صلعم در تشدد خود داشته اند محمد رسول الله میگفت و با بکار اوله بر نفی غیر ظاهر است و دخول انبیا
 در عموم ظاهر جمیع التشتیت گفته و الاقرب عندی الوقت فی السئله انتی و الفاکها فی قال فی الملائکة الظاهر
 استغناء عن اولئک فاکما فی نسبت بسوی فاکه است در قاموس گفته الفاکه التذکره و الفاکها فی بالنسبة انتی لیکن ناظم
 در اینجا مستند فاکها فی و نه کلام او در شرح الصدور ذکر کرده و گویا که مستندش در نفی سوال از ملائکه آنست که قال الفاظ
 احادیث و انسان و این آدم عالم با احادیث لفظ عبد الرحمن نیز در روایات و آن مقام نیز تفسیر شده که سوال صلعم نسبت
 بسوی ملائکه پس ملائکه نیز میت وی باشند طبعی و قنوی گفته اند که چنانچه مثل انزل اند و سوال و حساب و دخول جنت
 نار و ملائکه پس شبه آنست که اعمال ایشان نوشته نمی شود بلکه خود فرشته با کتاب اعمال اند و اگر عمل ایشان مکتوب بود
 فرشته محتاج شود بسوی فرشته دیگر و لم جرا و عدم حساب بنا بر عدم سیئات است و در تکیه اکثر از بشر غیر میستند
 اما اثبات پس گفته اند که مثاب می شوند بر خلیف از ایشان چه اهل طعام و مشارب و مناکم نبوده اند و در مورد
 بنی آدم گردند در جنت و تحت که درای وضع خلیف نعم نعمت دیگر گردند که او تعالی آن نعمت را برای ایشان مستحق
 و حقول با بدان نرسیده زیرا که حق تعالی میفرماید اعدت لعبادی الصالحین مالا مبین رأت و الاذن جمع
 و لا خطر علی قلب بشر لیکن جمیع التشتیت گفته و الاقرب الوقت هنا لاسیما و آیات حدیث از انبیا که ترفیع بعد و بها
 و بان لما استقر بعد فناء ما و ان کان لا یشرط فی السؤال ثم رایت بعد فی زیارة ائمه و اما الملائکه فلا یشرط
 اعداد که و الذی یظهر انه لا یسأل لان السؤال یختص برب شانه ان یقرب انتی قلت انتی من یزین الذین یقربون و شانه ذلک
 و ان اتفق ان بعضهم لا یقرب کمال السباع و الطیر و نحو ذلک قلت احسان فی الاذنه - فبعضه فیسألون بجملة
 زیرا که لفظ عبد و لفظ میت بر ایشان صادق است حاصل آنکه ثابت شده که وی صلعم سهو است بسوی ایشان پس
 حکم جن در جمیع احکام حکم امت است و لهذا گفته که اول عام است بدان و اجماع قائم شده است بر مرسل بودنش بسوی
 جن همچنانکه قال تعالی قل اوحی الی هذا القرآن لاند که و به و من بلغ و شک نیست که جن اقرآن رسیده
 قال تعالی و اذ صرنا الیک حق امن الحق یمسحون القرآن و قول ناظم جز یعنی جمیع ایشان از مومن و کافر
 و منافق و مجنون و طفل جن مثاب است و عاصی ایشان معذب پس ثابت شد که جن مومن اند و میتوان گفت

که اگر جملة احکام لازم ایشانست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلیم می نمودند و مقول نیست که نزد
 وی صلعم آمده باشند مگر در مرتبه بیکه مگر خبر سما الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از که اکثر شریعت جدید داشته زیرا که عدم نقل
 مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون برویت مؤمنین حاضرین محفل بکثرت نقل
 نیست و حکایت انکار وجودش از بعضی مختل چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ناطق بود و چون مست و احادیث صحیح
 در وجود جن و شیاطین لا تخصیست و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد است پس نزاع در آن کار نیست در چیزی که معلوم
 بتواترست و نیز این امریست که عقل حمل آن و حسن تکرار بیش نمیکند و در مؤمنین جن احوال است یکی آنکه جن نجات از دنیا
 ثوابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابو حنیفه مستحکم است و این خبر در این بابی از
 ازلیست آورده که گفت ثواب بجنان بکار و امری انکار نمیقال لهم کونوا را با که بعد از آن دوم آنکه مشاب بر طاعت و شهادت
 بر عصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک شافعی و احمد و صاحبین و مقول از ابو حنیفه روح مست این جن هم در طاعت و شهادت
 گفته جمهور الناس علی انهم یرخلون الجنة این ابی گفته للجن ثواب و هذا مصداق ذلک فی کتاب الله و کلمات ما
 علوا و الحمد لله بالصواب الخامس الاطفال دون الحنفی فی ما ذکر فی بعض حوزم النسفی بکلام نسفی در بیان
 اطفال مؤمنین و انبیاء گذشته که ایشان مشغول نمی شوند و معلوم است که بعد از عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب
 نمی شود سوال تمام ایشان نرود و ابو عمر و نسفی از متقدمین حنفیه است حافظ ابن القیم روح در کتاب البرج در مسئله ثلث عشر
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال هل یمتحنون فی القبر ام لا علی قولین و هما و جان الاصحاب حماد بنی و حجت قائل سوال نیست
 که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا و قایم ایشان را از عذاب قبر و فتنه او شروع است چنانکه مالک
 و مروط از ابو هریره رضی الله عنه آورده که از علی بن ابی طالب صغیر سمع من عاتة اللهم قد عذاب القبر و نیز احتیاج کرده اند بعضی
 عاتیه رضی الله عنها از علی بن ابی طالب صغیر فیکت فقیل لها ما یسکیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی بکیت علیه شقة
 من ضمة القبر از علی بن ابی طالب صغیر و نیز احتیاج کرده اند یحیی بن ابی هریره از کان اصیل علی المنعوش ان عمل طایفه قطا فبقول
 اللهم جرم من عذاب القبر واه هناد بن السری گویند و تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا مانند بزرگواران خود را بشناسند
 و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت متحن گردند از امتحان در قبر خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
 می شود که رسول و مرسل را نداند و زوی می پرسند که ایمان بر رسول آورد و ملاقاتش بگزید یا نه و بگویند که گفت فی
 هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلی که هیچ وجه تمیز ندارد و او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه میگوید
 و اگر عقل او را بهم رنفر ندانند سوال او از آنچه ممکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده است بخلاف امتحان اطفال
 آنست که او تعالی رسولی را الهوی ایشان بفرستد و امر بطاعت او خود فرماید و مقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بجزیری است که در آنوقت آزامی توانند کرد و نه اگر در آن
 ۱ زام باضی در دنیا است از طاعت و عصیان مثل سوال عکین و رقبه و اما حدیث ابوهریره پس هر ابدان عقوبت طفل
 بر ترک یا فعل محصیت نیست قطعاً زیرا که او تخلفی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلکه گاهی مراد بعذاب قبل از عمل
 بیت باشد بکدام سبب اگر چه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده ان الیهیت لیعذب بیکما اهل علیه یعنی بسبب گناه
 کسان خود مبتلا می شود و متوجه میگردد که آنکه محاقب بگناه زنده میگردد و قال تعالی ولا تنزروا نفاة و ذناخری و این مثل
 قوله صلی الله علیه و آله من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر من الالام و الهموم و الغوم و الحشرات
 ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرح الحصله ان یسأل المدان یقینه ذلک العذاب انتهی و ذلک مقتضی کلام التوفیق
 و ابن الصلاح لا یلقوا الجبب + واحدی و بسیط گفته حبس را طفل خوانند از صحن سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال
 جاریه طفل و غلام طفل هر دو بصورتی بچهار سالگی است زیرا شد یا ماده و تلقین خرم سوال است پس اگر قائل سوال شوند که
 تلقین بهم کرده اند الا که گویم نووی در آنجا گفته سئل الشیخ الامام ابو عمر و ابن الصلاح رحم عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
 التلقین یجوز و یصل به و ذکر جماعه من اصحابنا اخر ساینین قال و قد روینا فی حدیث ابنی امامه و لیس هنا فی القام
 و لکن احتضروا و ادر یعمل اهل الشام به قد یا قال و اما تلقین الطفل الرضیع فالاستند لعیته و لا زراه و انما حکم گویم صواب
 آنست که صغیر را مطلقاً تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادر میگوید و کلفت نشود - است
 آنچه ناظم بسوی آن از کلام این مرد و بزرگ اشارت کرده و در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند طفل غیر منیر
 قرطبی در تذکره جزم سوال کرده و بنوعی قول عن المنفیه و غیره و احدا را شافعی بنرم بعدم سوال کرده اند و تلقین باقی
 مستحب است و در جمیع اثنیت گفته و قد قدنا کث فی التلقین مطلقاً من عدم الدلیل و الذکر کشی ضحیه معطلا +
 بانه فی قبره لا یسأل + سید علامه محمد بن اسماعیل میگوید تخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه احتیاطی عدم
 سوال است پس علت مشا را لیه ناظم کجا است انتهی گویم مسئله سوال حبس و رقبه ذات خلوات منشأ من العلماء است
 نقل کلام ابن قیم در کتاب الروح و کلام نسفی و در بحر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین خفیه بعدم
 و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضه تخصیص تلقین بیان گرفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال است
 و بافتی الحافظ ابن حجر و شیخ ابن شجاع که از سادّه خفیه است گفته ان الاطفال سوالا و کذا الانبیا لکن ان صح ذلک
 فی حق الانبیا فهو سوال تشریف و تظیم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده و الظاهر ان ذلک المانع فی حق المیزر و ن غیره و اذا
 قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم حیث یسألون عن ربهم فیحییون کالصلوة علیهم مع انه لا یجوز
 لهم و لیه تاثیر تنکیر ابن شجاع فی قول ان لهم سوالا فلو لیس کسوال البالغین ففی مسئلة و الصلوة علیه رفع درجات له و
 یحتمل ان یتکون الفائدة تکریمهم المعیشات الذی اقروا به فی عالم الذر و یزیدو المعتمدانه لا سوال لهم مطلقاً و اما ما روایه صلی الله علیه و آله

اقرب ولد ابراهيم فمذلم ثبت انتهى بقعدة ناظم اشارت بسوى قول اهل كرهه وكفته وقيل ان كل طفل يسأل
 ويحصل العقل طهو ويكمل كوكبه اين خروج سنان من نزع زير كرجون عقل حاصل شد وكامل گرديد بسؤال طفل
 نادر قال في جمع التثنية ويطهروا الله سبحانه احوال كذا مقل عود الدار عليه قن حنا + كلام حافظ ابن القيم رحمه الله
 احوال كذا شته واين كذا ناظم دريغا گفته اشارت مست بسوى عود خود در عالم در في تفسير قوله تعالى واذا اخذنا من
 من بني آدم من ظفروهم خذ منهم وانشدهم على انفسهم السمت يوكوه قالوا بله الاية ابراهيم كفته
 خلق الله آدم وادخله الجنة فادناه رب وكتب اجله ورزقه وصيبت ثم اخرج دله من ظفرو كساية الذر واخذوا منهم اذ بهم
 وكتب آجالهم وارزاقهم ومعاصيهم اخرجه عبيد بن حميد وحسن بن حزام في الاستقامة واين جبري واين النعمة واين
 ابي حاتم واين الشيخ وعن ابي بن كعب في الآية الى قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجمعهم معيا اذ با
 في صورهم ثم يستفهم ففعلوا ثم جند عليهم العهد والميثاق ثم شهد بهم على انفسهم السمت
 بر كرم قالوا سبته قال فاني شهد عليكم السموات السبع واشهد عليكم يا كرم آدم ان تقولوا اليوم القايمة
 انما نحن عليكم بسدا واعدوا الله الا ان غيبى ولا رب غيرى ولا تشركوا بي شيئا اني سارسل اليكم
 رسلي يذكركم عسى وديناتي وانزل عليكم كتبي قالوا انشدناك بنا انما لا رب سالت غيرك ولا
 الا لسنا غيرك فافترقا وادفع اليهم آدم نظمه اليهم فرائى الغنى والغنى وحسن الصورة وودون فك
 قال يا رب لولا سويت بيني وبين عبدا لكان في حبيبت ان اشكر وراى الانبياء وفيهم مثل السج عليهم السلام
 وخصوصا ابيثا في الحسن في الرسالة والنبوة ان يسلطوا او هو قوله تعالى واذا اخذنا من النبيين
 الاية وهو قوله فطر الله الناس على هداى وفي ذلك قال تعالى وما وجدنا الا كنههم وعيهم وان وجدنا
 اكثرهم نفاقا سقين وسئل ذلك قال تعالى فما كان في اليوم منوا كما كنوا به من قبل قال فكان في علم الله من كذا
 به ومن يصدق فكان منهم على السلام من تلك الامواج التي اخذهم بها وشكنا في نزلهم فاسلم الله اليهم في صورة بشة
 فنقل لها بشر اسويا قال اتى فضل فيها انتهى اخرجه عبيد بن حميد وعبد الله بن احمد في رواية السند واين جبري واين
 ابي حاتم واين مندة في الرواية على الجمية واين مردويه والبيهقي في الاسماء والصفات والصفى في الختارة واين عسكاري في التاثير
 وناظم در منثور چند روايات در معنى سؤق كرهه ولله اقدروا الذر گفته زير كرهه او تعالى بنى آدم را در صور ذر و
 آورده قد قاله الضحاک ولاحراذ + وهو الذي اغتني به الله من ذر يعني ضحاک كرهه انما به تفسيره كفته
 مسئول عن شؤن اطفال ابراهيم كرهه در عالم در بوده ويزد كرهه انما به حقيقه است نيز بدان فتوى داده ناظم در شرح الهدهد
 آورده اخبرني به بن قايما في ذلك المستند به فقلنا انما به في سورة قافز وجهدوا محمده فانه بناس سينان
 قلت بما يسأل قال ان المبشاق القرء في تلبس آرم انتهى والقوطني والفاكهاني جنهما به وجمع من

کبار العلماء و شراح الصدور گفته اند جزم القدری بانه کمال لهم العقل مع فوائدها من التعم و محله هم و علمون بوجوب
 عما یلکون و صرح ابن یونس من صحیحنا بانه ینسب ان یلقننا و قال فی تحقیقه قد یمایق قد اثنی الله
 ابنا ابراهیم و ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه و ما به وفات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم یقین
 وی کرده و کتب مرجع اثبتت گفته اند خبر لا یوجد له سند اتفق کذا فی تعلیقه القاضی محکی و فی النظم فی هو
 لابن فوریه و مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از امیه شافعیست و ابن فوریه بنضم فایه و سکون و او و او و او کاف
 محمد بن حسن بن فوریه علامه و فایه بحکم اصولی اصحابی ازین نسیا بورت سند ابوداؤد و از ابی ناری فی شرحه و از
 بهیمنی و غیره اخذ کرده اند و سخت بود بر کبر امیه و او را قول الیقین جمید است و فی مسودا منته است و از رجایه رحمه الله
 و لفظ حکم درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده و فوریه کسره و فتح اشباع و استغریب السبکی هن الاقلام
 فماله فی کتبه اثری در علم صلی و اثری ازین اثر فی خبر نیست و اما ابلیه یعنی غافل استحق که تدبیر نواند و در امور قلیل الضمته است یا
 ای که سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس مطبوع بر غیر و غافل از شرست و با هر دم حسن فطن دارد و بطن ظلم
 ارشاد لبسوی حکم او میکنند و میفرماید و الباطنی فی ابدله و توقف و ذی جنون او بفترة و فی ابدله و یخاف
 مقتصدین است که طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته و او مسائل و اسباب دنیا غفلت و رزیده و بی خبر افتاده اند
 و در آخرت اکیاس باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسئول شوند یا نه فاکمی در اینجا داده توقف سپرده گویم و اولی است
 که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده است پس همچو مجنون است و اگر خارج نشده پیش مثل غیر خود را مکلف نیست
 و در حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نوز و شان
 شرح من قبلهم هر چه بود که آرای شافعی درین ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای اعم اضییه و مقتضی
 الروضه ان لا یسأل الا مکلف و من له قلبی این بیت را در جمیع التشنیث نگرفته و بشرحش نیز و اختصار در اصل
 ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد و الله علم و تکلف کسی است که برای او تکلیف سابق شده تبصیر اهل علم گفته اند که اهل فترت
 سه گوناگونند اول کسی که ادراک توحید بهم بصیرت خود کرده و از ایشان کسی است که در شرعی از شرع داخل نشده و مثل
 قس بن ساعد و زید بن نفیل و بعضی در شریعت حقه قائمه الرسم دارند مثل تبع و قوم و دوم کسی که تبدیل و تغییر شرع
 کرده و توحید ننمود و برای نفس خود تشریع عبادت کرده و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عوف بن
 و وی اول کسی است که برای عبادت اصنام سنون ساخت و تشریع احکام نمود و بجهت مقرر کرد و آن هر قدر است
 که پنج شکم نایید و خامس و ذکر بود پس از مطلق العنان گردانید و گوش و را شق کرد و در کوبش حرام ساخت و سائبه
 نمود و آن هر نایه است که صاحبش سوار شدن بر آن ترک داد و بشرطیکه مرادش حاصل گردد و وصیله مقرر کرد و آن

ماده هفت گشت چون با شرا پیدا و برای آله ترک نمایند و آن فکر را هم فرج نسازند و گویند وصلت الانبی اناها
 و اگر ذکر باشند زنده یا مرده آنرا بخورند و مردم دهند و حامی مقر ساخت و آن غلی است که از صلبش مرده بطن نرایید
 بار نمیکرد و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروبی دیگر از عرب آمدند و بر شمع وی عبادت حج ملاک
 افزودند و خانه او را گرفته شدند و عجب او شدند و با کعبه مکرر مضامات جستند مثل لات و عزی و مناة و جنم
 یهو و عزیر را سپرد و نصاری مسیح را این آله گفتند عرب ملاک را در خزان خدا قرار دادند و ما شبیه الیلته بالبار
 دقت الزجاج و دقت الحجر و فحشاها و تشاکل الامر و کما غنا خمر و الا قدح و کما غنا خمر و کما غنا خمر
 ملة واحدة قسم سوم آنکه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیگیری در آمد و نه اکتفا بر شریعت نمود بلکه تمام عمر خود بر غفلت
 و ذبول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
 حقیقه ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معنی این حتی ننجذ سو لا و اما قسم اول پس در بعض روایت و در باره
 زید قس آمده اند بیعت امه و حده و اما تبع و نحو آن پس حکم اهل آن دین است که در آن در آمده مادامیکه یکی را از
 ایشان اسلام ناسخ لاحق نگزیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیها السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله
 سال بود و اهل طبق ارض نگزیده و شرقا و غربا و عارف شراعی و مبلغ دعوت علی و جها معقود گردیده و اگر انفا علیها السلام
 اهل کتاب متفرق و اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث تعذیب اهل فترت مثل صاحب محسن و غیره پس
 عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و دم قصه تعذیب است بر ایشان
 و بسببش علوم خداست و معصوم قصه تعذیب مذکور درین احادیث بسبب بدین و غیرین شراعی و شراعیین ضلال غیر معذور
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد یعنی بر عدم اختصاص سوال این امت است که کام بران است
 گذشته الساد سلطنت یوم الجمعة و اولیته لسنة و حقه تعین قسیم شتم از کسانیکه مسئول نشوند کسی
 که روز جمعه یا شب جمعه بر دین برور و بخت مرفوعه متصل الا ساد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای و
 بروی مشکف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم بار و رجمه میفرزند بلکه ابواب سقر درین روز نیمه
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده و از بندگان خویش و این
 قبض فرماید این لیل سعادت و حسن آب و خیر خاتمه است و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی که سعادت مند است
 لهذا از فتنه قبر موتی و مصون می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تمیز کردیم چه کلمه
 درین باب احادیث متعدده آمده از جمله حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات یوم الجمعة
 و اولیته الجمعة اجبر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طاب الشهدا و خرج ابو نعیم فی الحلیة و سخن را با کسی که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من مات یوم الجمعة اجبر من عذاب القبر و خرج حمید فی ترغیب و سخن عطاء و قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وقتة القبر وقلنا له ولا حساب عليه ويا
 يوم القيامة وسمعه شهود وشهدون له اخرجه حميد بن حريق ابن حريج ناظم وشرح الصدوق في نسخة هذا حديث لطيف صحيح
 فيه غنى الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع ما ذكرناه جماعة اليا لاون واعمننا كل شهيد واتسع الامر فان الشهداء اكثر من بين
 اخر دهم بكرة استتمى وقال بعض الشرح ولا يطبق العلماء على ان المراد بقوله تقتنون وبقية القبر سؤال منكروا وكثير الاقاوا
 صريحة فيه استتمى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وفيه
 ساعة الاجابة وكفى الاثام وليضعف اجر الاذاهب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير يوم الا يسبح وتجمع فيه الارواح
 اخرجه احمد والترمذي وحسنه والبيهقي ويا بن اشرت كرهت ناظم وقرول خود حشمت ذلك الترمذي والبيهقي
 وكوله من شاهد مصدق + قولي نسخة هذه الاحاديث لا تارض احاديث السوال السابقة بل تخصها وتبين
 من اليا لال في قبره من يجري عليه السوال ويقاس تلك الالهوال وهذا كله ليس القياس فيه دخل ولا جمل للنظر فيه انما التمس
 والافتقار لقول الصادق عليه السلام في مشكل الطحاوي + بنقده ضعف فيه
 الواوي + وجمع التثنية لثمة لم تقع على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدوق والا ان قال الترمذي بعد اخرجه
 يحيى بن ابراهيم عن عمر بن مسلم عن حديث غريب ليس سناوه بمفضل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسي رجبى است وهو مدنى
 ضعيف سيد علامه محمد بن اسماعيل اميرج گفته ويزر مطلع نشدم برافرد سيوطى در باره شهداء ولكن خود از ان مدنى نظم كونه
 و بذكرش در اینجا اراده فائدة زائدة نمودم وان نظم اين است **س** دوى لنا الاثبات عن خير الورى رسولنا
 للبعوث من ام القرى + بانه خص بنيل الفضل بجماعة كالشهداء فاستل من في سبيل الله حقا
 قد قضى كذا الغريق والحريق قد قضى ببدنك المختار والمبطون + ومن يجمع وكذا المطعون + اول
 مرده در راه خداست وحديث را تخمين روايت كرده اند ودر حديث ابو هريرة است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهداء
 فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهداء امتى او القليل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل
 فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخرجه مسلم واما ك
 في الوطا والترمذي قال ابن نعيم شهد على ابيك يعني اباصلاحه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم ودر روايت موطا
 وترمذي است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله
 فلولاً خمسة واما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخرجه كرهه ولكن نسبتش بسوى احدى نكرده ودر سبيل اولي مشكل
 بر سه قسم است وقضى در مضرع اولش يعني مات بست ودر ثانی یعنی حكم پس میان هر دو جناس باشد ودر سبيل ودر سبيل
 سه نوع است وجمع دران بضم حيم و كسر آن زنى است كه در نفاس بميرد و آنرا نسائي از حديث عقبه بن عامر صفوان
 بن ميه اخراج كرده وفيه والنفاس شهادة **س** وصاحب الهدم وذات الجنب والسيل والجوبس لانك نشد

الكتاب في بيان هذا الحديث الطحاوي

[illegible]

از حدیث الش و ثانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زان غیرت دار بر زوج خود است که از غیرت میرد
 و من یحی عن منک و من امر بالعز و فاضل صافی به الخبر و این ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
 و مسائل بصدق الشهادة و من یحیی العباد و سائل شهادت راستی را مسلم از حدیث الش
 باین نظر روایت کرده من قال الله شهادة بصدق بلغة الدنيا نزل الشهداء و تفسیر قول او باینه العباد و این بیت است
 صوم ثلثة من کل شهر محافظه علی الصوم و الوتر و این را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن از حدیث ابن عمر بن
 لفظ اخراج کرده بر من علی الضعی و صام ثلثة ایام من الشهر ولم یرک الوتر فی حضوره و لا سفره کتب له اجر شهید و مستغنی
 فی الصباح و لیساً ثلاث عرات و کان حارساً ثلاث لیلای ختم الحشر و و انس لور و الا الذکر
 و این را ترمذی از معقل بن یسار باین نظر روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حین یصبح ثلث
 مرات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة اعراسه و کل السبعین الف مال یتصلو
 علیه حتی یمسی و ان فی ذلک الیوم مات شهیداً و هو قاتلها یمسی یمسی کان بتک المنزلة و مصرع چهارم اشارت است
 بسوی اخراج خراطی از انس باین لفظ من قرء سورة اعراسه حدیث و من علی ظهر الجواد قد مضی
 و رابطاً و راضیاً حال القضاء و اول اسلام از حدیث ابو هریره و ثانی را تجری از انس روایت نموده و
 ذائل فی حوض النون و ما قال ذ و فون ببطن النون و منون یلوح یم یعنی موت است و منه یرجع بر رب الیون
 و ذ و النون لقب بنی الدیوش بن منی علیه السلام است و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیزه حکایتش فرموده
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و کریمه فی العبد اربعینا و اخر للنقول هارینا
 و این بیت را حکم درست رک از حدیث سعد بن قیس مرفوعاً روایت نموده و قول شارح و مؤید ناخذ بالحسنا
 و فقتنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی ردینا است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
 و وصل یارب علی محمد و آل و اصحاب اهل الشهداء و برین بیت ابیات سید محمد بن اسماعیل
 که در باره شهداء جمع کرده بودند منشی شده اند و اگر چه حضرت سید محمد باقر علی برکتش مفر و سید علی زرین با مطلع زنده
 کما نقلا عنده و لا لیکن حجر سطور تجاذد المدین سیمانه و متم له باحسن و ادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش
 ابواب السعادة فی اسباب الشهادة است و در آن سید علی بن شهادت ببطون و مطعون و غریق و صاحب هدم و شهید
 فی سبیل الله از حدیث متفق علیاً آورده و شهادت صاحب فانی بجنب صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در مطا
 و احمد ابو داود و نسائی و حکم درست رک و این جهان معنی و شعباً از حدیث جابر بن عتیق حواله کرده و در حدیث
 بطن که نزد طبرانی از سلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستقار و الاستمال علی قولین المراد و از
 بمعجم کبیر طبرانی از حدیث عتب بن عبد الله مرفوعاً آورده و بانی الشهداء و التوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

وهرکه برین ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هر که برین صد بار درود فرستد
حق تعالی در میان هر دو چشم او براده من النفاق و براده من النار نوید و روز قیامت هم سکن شهید و جیسا از دشمن
اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الصغیر و در حدیث حدیث بن الیمان آمده که هر که در اول صبح و شام بگوید اللهم انی یا شہدک
یا ناک انت اشد الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک خان محمد عبدک و رسولک علی اند علیه و آله و سلم ابو یوسف ک علی
و ابو یزید بنی فاضل فی انه لا ینظر الذنوب الا انت و در آن روز یا شب بمیر و شہید بمیر و اخرجه الاصبغانی فی التوحید
و در حدیث طویل ابو هریره نزد یحیی مرفوع آمده انما عن و ابی فی سبیل الله شهید و در حدیث بن جریس است مرفوعا ان
شهید اخرجه الطبرانی و در کسی است که از برق بمیرد و الی غیر ذلک ما قاله رحمہ اللہ تعالی و فضل و یا بجمہ سید علی و غیرہ شہدا
است مرحومہ را بسیار نقل کرده اند اگر چه افضل و اکمل ایشان همان مقتول فی سبیل است اما بقیہ شہدا را نیز بصیغہ
از اجماع است که عامہ موتی را نیست و فضل الله و احسن و رحمة قریب و چون این بحث تمام شد حالا عود میکنیم بسوی شرح
ابیات تثبیت گفت ناظم مع الساجع القادی کل لیلہ + تبارک المملک یرید نبلہ + سخن ابی ہریرہ قال
قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم ان سورۃ الہاتون آیت شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بیدہ المملک اخرجه احمد
و ابو داود و الترمذی و حسنہ و الغسانی و ابن ماجہ و ابن حبان و الحاکم و صحیح و ابن مردودہ و البیہقی فی شعب الایمان و اللفظ
للترمذی و عن النسن قال قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم سورۃ فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی ادخلتہ الجنة تبارک الذی بیدہ
المملک اخرجه الطبرانی فی الاوسط و ابن مردودہ و النضی فی المختارہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلی الله علیہ
علی قبر و هو لا یحسب نہ قیر فاذا قیر انسان بقبر سورۃ المملک حتی ختمها فانی النبی صلی الله علیہ و آله و سلم فقال صلی الله علیہ و آله و سلم فی النبیۃ
تخفی عن عذاب القبر اخرجه الترمذی و قال باحدیث حسن عزیر الحاکم و ابن مردودہ و ابن نصر و البیہقی فی الدلائل
و عن ابن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم تبارک ہی الملائکہ من عذاب القبر اخرجه ابن مردودہ و عن رافع بن خدیج
و ابی ہریرہ انما سمعنا رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم یقول نزلت علی سورۃ تبارک و ہی ثلثون آیتہ جملہ واحدہ و ہی الملائکہ فی القبور
اخرجه ابن مردودہ و عن ابن عباس انہ قال لرجل لا اتحکم بمحدث تنزع قال بلی قال اقر تبارک الذی بیدہ المملک
و علیہا الہاک و جمیع و لدک و صبیان بیک و جبر انک فانما النسخیة و المجدلہ تجاول یوم القیامۃ عند ربہا القاریہا و
تطلب لہ ان تنجیہ من عذاب النار و ینجیہا صاحبہا من عذاب القبر قال رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم لودت انہا فی قالب کل انسان
من استی اخرجه احمد فی مسندہ و اللفظ لہ و الطبرانی و الحاکم و ابن مردودہ و عن ابن سعد قال یوتی الرجل فی قبرہ
فیوتی من قبل جلیہ فقیول رجلا لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقیم علیہم سورۃ تبارک المملک ثم یوتی من قبل
راسہ فقیول لیس لکم علی قبلی سبیل قد کان یتقرئ سورۃ المملک فی الملائکہ تنزع من عذاب القبر و ہی فی التوراة سورۃ
المملک من قرأ فی امیلة فقد کثر و اطیب اخرجه ابن الغزالی و الطبرانی و الحاکم و صحیح و البیہقی فی شعب الایمان و درین

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در روش خود بزرگوارش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم متفق و بلاغ است و فضیله
 اخبار ذات عدل و بعضی هم ضم الیهما السجدة یعنی در منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار
 کثیره از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در گذشته و از صحابه هم آثار و درین باب آمده این سوره گفتند من
 قرء سوره الملک کل لیلۃ عصم من فتنۃ القبر و بعض ائمه اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد از تسبیح خوانند
 و اما ضم سوره سجده با سوره تبارک در پنج خاصه پس داری و میسند خود از خالد بن حذاف آورده قال بلغنی ان آلکم
 التثنیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنتم من کتابک تشققی فیه وان لم کن من کتابک فاحمینی عنه و انما تکون
 کالطیر تجعل جناحها علیه تشقق له و تمنع من عذاب القبر فی تبارک مثله و کان خالد یزال یقرؤها و تیز داری و تیزدی
 از جابر روایت نموده اند که النبی صلی الله علیه و آله و سلم تا یقرء تنزیل السجدة و تبارک و از بزرگوار فرموده من قرء السجدة و تبارک
 قبل النوم نجاس عذاب القبر و فی فتاوی القبر گویم این روایت از طریق سوار بن صعب آمده و وی سخت ضعیف است
 و باجماع این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و یا قیامند تا آنکه میریزند و میسند یا آنکه مسئول نمی
 و آن نمی کس اند که ذکر آنها صحیح الاده گذشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و نیکو عذاب قبرست
 زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با و له و الله بر عدم عذاب قبر نموده پس اینجا ذکر حدیثی
 جامع خلال جمله از غیر ارفع برای عذاب قبر کنیم تا فاده تمام گردد و حافظ ابن القیم رح در کتاب الارح گفته و قد جاء فیما یحیی
 من عذاب القبر حدیث فی الشفا و اه ابو موسی المدنی و بنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب و جعله شرعاً و رواه من
 حدیث ابی القریح بن فضالة حدیثا لال ابو حمیلة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمره قال خرج علينا رسول الله
 و نحن فی صفۃ فی المدینه فقام علينا فقال انی رأیت البارئ عجا ربایت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاء
 بزه لوالدیه فرد ملک الموت عنه و رأیت رجلا من امتی قد لبس علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقه من ذلک و رأیت
 رجلا من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رأیت رجلا من امتی قد احتوشه ملائکة العذاب
 فجاءته مملوۃ فاستنقه من یدیم و رأیت رجلا من امتی ملئت عطشا کلما و فی من حوض منع منه و طرد فجاء صیامهم
 رمضان فاستنقه و رواه و رأیت رجلا من امتی و النبیون و المؤمنون قعدوا حلقا کلما قعدوا حلقه طرد فجاءه سلمه
 من الجنابة فاخذ بیده فاقعه الی جنبی و رأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمینه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه
 ظلمة و هو تحت فیها حجر و عمره فاستنقه من الظلمة و اء غلاه النور و رأیت رجلا من امتی یبکی بوجهه و یبکی ان رؤس
 فجاءته صدقة فصارت ستره یمینه و بین النار و ظلمة علی راسه و رأیت رجلا من امتی کلیم المؤمنین و لا یکلوه فجاءته
 صلیته لرحمة فقال یا معشر المسلمین ان کان وصولا لرحمة کلکم و کلکم المؤمنون و صافحوه و صافحهم و رأیت رجلا من
 امتی قد احتوشه الزبانية فجاءه بالمرحوف و نهی عن المنکر فاستنقه من یدیم فاخذ حله فی ملائکة الرحمة و رأیت

في حديث اسماء فان كان فاجرا او كافرا وفي الصحيحين حديثها واما المناق والمتراب وفي حديث جابر عن عبد الرزاق وحديث
 ابى هريرة عند الترمذي واما المناق وفي حديث عائشة عند احمد وابى هريرة عند ابن ماجه واما الرجل السود ولطيف في من
 حديث ابى هريرة وان كان من اهل الشك فاضلقت هذه الروايات لفظا وهي مجمعة على ان الكافر والمناق يسأل فضيه
 تعقيب على من علم ان السؤل انما يقع لمن يدعي الايمان ان محقوا وان مبطلا مستندهم في ذلك ما رواه عبد الرزاق من طريق
 عبيد بن عمير احكاما للتابعين قال اما لقين رجلان مومن ومناق واما الكافر فلا يسأل عن محمد وسلم ولا يعرفه ولا يعرف
 والا حاديث الناصية على ان الكافر يسأل عن فوعة مع كثرة طرقها الصحيحة فحي اولى بالقبول وجزم لزمذي الحكم على ان الكافر
 يسأل بعده حافظ ابن حجر كلام ابن القيم بانه تعقيب ابن عبد البر كرويه ذكره وانه امر فرموده تيسر عجب وريخا از
 سيوطي مست که چه قسم در اثباتش كلام ابن عبد البر را جمع گفته با آنکه دليل بر خلاف كلام ابن عبد البر قائم است در شرح لاصد
 گفته ان قاله القرطبي وابن القيم منوع وانه لم يجمع بينهما في شيء من الاحاديث واما ورد في بعضها ذكر المناق وفي بعضها
 ذكر الكافر وهو محمول على ان المراد به المناق دليل قوله في حديث اسماء واما المتراب والمناق ولم يذكر الكافر انتهى گويم وكلام
 حافظ ابن حجر که در شيخ سيوطي مست معلوم شد که جمع ميان هر دو در الفاظ احاديث وارد شده کما نقلنا ما و باجماع ايرين
 درباره کافر تکلف است بر هر يك که باشد و اما صغير ليس ناظر گفته والوقف حتى سؤال طفل للمشرك فيقال عن
 ابى حنيفة في كفاية في ايام ابو حنيفة نعمان بن ثابت كوني روح في سؤال ابودن طفل صغير شرك توقف کرده و شاید كبر
 وجه توقف است که سوال فاصد اير است نيت و گذشته که همه اطفال مسؤل نمی شوند و الله اعلم اسم الملكين و
 صفتها در جمع التثنية بين قدر گرفته و در بعض نسخ لفظ و كيفة السؤال زياده آمده و هي صواب است زیرا که
 اين كيفيت در ابيات اين باب مذکور شده پس چه ترك غير ظاهر است اللهم مگر سو قلم کتاب کتاب باشد اقول المنا
 من بعد الذي + ردت اليه و ردت الى المبدأ كلام ناظم شعر در روح بعد و فن مست و ظاهر الفاظ احاديث
 رواه قبل و فن مست و شرح المصدر و در باب معرفت ميت فاسل و مجهز و را و سماع او قول قائلين گفته سخن
 عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ميت يوضع على سريره فتخطى به ثلاث خطا الا تكلم بكلام يسمعه الله من ايشاء
 الا الثقلين الحجج الانس يقول يا اخوتاه و يا حملة نعشاه لا تغركم الدنيا كما غرتني و لا يلعبنكم الزمان كما لعب بي فخافت
 ما تركت لورثتي و الديان يوم القيامة يحيى صنى و يحيى كنى و انتم تشيعوني و تدعونى اخريه ابن ابى الدنيا في القبور و ان
 الشيخان عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة و احتموا بالرجال على اعناقهم فان كانت صالحة
 قالت قدومنى قدومنى وان كانت غير صالحة قالت يا ويلها اين تذهبون فيصيح صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعته
 الانسان لصعق و عنده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يعرف من نفسه و يحل و يكتبه و من يدنيه في حفرة اخريه
 و ابن ابى الدنيا و الطبراني في الاوسط و المروسي و ابن ندوة و ظاهر اين احاديث عود روح لمبوى ميت و اين حال قبل

وفی او ست مگر آنکه بکر بن عبداللہ بن مرزوقی گفته بلفظی ندما من میت یوحث الا وروحه فی ید ملک الموت فثم یسئلونه و
 کیف نونه و هویری ما یصلوا بالانترج ابن ابی الدنیا و حدیثی گفته ان الروح فی ید الملك المجدد تیقاب فاذا حمله تبعه فاما
 وضع فی القبر یثقی فی انحرجه البقی مگر آنکه مرزوقی تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این آئنا صحیح شود و رفع آن ثابت
 گردد و صلیح تفسیر برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق لغش فقط بروج باشد و تشریح این منظومه
 گفته که چون روح برآید او را آسمان می برند اگر صلیح است درهای آسمان برای او متفقی میگردد و آنکه سجده زیر عرضش
 میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بنده مراد علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چمن و دراز زمین آن فرام
 و در آن اعاده او کنم و از آن او را بار دیگر برآورد پس روح رجوع بارض میکند غسل جسد خود را می بیند و در بعضی روایات
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید در آن و اگر غیصه است برای او فتح ابواب سمائی شود و
 بعد تشویق تراب بروی در جسدی درآید از برای سوال انتی بعده ناظم گفته و کما یصحی لدی المجهول لا یحیوه
 لظاهر الماتود احادیث صحیح و دارد آنکه بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی بفرستاده در قبر می نشیند و مخاطب
 میگردد و این ظاهر است و آنکه حیات کامله با جمیع اجزاء است بهم میدهد و ناظم و تشریح حد و راز قنای وای حافظ
 این خبر روح نقل کرده که وی پرسیده شد از قنود میت نزد سوال که آیامی نشیند یا سوال که ده می شود و او ناظم است
 گفت نه بقدر لکن ظاهر الخبر ان الروح تحمل فی نصف الاعلی انتی و جمیع التشتیت گفته و لا اعرف ان الخبر الذی اشار الیه شی
 حافظ ابن قیم نوشته الاحادیث مصرته باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعصودة الیه
 یقوم بها الروح بالبدن و یتلج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها البدن حیوة اخرى یحصل بها الامتحان بالسؤال و کما
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم مع الموت و لا یغنی عن النائم اطلاق الحیوة فکذا ک حیاة
 المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی و حیاة لا یغنی عنهما اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان
 النوم متوسط بینهما و لا دلالة فی الحدیث فی انما حیاة مستقرة و انما یل علی تعلق ما لها بالبدن و هی لا تزال متعلقة
 به و ان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة مع الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
 وقت السؤال و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعزعی و علی عن جریر و انکره الجمهور و قالهم آخرون
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن المقبر بذلك خصا صلی سید علا
 محمد بن اسمعیل هم گفته فلت انما حدیث کما قاله ابن تیمیة و انه علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل قال سوال للروح
 فی البرزخ انتی و جاء فی المنکر و النکیر و صفهما بین الودی شهیر و جمیع التشتیت گفته که انما یعاد
 من الایات و یحسن ان تكون القافیة مقیة فتوقف بالسکون علی اراء فیها و الا کان محال ان الشهیر خبر و صفهما
 انتی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاب و لفظ جاب آه آمده و در تفسیر نکیر و شهیر را برفع و شبل علی توان خواند و چه

ملکین بکنکر و کنکر در حدیث انس مرفوع آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم ترمذی گفته و سمیا منکر و کنکر الان منکرها
 لا تشبه خلق الملائکین ولا خلق الملائکة ولا خلق المومنین ولا خلق المومنین خلقهما الله تعالى لئلا یظن انهما
 تعالی تکررته للمومنین لیسبته و یصوره و تکالیف المناق فی البرزخ من قبل ابن عبث حتی یحل علیه العذاب انتهى جعل ان
 از دقان اسودان - شعرهما یسبح الوجلان - جعل بفتح جیم است و زید یگفته جدد در صفات رجال مدح و ذم
 هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر و اخلق باشد یا جدد الشعر ضد ببط باشد زیرا که بوط است اکثر و شعور جیم است
 انتهى و لفظ جعدان را در وصف ملکین بن المبارک و زید و بن ابی شیبہ و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
 و فیہ جمادیکان از رقصان جعدان الحدیث و گویند که مراد شدت خلق است و اند علم و اما اسودان از رقصان پس ترمذی
 از ابو جریر آورده قال قال رسول الله ص لم اذ اقمیر المیت او قال حدکم اماه مکان اسودان از رقصان فیقال لاجتماع المنکر
 و الآخر کنکر الحدیث و اما مضمون صراع ثانی پس در حدیث تمیم داری است نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا شرح
 الصد و ربطوله سوق کرده و فیہ بیعت الله ملکین ابصارها کالبقر الخاطف واصواتها کالرعد القاصف و انیابها
 کالرصاص و انفاسها اللهب یطآن فی اشعارها بین منکلی کل واحد منها مسیر کذا و کذا قد نزعتم منها الرافعة و الرحمة
 الا بالمومنین یقال لها کنکر و منکر فی یکلو احدیها مسطرة لو اجتمع علیها اشطان لم یقلوا بالحدیث و انیابها معلوم و حدیث
 قول ناظم مع صحتها کمثل رعد قاصف - والعین تروی مثل برق خاطف - و بهیتر در کتاب اب القبر
 از ابن عباس آورده قال قال رسول الله ص لم کیف انت یا عمر اذ انتی بک الی الارض فحضرک ثلاثه اذرع و شبر فی ذراع
 و شبر ثم تاک منکر و کنکر اسودان یحبران اشعارها کان اصواتها الرعد القاصف و کان انیابها البرق الخاطف یحفران علی
 الارض بانیابها فاجلساک فز عافیا لاک و یوم لاک قال یا رسول الله و انیاب من علی ما نا علیه قال نعم قال انیابها باذن
 و ابن ابی الدنیا و بیعت و حاکم و تاج و بهیتر در غرر اخبار عن ابن الخطاب روایت نمود و اند قال قال رسول الله
 ص لم کیف انت اذ کنت فی مریقة اذ نع فی ذراع و روایت منکر و کنکر اقلت یا رسول الله و منکر و کنکر قال فتانا القبر
 یحبران بانیابها و لیطآن فی اشعارها اصواتها کالرعد القاصف و ابصارها کالبقر الخاطف مع امر زید لواجتمع علیها
 اهل منی لم یطیقوا و دفعا هی علیها الیسر من حصای هذه فامتنحاک فان تعابست اولیو بیت حنرباک بها خضره تصیر
 رما و اقلت یا رسول الله و انیابها علی حالتی هذه قال نعم قال اذ اکفیکها و طبرانی در واسط و ابن مردویه از ابو هریرة روا
 نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله ص لم قلنا فرغ من دفنها و انصرف الناس قال انه الآن یسمع خفق نعالکم اما
 منکر و کنکر عیناها مثل قد و الخاسر انیابها مثل صیاحی البقر و اصواتها مثل الرعد فیلسا فی فیسا لانه ما کان یعد و ما
 فی الحدیث او کفک و دجی من خاسر - و کالذهب شبه الانفاس - یعنی یا چشمهای ایشان مثل نگین
 خاسر باشد از شدت حرمت و انفاسها همچو زبانه آتش هر گاه یکی از آنها نفس است کند از دهنش شعله برآید و نمودن

و هو الذي ثبت المؤمنين بالقول بالاثبات قد حفر الارض بانياب قري + مثل صياحي بقول اثره
صياحي بمطمين بمعنى قرون بقروا حدس صدقة است بالقضية و اين رويت بچشم سراسر باشد و در آنها از دين پيامده
بمثل شانهای گاو در گزشت تا زمين رسیده و زمين را بطول و قوت خود کاویده تا ميت برسند و معهما فويزة
لويج فتح - اهل صني رنصها الحق رفع - مرز به نمود و حد يد را گویند و اصلش بدقه است که بدان خطه را بگویند قاله القاضی
صدر الدين المناوي فی تخریج احادیث المصالح و حدیث این ضمنون گذشته و مراد بابل بنی جمع جم و جمع اعظم است نه صحر
و تخصیص و عدم نفش بنا نقل باشد و در دست ایشان همچو پرگاه در دست یکی از بنی آدم بود و لغو بالبدنه علیهما
الصمود والسلام + و هکذا الملائكة الکرام + گویند و اونا ظلم است که خلقت ملائکه مخالف خلقت محمودان است
در جمع الشیة گفته لان مراده ان الملائكة کلهم فی هذه المخلقة خلقة نکر و منکر انتی و در شرح دیگر گفته و بکفته الاما
عن الیهین و من الشمال انتی گویم یعنی که همه ملائک یک شکل منکر و نکر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود و محل تامل است
چه ظاهر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص با ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و نکر مقرر شده و بقیه ملائک به
صوره اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت محمود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکلام پرده
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسماعیل امیر سب است که اقتصار بر عبارات مذکوره فرمود و تقریر
باین شیء نکرد گویند نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیهضرائه و یقعداناه و بعد ما یقعد یسا کانه
اجری و در شرحه از ابن سحر آورده قال ذاتی العبد بعث الله الیه ملائکه یقبضون روحه فی الکفا فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فیهضرائه فقیولان یبکی الحدیث ای یکبار نه باز علاج و یقعداناه جالس و لیس الاله سؤال فتنه و امتحان
و این سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیبا + و عن نبیه لکی بحبیبا +
سلیب یعنی سلوب است یعنی سلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از آنجمله یکی حدیث ترمذی از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم است ان الملكین یقولان لما جلس فیستوی جالساً فی قبره فاستقط الکفا فی جفرت فقیولان من بک
و ما وینک و من نبیک الحدیث اخر جابر البعلی و ابن ابی الدنیا و ترمذاه ثمر ثلثه لاه + و هکذا ثمره کلاه + و در قاموس
گفته الشرارة و الشر التفرق و التبدید کالشر فیه انتی و بی کثرة الکلام و ترمذیه و تلمذیه یعنی تحریک و اخلاق است
ای زرع و عه و اقلقه و زلزله و بهی الاصل السوق بصف و و تلمذیه او فرعه و هو کلاه هتال اینها کافر عتی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله کم یفت انت یا عمر اذا انتی بک ال الارض الحدیث و تقدیر
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الاخری فی الشریعة و البیاتی عن عطاء بن سيار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقا سواک ثلثة افرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک فخلوک و کفوک و خلوک ثم
احتاکوک حتی یضعوک فیه ثم یسوا علیک فاذا انصرفوا عنک لقیاک فتابا انهم منکر و نکر صوما کما کله القاصد ابصارها

مثل البرق انما طفت فتنه لک و شر شرک و هو لک فکيف بک عند ذلک يا عمر قال يا رسول الله سمع عقیلی قال نعم قال
 اذن انکمیکما و نذا مرسل رجال ثقات و کسر اسواله فی المجلس + فلاد ثقات بالانفس + ناظم شرح المصدر
 گفته فی روایتی که بیاض فی المجلس الواحد ثلاث حرات و باقی الروایات فی ذلک مطلقه فالناطق یحل علی ذلک فکیف
 الحال بالنسبة الی الاشخاص انتهى گویم در شیخ گفته روایت تکریر ضعیف است پس صاحب تعارض با هیچ نشود و غرض
 آنست علاج و عفت است زیرا که مقام مقام امتحان است و هیچ اشد فتنه یلقاها العبد طویلی للذی
 یوذاها یعنی اگر چه برای مرده فتنه تعرضه بسیار است مثل آنکه نزد اخصار شیطان بعین بار بار آورده گمر کردن و
 و صورت هوی که ذکرش گذشته بنظری آید و امثال ذلک لیکن این فتنه سخت ترین فتنه است که بنده شنیده و پیش
 می آید و اینمبنی در حدیث مرفوع نزد جویر از ضحاک از ابن عباس است + و فی انه یقول لا ملک و نیک فیقول
 دینی الاسلام فیقول من نیک قال محمد فیقولان و ما یدریک قال قرأت کتاب الله فامنت + و صدقت و تهرانه عند
 و هی اشد فتنه تعرض علی المؤمن فینادی مناد من السماء ان صدق عبدي فافرشوه من فرش الجنة و کسوه من کسوتهما و
 طیبوه من طیبها و فسخاله فی قبره + البصر و الحدیث سیاتی اللهم انی اعد ذلک من عذاب القبر و فتنه یدلک الله هنالك
 الشیطان + یوحی الیه قاله سفیان + اشارت است بسوی اخراج حکیم ترمذی در نوادر الاصول از سفیان ثوری
 که گفت اذا سئل المیت فی قبره ترائی للشیطان فی صورته فیشیر الی نفسه انار بک حکیم گفته و یؤیده من الاخبار قول صلعم
 الدفن اللهم اجره من الشیطان فلزم کلین الشیطان بهناک سبیل و دعاه بذلک انتهى گویم حکیم اشارت کرده است به پیشان محمد نزد ابن ابی
 و بیقی در سنن است و لفظه حضرت ابن عمر جازة فلما وضعا فی اللحد قال بسم الله و فی سبیل الله اخذ فی تسویه اللحد
 قال اللهم اجره من الشیطان و من عذاب القبر فلما سوی الکثیر علیها قام جانب القبر ثم قال اللهم جاز الارض عن جنبها و صعد
 روحها و لقاها منک رضوا ناظم قال سمعت من رسول الله صلعم و اخرج الحکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یتحبون اذا دفن المیت
 ان یقولوا اللهم اعذه من الشیطان الزحیم و القلام و الشیطان برای جنس یا عمدت چه همه معاصی با مراد است و منی آن جن
 متمر دست و لیس عن غیر اعتقاد یساک + اتی بهذا خبر مفصل + و طری گفته اختلاف اللاحاد و یت فی کیفیه
 و الجواب و ذلک بحسب الاشخاص فمنهم من یسأل عن بعض اعتقاداته و منهم من کلما یحتمل ان یکون الاقتصار علی البعض من بعض
 الروایات و اتی به غیره تا ما انتهى ناظم عقب این نقل گفته قلت و الاثنی هو الصواب لا اتفاق اکثر الاحادیث علیه نعم فوجدتها
 خصوصاً فی روایتی و داود عن ابن عباس فی سأل عن شیء بعد ما و لفظ ابن مردویه انه لا یسأل عن شیء من الکلیفات غیر الاعتقاد
 خاصة و صح به فی روایت البیہقی من طریق عکرمه عن ابن عباس فی قوله تعالی یتثبت الله الذین اصنوا الاية قال
 الشهادة یسألون عنها فی قبورهم بعد موتهم قبل احکامه ما هو قال یسألون عن الایمان یحمد صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر الجویه
 انتهى یعنی تا آنکه ناظم تعرض بذکر جواب ممت کرده و ندر آنچه جواب مذکور متعرض می شود پس سید علامه محسن اسمعیل فرمود

برای اتمام افاده توفیه نظام منظم شامل بر جواب موتی کرده آنچه بران از ثواب و عقاب تفرع می شود و رابعا ثواب غدیة بین
 فرمود و گفت سه فصل خان شنبه در السما ^ع قال جوابا فانما عند الله و صلوة القرآن و الصلوة +
 و الصوم و الصلوات و الطاعات و عنه یجادل و فیه تشفع فیصرف الشر و عنه یمنع ^ع گویم بزرگوار
 معاذ بن جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلوات الله علیه ان البیت الذی یقرؤ فی القرآن علیه خیمه من نور یقتدی به الملائکة
 کما یقتدی به بالکوکب الدری فی سحج البحار و فی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلك الخیمه من تحت الملائکة من
 السما فلایرون ذلک النور فقلنا الملائکة من السما الی سما لتصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستقر الی یوم یبعث و ما من رجل
 یحکم کتاب الله ثم صلی ساعته من لیل الا وصت به تلك اللیلة الماحضة اللیلة السانقة ان تغیبه ساعة وان یتکون علیه خیمه
 و اذا مات و کان له فی جهنم جهنم فی صورته حسنة جمیلة فوق عتد راسه حتی یدرج فی الکفارة فیکون القرآن علی عتده
 و یوالکفن فاذا وضع فی قبره و سوی علیه اشراف و تفرق عند صاحبه اناه نکو و یخمس ان فی قبره فی القرآن فیکون مین و مینا فیکون له مالک
 حتی یسأل فیقول لا ورب الکعبة انما جئی فلیس فی ذلک علی حال فان کتابا امرانی فی فامسما امرت و دانی مکانی فانی است فارقه حتی دخلت الجنة
 ثم ینطق القرآن الی صاحبه فیقول انا القرآن الذی کنت تهتم فی تحقیق فانا جیدک و من اجبت اجاب الله لیس علیک بعد مسلمة منکر
 و کبریم و لا حزن فیسأل منکر و کبر و یصعدان و یقبی هو و القرآن فیقول لا فر شک فر شائنا و لا دشرک و ثمار احسان جمیل
 کما اسهرت لیک و انضبت نهارک فیصعد القرآن الی السما اسرع من طرف فیسأل الله ذلک فیعطیه ذلک فینزل الیه
 ملک من عظمی السما السابعة فجئی القرآن فحید فیقول لا استوشت فاروت منذ فارتکب ان کلمت الله قالی حتی رافعت
 لک فر شاد و ثمار و جنتک بر فتم حتی تفر شک الملائکة فتعنه انما الطیفا ثم یفسح له فی قبره اربعة عام ثم یضعه فی فرش مطاوعة
 حریر اخضر و حشوه المسک الاذ فر و توضع له مراقی عنده جلید و راسه من السندس و الاستبرق و یسرج له
 سرجان من نور الجنة عند راسه و جلید یزهر ان الی یوم القیامة فیصعد الملائکة علی شفة الایمن مستقبل القبلة ثم یوتی به یمین
 الجنة و یصعدا عنه و یقبی هو و القرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جهالة و انقطاع و ورود
 بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلوات الله علیه ان نفسی سیده ان المیت
 اذا وضع فی قبره انه لیس سمع فحق نعمهم یمین یولون عنه فاذا کان مومنا كانت الصلوة عن یمینه و الصوم عن شماله و فعل الخیرات
 و المعروف و الاحسان الی الناس من قبل جلید فیوتی من قبل راسه فقول الصلوة لیس قبله و فعل فیوتی عن یمینه فقول
 الزکوة لیس قبله و فعل فیوتی من قبل جلید فیقول فعل الخیرات و المعروف و الاحسان الی الناس لیس قبله و فعل فیقال له
 اجلس فیحلس و قد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نساک فیقول دعونی حتی اهل فیقال انک
 ستفعل فاخبرنا عما نساک فیقول عما تألونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلوات الله علیه
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءنا بالبینات من عند ربنا و صدقنا و اتبعنا فیقال له صدقت علی هذا صییت و علی هذا مت

وعليه تعبت انشاء الله تعالى ونفسه في قبره تدبره فذلك قوله تعالى ينثبت الله الذین امنوا بالآية وسيقال انتم
 له يا ابا الى انما فيقال هذا منكر لوعصيت الله فزاد غبطة وسرورا فاعاد الجسد الى ما يرى منه من التراب ويجعل روحه في
 النسيم الطيب وهي طير خضر تعلق في الجنة اخرجه منها وفي الزهد وابن ابی شیبة وابن جریر وابن النضر والطبرانی فی الاوسط و
 ابن خنبلان فی معجمه وابن مردويه والحاکم والبیهقی واحادیث درین باب بسیارست ودر شمس الصدور وجمع التشتیت وقصر
 الآمال وغيره با الفاظ عریبه وترجمه فارسیه مذکورست **س** یقول ربی الله ثوابی بنینا بلخنا صایر شد
 قد جاءنا بالبینات والهدی وثنیادی حبذا ذالک المند **ا** من قبل الرب بان قد صدقا
 فافرشوا فی قبره النار فافرشوا فی القبر عد البصو ولتفتحا بابا له للنظر ينظر منه فی الجنان من
 یا حبذا من منزل اعد له والبسوه خیرا ملبوس وثنی نام فوصة العروس والرجل الصالح
 وهو العمل بیاتیه فی مدینه ویدخل بیاتیه بالوجه الذی الخیر یجسی ففیه الانس المقبول وورین
 باب حدیث برا بن عازب بطریق صحیح زید احمد ابو داود وحاکم وابن ابی شیبة ویهقی وطیالسی وغیرهم آمده ودرین
 کتاب بیشتر گفته شده وآنحضرت احمد البیهقی بسند صحیح عن عائشة وبنیه واما فتنه القبر فی عنی یسألون فاذا کان الرجل الصالح
 اجلس فی قبره غیر فزع ولا مشغوف ثم یقال فیما کنت فیقول فی الاسلام فیقال یا هذا الرجل الذی کان فیکم فیقول محمد
 رسول الله جاءنا بالبینات من عند الله وصدقنا ففزع له فزجة قبل النار فی نظر الیه اعظم بعضها بعضنا فیقال له انظر
 الی ما واکل الله ثم تفزع له فزجة الی الجنة فی نظر الی زهرتها وافیها فیقال یا استعذک منها علی الخیر کنت وعلیت وعلیه
 تبعث الیها الله تعالی ودرین باب ست از ابن عباس بن زید ابن جبر و ابن ابی حاتم ویهقی وبنیه فیقال له من ربک فیه
 ربی الله فیقال له من ربک فیه فیقال یا هذا ذک قال شهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله فذلك قوله تعالى
 ینثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فیوسع له فی قبره مدبره ونحوه عن ابن مسعود وعنه ابن جریر والطبرانی والبیهقی
و عن ابی قتادة الانصاری عنه ابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط وابن منة قال ان المؤمن اذا مات اجلس فی قبره
 فیقال له من ربک فیه فیقال له من ربک فیه فیقول محمد بن عبد الله فیقال له ذک ثلث مرات ثم یفتح له بابا الی النار فیقال
 له انظر الی منکرک لو زعت ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقال له انظر الی منکرک فی الجنة اذ ثبت و عن ابن عباس ثم یقول
 له نعم فوصة العروس فی جملها واهو جبر فی حدیث طویل عنه قرطبی ودر تذکره گفته در بعض احادیث یک فرشته ودر بعض
 دو ودر بعض سه آمده ودر بعض تعارض زیرا که این اختلاف نسبت یا شخاصست نزد بعض ودر بعضی می آیند اول
 وانشاء شد وحق او بحسب اقوال تمام نزد انصار مردم ودر بعض قبل انصار آیند برای تنجیه بروی سبب
 حصول الشهادت ودر بعض یکی می آیند اخذ باشد بروی واصل بود برای طریقت بنا بر تقدیم عنی صلح وجات
 که واینکه مسائل یکی باشد اگر چه در میان هر دو شریک اند وبرین محمول روایت واحدی بطی گفته ثلث وانشاء

بهو الصواب انتهى گویم قریبی ذکر استیان ثلاثه مکر و چنانکه در حدیث ابن عباس است گویا جواب از آن همان جوابی است
 که آمدن سه فرشته برای زیادت تمویل بر بعض عباد است و این همه در جواب اهل ایمان است و اما جواب اشقیای پس
 سید علامه میفرماید **و ان یکن جوابه فی القبر** و يقول هاهاه لست ادري مکان الجواب عنه
 لا دیتاب و لا تلیت اخذ افتريت اب و جعله یضوب بالطارق و یسمع من کان فی الافاق و یحین
 یضیع ما خلا ابن آدم و المجن بیستثنی من العوالم و یثیر نادى قد اتی بالکذب فافشوه النار
 ذات الذهب و یقال انظر الی مکانک فی حنة اخلد من خسرتک و ابدلت عنه ما تری
 فی سقر و معذبا فی القبر حتى یلحق به هناك ینبیه قبیح للنظر و الثوب و الیج قبیح الخبز و یقول انی
 ما عملت فابشر بشر موعود له فانتظر و تریدی و ابن ابی الدنیا و ابن عاصم و آجری و غیرهم از ابوهریره
 مرفوعه در حدیث متقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون قتلتم
 لا ادري فیقولان قد علم انک تقول ذلک فیقال لا یرض التلمی علیه فتختلف اضلاع فلا یرال منها معذبا حتى یبعثه الله من
 مضجعه ذلک و در حدیث بر آن هم گذشته آمده اند یا تیه مکان فیجاسا نه فیقولان من ربک فیقول یا هاه لا ادري
 فیقولان ما دینک فیقول یا هاه لا ادري فیقولان ذالرجل الذی بعثت فیکم فیقول یا هاه فینادی مناد من السماء انک رب
 عبادی فافشوه من النار و انقول یا یا الی النار فیا تیه من جرمها و مومها و یضیق علیه قبره حتى تختلف اضلاعه و یا تیه رجل
 قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی سیووک هذا یو مک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجرک العجی الذی
 یجئ بالشری فیقول اما علمک انجیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرج احد و احکم و صح و ابن مردویه و البیہقی و غیرهم از اشع
 هنا و اسعه کلها بهذا الطعنه و فی بعضها زیاده انه یقیض لهن فی قبره حیات و عقارب تسعه الی یوم القیامه تسأل الاله السلامه
 قال لجلال الناظم و یسا لان کل اهل الارض و کحال عمر و امیل عند القبض یعنی نزول قبض ارواح و سمیت
 در اینجا تعدد بلکه ملک الموت فقط یک کس است و اورا اعوان انده من الذی نص علیه القریبی و هو الذی
 اختاره واجبی و قریبی و تذکره گفته منکر و کبر و فرشته اند لا غیر لیکن بنا بر عظم جثه خود تمام خلق را در جنت واحده
 در مرگ واحده بخاطبت واحده خطاب میکنند و بعضی که هر واحد خیال میکند که فاطم است نه غیر او و او تعالی است
 را از سماع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشته که عذاب قبر هر چیزی شنود مگر تعلین و الله یسمع من اشیاء و هو علی کل
 شیء قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص سه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بخوبی نمیکرد و و شل نه با صبح
 فی الحدیث انه یوتی بالموت کانه کبش الخ فیوقف علی الصراط فیخرج و محال است که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
 معنی آنست که او تعالی شخصی آفریده نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار فرج کند و بگذارد و او در علیک من النبا
 التاویل فیه ماذکره انتهى حاصل و در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال حررت علی ملک جالس علی کرسي

وجميع الدنيا وافيمابين يد يد اوركتيد وبيده لوح مكتوب فيه لا تمقت عبيدا ولا شما لا تقلت يا جبريل من هذا قال هذا
 ملك الموت فقلت له يا ملك الموت كيف تقدر على قبض ارواح جميع من في الارض برما وجرما قال الا ترى ان الدنيا
 كلها بين ركبتين وجميع الخلق بين عيني ويد اي تملكان المشرق والمغرب فاذا انقضا جل عبد نظرت اليه فاذا انظرت اليه
 عرفت اعوان من الملك انما مقبوض عدوا عليه فطشوا به ليعلمون نزاع روحا فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلك فلم
 يخف على شيء من امره فموت يد يد فاسترعت من جسده الي قبضتها وديدين باب روايات مست كه قرطبي بلا سند يخرج
 ذكر ش كرده واز چجا معلوم شده كه قول ناظم كه حال ملكين مثل حال ملك الموت مست مفاو عبارت قرطبي نيست وجواب
 حقيقي آنست كه اين امر انان جنس است كه ايمان بدان واجب است و تفصيلش سپر و علم آهي مست زير كه تفصيلش غير
 نيايد و با آنكه قرطبي بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص بر واحد در دو مكان در يك وقت كرده و اين قياس من احكام ابدان
 ملائكه بر بنى آدم است و قياس فاسد است زير كه ملائكه ارواح لطيفه اند و حق تعالى ايشان را در قوت بخشيد كه بنى آدم
 بر معرفتش قادر نيستند تا جمل آن چه رسد و كيف كيكى از ايشان با بين سماء و ارض و اواسط و اطرافه العين قطع
 ميكند و جلال سيوطي قائل است بآنكه اين مذكورات كائن مقدور غير محال بر بنى آدم است و كون و بكانين برسان واحد
 محال نيست و درين باب رساله تاليف كرده و نامش القول المنجلى في نظريات الولي نماوده اگر چه اين كلام باطل و از
 هر دليل عاقل مست قاله في جمع اثبتيت و قرطبي در كلام خود تعرض بسبب تجسم اعراض كرده و بسط اين جواب چاهي
 و بگرا از تذكره نزد شفاعت قرآن براي مومن نموده و اين باجوزي در كتاب فضة المشتاق والطريق الى الملك الخلاق
 حديثي در باب تيمان توبه بصورت حسن آورده و سيد علامه محمد بن اسمعيل گفته كه قول قرطبي بخلق ملائكه از قوا و اعمال
 خلاف چيزي است كه بار ازا هر گشته بلكه ظاهر آنست كه اين اعراض نفسها اجسام ميگرد و همچنين عمل صانع و قهر و
 جلال او و نسبت مانع از ان در قدرت الهيه و ايمان آورده ايم باحوال اخذت و عقل آذاني شناسد و كيفيت
 آنرا ميداند و فالتا لا نؤمن بالاعراض متقلب اجساما بقدره خالق الاعراض و الاجسام و سيوطي رساله المعاني الدقيقة
 في ادراك الحقيقة كه در جواب شبهات كمال تجسد اعمال و تجسد موت بصورت كمش تاليف كرده نوشته است تحقيق الشامل لذلك
 و غيره ان جميع المعاني المتقولة عندنا متصورة عند الله تعالى بصورة الاجسام و متشخصة بعمورة الاشخاص ان كنا
 لا نحس ذلك لكوننا محجوبين عنه و الاحاديث النبوية ناطقة به و شاهدة له قال وان رؤية المتامرين ذلك فان الرائي
 يرى في منامه اجساما تاول باعراض فلك الاجسام المرئية هي صورة تلك الاعراض المعبر عنها في عالم الملكوت بعدة
 احاديث تجسديا ان يسكنه و صلوة و صيام و ذنوب و خطايا و جهنم و كاه و لعنت معروفة و كسر و ايام و غير ذلك
 سوق كرده فخر ادهد عنا و عن المسلمين خير اسيد علامه محمد بن اسمعيل ميفرمايد: «يق ۲» كاه لا احاديث و ان في معناها
 لم فلكه السيوطي في تلك الرسالة و ذكره في سائر كتب الا يقيني ان يتوقف في التصديق في تجسد الاعمال اصل انتمي و در

در نشور زیر قوله تعالى اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح ودر جامع كبير وغيره از كتب معيولي احاديث چند دين با
 ذكر کرده هر که عارف آن عاديث است تجسد اعراض را باخبار صادق مصدر و ق بعلم يقين مي دانند و وسيل الرشاد
 در تقرير تجسد اعراض تر بحث ميزان آخرت اطالت كلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
 گفته ان الاعمال هي التي توزن وعن ابي مال وادع النبي صلى الله عليه وسلم قال يوضع في الميزان يوم القيامة ثقل من حسن الخلق
 اخبر به ابو داود و الترمذي و صححه و ابن حبان الى غير ذلك من الاعداد و هي الكثير الطيب و اختار في صنفها
 الحليم و تعدل هذا الملك الكريم پس براي هر شخص دو فرشته مثل دو كتاب اغلال قرار داده و عبارتش در
 منهاج اين است الذي يشبان تكون ملائكة السوال جماعة كثيرة وليس في بعضهم مثلكا بعضهم كغيره فيبعث الى كل ميت منهم
 اثنتان كما كان الموكلان عليه كتابتا اعماله ملكين انتهى و حكيم را بايد شافعيست و باين بشارت كرد تا نظم در قول خود
 وقال بل ملائكة السوال جماعة ككتاب الاعمال و فبعضهم يمنك يسمي و بعضهم لا النكير
 و سماه فيرسل الله لكل ميت اثنين منهم وبعثا للفتنة و لكن در جمع لستيت گفته بده دعوي من اعلم
 لا دليل عليها و اما هو قياس شبيهي كما قال في شبه فقا على الكفة و لا دخل بها للقياس فاحوال الآخرة لا يجري فيها القياس
 على احوال الدنيا و لا جواب الا بالايان بما ورد في النص و تفصيل علم الاله تعالى و كلام حكيم ترمذي و در وجه تسميه اين ملائكة
 بنكر و نكير نقل عن شيخ الصدور و ريشه درين كتاب بموضع خود مذکور شده فليراجعه و من يقول بمثل النبي انه قال
 عياض ماسه و المرفعي + سيد علامه گفته لم اجد من قال انه مثل النبي صلى الله عليه وسلم في القبر عند السوال انا قال في شرح الصدور
 انه مثل شيخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر بل يكشف الميت حتى يرى النبي صلى الله عليه وسلم فاجاب انه لم يرد في حديث و اما
 ادعاه بعض من لا يجيب به بنسند قوي فانقول في هذا الرجل لا حاجة فيه لان الاشارة الى الحاضر في الذين انتهى و اين جواب
 حافظ مطابق جواب عياض است زیرا که وی نیز انکار و در حدیث درین باب کرده و هکذا اعنه اجاب ابن حجر
 وقال لا اصل لهذا في الاثر و من غريب ما ترى العينان + ان السوال في القبر بالسرايا في
 افق بهذا شيخنا البلقيني و له اشارة لغيره بعيني + بلقيني نسبت است بسوی بلقنة بعضهم و كانوا بلقنة
 بمصر و نام بلقيني شيخ الاسلام علم الدين است تاظم در شرح الصدور از فتاوايش نقل کرده که گفت ان الميت يجيب السوال
 بالسرايا و لم اقف ان اربك على سنده و سئل حافظ ابن حجر عن ذلك فقال ظاهر الحديث انه بالعزى قال و يحتل مع
 ذلك ان يكون خطاب كل واحد بلسانه انتهى و هو تخير لبعده تاظم به بتبعيت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منكر و نكير کرده
 و گفته و ضبط استنكر بفتح الهمزة و فلست ادرى فيه من خلاف + يعني میان ايم لغت و حديث
 لا يوتي به الدين و قاموس بدان تصریح کرده و ذکر اين يونس صرحه بعبارة ان الذين ياتيان للوصفا
 من الله شير و البشر و لو اوقف في ذا على ما يوشى من شير فانه الدين بن يوسف از شافعيست و نقل

نسخه
 ۷۵

صاحب کتاب حلیۃ الاولیاء است سید علام گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن و شتمل علی تراجم فاضل السلف بحیث
 یعبر بطیه و انتی اسناد قد صم و هو مسل و قد یونی من جهة متصل بدینی اگر چه در ظاهر مسل است
 لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاروس ترا از صحابه نمایان میگردد زیرا که استحباب طعام درین ایام متکثر است
 که این عمل نزدشان معلوم است پس اگر حکم بان اتصالش باین جهت نکنند پس این بقول از صحابه عاضد مسل است چه از
 وجه اعتقاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی است و درین حین بالاتفاق ترجیح باشد این است تقریر در کمال غلظ
 و در جمیع اثبات گفتند که بعد از اجماع الیها اندر بی روی متصل لیل و ما وجد الامشوب الی طاروس و لا غیر و حکم الی القیاس
 قالوا اذ خلیل الرحمن یحیی بن محمد بن ابی انصار الی ان حدیث طاروس وان کان مرسل فان فی حکم المرفوع و ذلک لما تقر فی اصول
 و غیره بان کل ما فی عن الصحابه و کبار التابعین مما لا یسرح للاجتهاد فیه فان له حکم المرفوع فیکون دلیل او ذلک لان الراوی
 ثقة و امور الاخره و المرفوع مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل لا یوجد الا عن الطرق النبویه من الوری قال الرازی فی الحصول اذا
 قال الصحابی قول الیس للاجتهاد فیه مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للفظ و ما روون طاروس من هذا القیل انتهى فیه امراد
 الناظم و به یعرف صحت روایة الکلام اعلی فی نقد و ملائمة السؤال و کلام ابن یونس فی انهم جماعه قیاسا علی کتب الحسنات
 و السیئات فانه قیاس القیاس کما قال الناظم و لیس القیاس فی ذالباب من مدخل عند ذوی الالباب
 و اما التسلیط فیه الا لایق و الا هتاد حیت انبیا الصادق و خیه ان قد کانت الصحابة
 یرون اطعامه استحبابه مگذشت قول طاروس انهم کانوا یستحبون ان یطعم عنه تلك الايام و ظاهر آنست که در
 یستحبون ضمیر برای صحابه است کما قال الناظم فی طول تلك السبعة الايام بمعونة فی ذلك المقام تعلیل بآنکه
 اطعام معونت است مدلول سیاق اثر طاروس است و در این دلیل است بر حقوق صدقه میت و نفع آن برای هر چه و غیره و بسیار
 انشای انده تعالی خواهد آمد و مثل ذلک جاء عن جاهد و خیاله من عاضد و شاهد و مراد بجا بود و بجا
 مقرر می کنی مفسر سولی سائب بن ابی السائب است از مسجد بن ابی وقاص و غیره اخذ کرده و بر ابن عباس تنبی بارقرآن کرم
 راعض نموده و نزد هر تربیت توقف میکرد و می پرسید که در کدام یک از امر نازل شده است و قصه چه بود و بسیار متفق میکرد
 تا آنکه بسزین بابل رسید و با روت و ماروت را دیده که همچو دو گاه سرگون آذینیه اند پس شیخ بر آورد و بهوش افتاد
 و فاش دیند یکصد و سه صد و حاصل آنکه مثل روایت طاروس از مجاهد هم آمده و ابن عاضد و شاهد است و حدیث
 ایضا تمکنت الارواح فی بقودها سبعا بلا منصرف یعنی مجاهد گفته که روح در قبر هفت روز می باشد
 تا آنکه سوال منقضی گردد و ابن جریر روایت کرده که روح منافق چهل روز در قفسه می ماند و موسی هفت روز در
 سیاقی فی کلام الناظم روح دوی الجمع فی القیود این وجب و هو اصل ما حافظ و منتخب ابن رجب بقضیه
 معروف است و در جمیع اثبات گفتند و بهر نام عالم خلیل کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن رجب کتب القیود

بنا

بنا

بنا

روایت کرده لیکن در نفس محمد بطور ازین آثار موقوفه چیزی نیست و الله اعلم و عن حمید بن عیسای و کذا
و ذلک فیما ابن جریر اسناد حمید بن عیسای بن قتاده لیثی ابو عاصم کی در عهد نبوت متولد شده قال سلم و غیره
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکة مکرمه حرره الله تعالی و مجمع ذکر او در تقریب است بانه یفقی سبعا
مومن و وادعیان ذوالفقار یفقی باین اثر را ناظم در و رشور باین لفظ آورده و آخیر ابن جریر فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن حمید بن عیسای بن عمر قال یفقی رجلان مومن من منافق فاما المومن فسیبا و اما المنافق فیفقی البعین
صبا حاشی سید علامه میفرماید و لم اره فیہ عن ابن جریر کما فی النظم فانظروا فی نقل النظم و هو ذلک سبی این
الا انه لا یوافقه قوله و ابن جریر اول الذین یبذل صنفوا العلم لنا تدوینا و نص حلیه احمد بن حنبل
و غیره من کل جبر معتدل یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند باینکه ابن جریر اول کسی است که در اسلام بتالیف
کتاب پرداخته و بانه دین علم ساخته عامری در غرال نوشته عبداللک بن عبدالعزیز بن جریر القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قبل و قد اتفق علی ابن خلیکان و غیره وفاته فی سنة ثمانین و مائة انتفى و تمام این بحث در خطبه
بذکر الصالح است و غیره نوشته ایم و کما امام قدس حکمی فی کتبه و ما قد عزی لابن جریر فانه تبه و کما
الغوب ابن عبد البر فی تمهید و کوله من مقننه و در جمع التشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
تفسیر جامع و قد مر ذکر ابن عبد البر انتفی و وی از ایام مالکیه است تلاوه فی شرح الموطا المغربی و ابن رشتی و
کن ابن جریر یعنی ابن هر و مثل روایت ابن جریر نقل کرده اند چون این روایت مخالف روایت طاوس و مجاهد است
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت حمید بن عیسای کرده و گفته و ابن حمید من جاهد اجل
کن الذ من طاوس الخیر البذل ناهذ فی زمان الصطفی قد ولدا و قال قوم بلقاء سعد و ان
بذل الذ یسبح ان یعد فی کبراء التابعین جدا و بملکه قد قص فی عهد عمر و ذلک اهل اهل ابته
ابن جریر ذکر کرده که ولادت حمید بن عیسای در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی این
از روایت تابعی است بعد ترجیح داده که وی از کبار تابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در کتب بعد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد و طاوس و روایت حمید بن عیسای هیچ منافات
زیرا که حمید موافق آن هر دو است و سبب لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بجهت و منافق سی و سه روز زیاده بر من
منتقن می ماند پس در روایتش زیادت است و زیادت عدل که منافی نباشد مقبول است کما عرفت فی الاصول و علوم
یعنی بعد ناظم ایراد سوال بر روایت سبج و روایت اربعین کرده و گفته فان تعقل فاکثر الاحادیث و ضالیة
من صرفه التکرار پیش ازین چندین آیات گذشته و در چیزی از آنها ذکر نکردیم سوال نیست مگر در روایتی تکرار

۴۹

سه بار در یک مجلس آمده که قدره الناظم قد متناثره پس جواب داد و گفت جوابه ان السؤال فيها يخرج احد
 للذي ينفذه كذا يعني روایات خالی از ذکر تعدد و عدم ذکر است پس ثابت نکلا میکند و زنی آن میسر از دیگر است
 بر یک بار و بار هر دو صادق می آید لکن قال وکل ما جاء من الاثر وصدق بالمره والتعدا یعنی از
 افراد روایات مطلقه پس مراد قطع هر جمع فروست نه یکسره و نه مصدر و قد و بر تقدیر که تحمل که مراد روایاتی باشد که
 با فخر و سخن غنی غیر آمده اگر چه قول او بصدق بالمره و التعدا ملائش نیست زیرا که روایت مقیده بسبب خالی از ذکر نیست
 و لکن قول او فی کلماتیک حکم الی لفظه و حکم هذا زیاده الثقة و مشعر است که مرادش آن هر دو
 روایت طاووس و مجاهد است و مراد به از روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبب مثل مطلقه نسبت
 به روایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش مجوز زیادت ثقة مقبول است کما قد مناه و این جواب بعینه در روایت آن
 هر دو روایت عبید بن عمیر جاری است نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقه نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه است
 و اگر ناظم قول خود بکلامها الی آخره حدت میکند و عوض قول خود حکم باینکه الی آخره چنین میگفت و کل لخل
 عن القیوم مطلقه و کل ما قیل من زیاده الثقة و خبر و اعمی بود اول خود ظاهر است و اما ثانی پس
 از حیثیت شمول جواب است برای آنچه خالی از تقدیر بسبب و غیر است و برای آنچه مقید بسبب نه غیر است زیرا که تقدیر
 بسبب مقیده است نظر بآنچه خالی از دست و این کثر روایات است و مطلق است نظر بر روایت اربعین و بر هر صدای است
 که زیادت ثقة است و جزو آنست که آنچه مقیده است از باب زیادت ثقة است و بدان پیشتر اشارت کردیم و گفتم که حجت
 بر ترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعد ناظم برای جمع میان روایات منتظما کرده و گفته که قرطبی آن سابق گشته است
 الا ترى للقسطی کیف حتم و بین روایاتها الخلف و قطع بان راوی البعض لویف الذی
 اقتضاها الاخر فاجمع ذی و ذی و مراد قول قرطبی است که در جواب و الی دارد گفته و حاصل این است که در حدیث
 شیخین و ترمذی آمده که ملائک سألین و نفر اند و حدیث ابو داود و یک ملائک آمده و این اختلاف نسبت باشخاص است
 و حدیث ابو داود و احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی و اتیان هر دو باشد و مشارکت در آمدن بودند و بر رسیدن پس راوی
 اقتضا بر ملائک سائل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این گفته که در قبر او جز یک ملائک و دیگری نمی آید
 انشی سید علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف است که عدم ذکر عدم نیست انتقی گویم بعضی نسخ این است
 که اولش و کم امام قدحی است تا این بیت اخیر موجود نیست و بعضی شرا هم آنرا گرفته اند اما در جمیع النسخیت بدان تصریح
 نموده که ما عرفت قال الناظم و جاء عن عبد الجلیل القصوی و فی شعب الایمان قول فاحدی من الجلیل
 بن عطیة قسی تصری است و شعب الایمان نام کتاب هقیق است که در آن از وی این قول نقل کرده است ابو داود
 و نسائی و بخاری و ترمذی از وی روایت کرده اند و احادیث او را خارج نموده این خبر معتکفا فی گفته صدوقی و غیر قول

نکته

مشار الیه و می بایست الروح اما فک فی نعیمه و فی حد اج حاکم الیه اکثر اهل اسلام بر آنند که روح
 نسیم است و برین حال است کتاب و سنت و اجماع صحابه زیرا که وصفش در آیات و احادیث بتونی و قبض و مساکل ارسال
 و تناول و اخراج و خروج و نفی و انقباض و رجوع و دخول و صفا و خطا و انتقال و تردد و بر سرخ آمده و با آنکه میخورد و
 می آشامد و می چرد و می آید و میگوید می شناسد و انکار میکند و جز آن از آنچه از صفات اجسام است و غرض متصف
 باین صفات نمیکرد و نیست شک بر آنکه روح عارف خالق و مدبر کسوفات است و این علوم اند و علوم احوال اند
 پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض بعضی لازم می آمد و این فاسد است و اما آنکه روح و نفس یک چیز است
 یا دو شیئی متغایر پس صحیح آنست که شیئی واحد اند قال تعالی یا ایها النفس المطمئنة ادجي الی ربی و ادع الیه
 حیضیه و فرمود و علی النفس عن الجوی و اهل سنت مجمیع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق است نه قدیم و واجب است
 نکرده اند برین حکم که زنا و دقه و منجم و جمیع بر حدوث روح مخبر بر ضرورتی و این قتیله اند و از اولین دعوی است
 حدیث الارواح جنود مجننه ما تعارف منها اختلف و ما تناكر منها اختلف و مجننه نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
 قبل اجساد است یا متصل می پس بیان و قول است اول قول محمد بن نصر و این حرم است و بر آن دعوی اجماع
 کرده و استدل لای نمود و بحدیث عمرو بن عبسہ فرمود از زبان بنده بلفظ ان خلق الله فی العباد قبل العباد و فی عام فاعترف منها
 اختلف و ما تناكر منها اختلف و سندش ضعیف است و اهل مل از علمین متفق اند بر بقا روح بعد موت بدن و قیام
 در آن راه خلاف پیوده اند و دلیل ما قوله تعالی است کل نفس ذائقة الموت و لا یست که ذائق بعد ندوق باقی
 ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یافتنا حاصل گردد و پسترا عاده کرده شود و بنا بر ظاهر قوله تعالی کل من جلیل
 فان یا مکرر و در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد و برین مسأله و قول است حکایما السکة فی تفسیر السکة
 بالدر الطییم و قال الا قرب انما لا تقنی و انما من المستثنی کما قبل فی الحو العین انتی و ابن القیم روح و کتاب الروح گفته اند
 فی الروح بل تموت مع البدن ام الموت للبدن و حده علی قولین و الصواب انه ان ارید به و قیام الموت سفارته باشد
 قنیم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انما تقدم فلا بل هی باقیة بعد غلبتها بالاجرام فی نعیم و عذاب و عن محمد بن
 بن سعد و ذکر که رجل ینیب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البیوع فان قبل باقی
 شیئی متمايز الارواح بعد سفارته الاشباح حتی تتعارف و بل تتشاكل شکل آجیب بان الارواح ذوات قائمه بنفسها
 تصعد و تنزل و تمهل و تنفصل و تدب و تجی و تتحرك و تسکن و علی هذا اکثر من ثلثه دلیل مقررته منها قوله تعالی و نفس
 و صاویها فاخبرنا مسواة قال عن البدن الذي خلق فسواک نسوی بدنه کما قاله النفس فتسویه البدن تابعه
 لتسویه النفس قال و من باهنا یعلم انما تخدم بدننا صورة تمیز بها عن غیرها فانما تشار و تفعل عن البدن کما
 یتناثر البدن و تفعل عنها فیکتبس البدن الطیب و الخبیث منها کما تکتسبها هی منه قال بل تمیزها بعد الفارقه کیون

من تميز الابدان والاشتباها بينهما بعد من اشتباه الابدان فان الابدان تشبه كثيرا واما الارواح فقل بالاشتبه
 قال ويوضح هذا انما لم تشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم تميزون في علمنا اظهر تميز وليس في كل التمييز رجعا الى مجرد
 ابدانهم بل هي باعترافه من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شديدين في انتماعه غاية الاشتباه وبينهم
 غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن الانسان
 روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا تأخذ اصحاب الغرسة احوال الناس من اكمال البدن وقل ان ترى تسكرا حسنا و
 وصورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تميز من غير ابدان تعلم كم ذلك
 الجح فالارواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد معا بالتعلق بالستة وكذا القول في النعيم واخرج ابن ماجة عن
 ابن عباس رضي الله عنهما قال ما تزال الخصومة حتى تخضع الروح الجسد فيقول الروح للجسد فعلت وبقول الجسد للروح
 انت امرت انت سولت فيبعث الله لك يقضي بينهما ان شكلكما كش رجل مقعد بصيد وآخر ضربه وخطابا فقال القعد
 للضرب اني ابي يا هذا تمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرب اركبني فركبنا ولما قايما التعدي فيقولان كلاهما
 فيقول لهما الملك فايكما قد حكمتا على نفسكما يعني ان الجسد للروح كالطية وهو كعبا واخرج الدارقطني في الافراد
 من حديث ابن جهم انه سئل عن رجل مات في داره من غير ان يخرج من داره فقال في الافراد
 انك انك روح بعد جسدك انك من دارك فانت في دارك فانت في دارك فانت في دارك فانت في دارك فانت في دارك
 ملائكة القدسة فافتحوا واستخرجوا يا تاربا في اذنت فرشتان فتنه جوس ست بعده اثنان من جبال
 قصرى بها سطح جزولى نقل ابن روايت كرهه وكنهه قل اوده الجحيم في حوضه في حوضه في حوضه في حوضه في حوضه
 يعني جزولى ابن روايت راوى آوده وانرا الهند كرهه وابن روايت افاده نموده كرهه ارواح راجد موت عكفت
 على تميم ودم عذاب التميم من جبال آبن التميم فرموده سلة مقر الارواح بخالموت سلة عظيمة تلاقي الارواح
 وقد قيل ان اروح المؤمنين كلهم في الجنة الشهداء وغيرهم تقسمهم كبيرة نظا هر حديث كعب ام باني وام مشير الى سيد
 وضمرة ونحوها بقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم فالة الارواح عكفت
 من البدن الى ثلثة مقاصد اخبرنا في جنة نعيم واصحاب يمين وحكم لهما السلام وهو يرضى سلاما من اللذات مكنية
 ضالته واخبرنا لهما ان لا من نعيم وتصلية حميم وقال يا ايها النفس المطمئنة ادجي الى ربك راضية
 موضعية فادخلي في عبادي وادخلي الجنة قال جماعة من الصحابة والتابعين انه يقال اما ذلك عند
 خروجهما من الدنيا على لسان الملك يشارة ويده قوله تعالى من آمن آل يسين قيل ادخل الجنة قل
 يا ليت قومي يعصون وكم الامم ومقر ارواحهم في ارضين كذبت وابن القيم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
 في البرزخ اعظم تفاوت ولا تمازج بين الادغمها ارواح في اعلى عليهم وهم الانبياء وبعدهم شفا وتون في منازلهم

كما راجع النبي صلعم في ليلة الاسراء ومنها ارواح في جوهل طير خضر تخرج في الجنة حيث شارفت وهي ارواح بعض الشهداء
 لا جميعهم فان منهم من يحبس عن دخول الجنة ليدن او غيره ومنهم من يكون على باب الجنة ومنهم من يكون محبوبا في قبورهم ومنهم من يكون
 محبوبا في الارض لم تحصل روحه الى الملاء الاعلى فانما كانت روحا سفلية ارضية فان النفس الارضية لا تجتمع الا في نفس
 السماوية كما انما لا تجتمع في الدنيا فالروح بعد الفارقة تعلق باكلها والمرجع من حب ومنها ارواح تكون في تنوير
 الزمان واوراح في نزل الدم الى غير ذلك فليس الارواح سعيدا وثقيلها مستقرة واحد وكلها على اختلاف محالها وتباكن
 مقارباتها اتصال باجسادها في قبورها يحصل لهم النعيم والعذاب ما كتب له انتهى وانما بين القيمة از تفاوت مقاربات ارواح
 ذكر كرده اقول اهل علم واثنا صحابه واعتبارهم فروعها بدو عاصدا وست تحيط ان همه در نيا خرابان درازي ست هتابل
 بن شمسيل گفته ارواح كل فرعون در اجواف طير سودست صبح وشام بنار مي آيند اين ست عرض آنها واوراح شهداء
 در اجواف طير خضرست واولا واطمين كذا بحث نرسیده عصاره اندر حجت وحقه وحق الضحاک بدون ذكر الاولاد وحقه من
 ابن مسعود ودرين باب روايات بسيارست كه در درشتو راندار آورده ودر جمع التثنية بابي در عذاب كافره ودر قبله ودر
 نقل كرده وحقه ابو جهل وحقه ابن ملجم ذكر نموده ودر حديث ابى امامه ودر روايات اخضرست مسلم كه نزد ابن خزيمة و ابن
 حبان وحاكم وبيهقي وطيبراني ست ودر ان انواع عذاب رجال و نساء كاذبين و زناة ذكر كوست ايراد نموده وگفته و
 في الاممات حديث طويل راي صلعم عوالم من المعذبين فاما حاصله انه يعلم من مجموع ما وروان الارواح بعد الموت منته
 او معذبة ابن القيم رحمه الله عذاب قبر وگونه ست يكى واثم وان عذاب كفار و بعض عصابه ست دوم منقطع وآن عذاب
 عصابه ضعيف اجماع ست مرتفع مى شود از ايشان و اين رفع گاهي بعدا يا صدفه و نحو آن باشد و در بدائع گفته از خط
 قاضى ابو يعلى در تعاليق نقل كرده ام كه لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا والدنيا واما منقطع فلا بد ان
 القضا والبللا ولا يعرف مقدار مدة ذلك ودر شرح الصدور بعد اين نقل گفته و مريد اوست قول مجاهد لكفا جمعة يجردون
 فيما طعم الموت حين تقوم القيامة فاذا جميع بابل القبور يقول الكافر يا ويلنا من بعثنا من عوقل نافي قول الموت الى
 جنبه هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتهى سيده علامه گفته واذ عرفت هذا فنقول اننا نظرم ان من الارواح
 ما يكون محبوبا من فتنه لم اجد بل ظاهره ما سلفنا من الاحاديث من اول الكتاب انه اخذ من فتنه القبر ولا يجزى عنها و
 اعلم بمراده انما فتنه اخرى وهذه المسئلة الشريفة او حجتها كذا اسما لطيفا و مراد سلكه تقسيم ارواح
 بسوى منعم و معذب و محبوس ست چنانكه ظاهر سياق اوست وشرق بمعنى هلاست وكراسه واحد كراريس ست قاله الجوهري
 و ابو جعفر نخاس گفته معنى الكراسية المضمومة بعضها الى بعض والورق المصق بعضه من قولهم رحمكم بكس اذا
 انصفت الریح التراب به و ما وردى در تفسير خود گفته اصل كراسه علم ست و من قيل للصحيحة الكراسية انتهى مراد بكراسه
 در نيا جزو كتاب ست ضمنها فوائد افهيسة لمن له اهلية انيسة ويقال ضمنه الشيء تضمينا يتضمن

وکل شیء جعلته فی وعاء فقد ضمنته اياه وضمنت ما تضمنه کتابک اسی ما شئت علیہ کان فی ضمنه ای فی طبعه وحراره وضمینه
 مرغیب فیما است وانیس معنی مونس است وکذا کلمه فی مونس به اذ شهورت عنی صلاه البطلان و لحوینک بعصرها
 من احد یعنی امر این رساله متصح و ظاهر هرگز در هیچ اشتیاق نوشته شده رساله لم اقف علیها وایا عرفتها است
 وایا غابا در بالا کفار و من لیس اهل الحفظ الا قاله یا ویر معنی مرسوع وکی یا البدر لبها ویرنه شمس الطلوع فی غلبه
 یعنی چون این رساله از من منشور شد واحدی آنرا نمی شناخت کسیکه حدیث نبوی دشتابی یا نکاح کرد و گفت که مضمون این
 رساله صحیح نیست و همین است حال تا دو اتفاق هر زمانه که هر چه را می دانند و دست ایشان تا دوره و فلش زرسیده نزد
 و قوت بران تعلیل برد و انکار میکنند و کذب و ایما هم بطول و علمه و حفظه را در اموجیب انکار عدم بلوغ با وج تحقیق می شود و کیف
 که سکونت حقیق تقلید را و بسیاری از سالکان دین زده است و از برکات شرح مبین و رحمت اچا و دیت و آیات
 کتاب مستبین و سنت سید المرسلین صلعم و هم ساخته الا من حصه الله تعالی و طویل با هم فیت بدو من عند اللیس
 من اهل المعتزله و ذلک ذو سقاۃ بل ذلک و گو یا مراد به بحثی در بحفاظ و اطلاع است و باطل و اهل علم
 یعنی راول صاحب حقاقت و سقاۃ است که با وجود علم بادت با نکاح کرده و ثانی که ضعیف الاطلاع و طویل العلم است
 تا توان بدید است یقال که الشیء یرک بالکسر و رک و رکات ای رقی و ضعف فهو رک یک و منه قولم اقطع من حیث رک
 تا اصل آنکه انکار جابل محاکمت و انکار عالم رکاکت است و این بلایی است که کمتر کسی از اهل علم و ایمه دین از ان نجات
 یافته خصوصاً از دست معاصرین که غالباً معا نذین و جمعه و اند علی قاری و امثال او را نیز از دست این جهل فریاد است
 و همین متقدمین اولیکن حق تعالی حق را باقی و باطل را فانی میگردد و اند ضمنست ما الفت عن بدله و فالتح
 لویقتل و امن اهل و و انما یصلح للافاده و ذو ادب ترجی له السیاده و در جمیع اشتیاق گفته
 گانه وقع انکار من جهات من اهل عصر و لما اتممت علیها الا رساله التي ذکرها و ذلک بقصورهم عن معرفه ما عرفه و الف و منه
 فصان بعد ذلک مؤلفه من لم یکنوا من اهل الشی و قدر و سیادت و در بخار یاست و تقدیم بر غیر خود است اهل علم گفته اند
 بر تمیز اقتدار شیخ و احوال و اسرارش واجب است و اگر استاد باشد اگر و مباحثه کند شاگرد را باید که با و مزح ننماید
 بلکه در توفیر و تعظیم همیشه بغیر اید و با وی معاملة با جلال و تحیت فرماید و بر مؤلفات شیخ خود و دیگر اهل علم که در مرتبه
 از وی بالاتر باشند وینا با دنیا و لب اعتراض بلا فهم و ادراک نکشاید و اگر شبهه یا طریقه بگذرد با داب تمام حل آن مشکل
 نماید و بر وجهی نرسد که موجب طلال خاطرش گردد و این معنی سبب شقاوت داری این کس شود و از بکرت علم و ادب
 محروم و اند حق معلوم و استاد زیاده از حقوق والدین است چه الیون سبب حیات قانیه اند و معلوم سبب حیات ابدیه
 سرمدیه تا آنکه گفته اند که حقوق استاد را تو به نیست یعنی اسارت و در خدمتش بسیار برست و نعم قیل و آن للعلم
 والطیب کلهم ما لا یصح ان اذا اهل الودیک ما فانظر لدلائل ان جفود طیبیه و وانظر

لجهل ان جفوت معلما، خلاصة قال الناظم الاكائي دوى في السنة عن بعض اهل
 الكشف اهل الرؤية بان ثمة ملكين يتركان ديلقنا الحجة حين يساكنان منام الاكائي ابو القاسم
 هبة الدين حسن بن منصور رازي طبري ست فقيه شافعي محدث بغداد و هو دكتابي و سنت و كتابي و در رجال صحيح و كتابي
 و در سيرت ائمه و لكن موت تعجيل كرو و زود و در گذشت و كشف و لغت بمعنى اطهار است و مراد ناظم و ربي با معني مطلقا
 منا و مي گفته الكشف اصطلاح الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الخبيثة و الامور الخفية الحقيقية و جود او شمولها
 و اگر چه كشف حجت شرعي نيست ليكن اگر موافق دليل سمع باشد استيناس بدان مضائق ندارد و در شرح الصدور گفته
 اخرج الاكائي في السنة لبند عن محمد بن نصر الصانع قال كان ابي مولعا بالصلوة على ابنا نزل من عرف و من لم يجر
 فقال يا بني حضرت يوم جنازة فلما دفنوا نزل الى القبر فسان ثم خرج واحد و بقي الآخر و حشي الناس ان ارب فقلت
 يا قوم يدفن جي مع ميت فقالوا ما ثم انا فقلت لعلة خيل الي ثم رجعت فقلت ما رايت الا اثنين خرج واحد و بقي الآخر
 لا ابرح حتى يكشف لي ابي ما رايت فخرجت الى القبر فقرأت عشر مرات يس و تبارك و تكبر فقلت يا رب اكشف عماريت
 فاني اخاف على عقلي و ديني فاشق القبر فخرج منه شخص فولي مبادرا فقلت بمحبو و لا اوقفت حتى اسالك فما التفت
 الي فقلت الثانية و الثالثة فالتفت الي فقال انت نصر الصانع فقلت نعم قال انظر في رقبتك قال انظر فوجدت
 الرحمة و كلنا باهل السنة اذا وضعو في قبورهم نزلنا حتى نلقهم المحبة و فارادوا ان يلقوا علامه محمد بن اسماعيل امير بحجة
 اعلم ان الناظم جميعا الكثرة و كثرة ما في كتابه من الامور التي لا يمكن ان يكتشفها الا بالاعتدال و لا بالاهام في الاحكام
 من علامه الامام ابو العباس بن تيمية شيخ الاسلام في كتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الكشف و الاهام لا يفت
 اليها في الايمان و الاحكام بل لو كان الاهام طريقا كان رسول الله صلعم الحق من قضى به و قد قال صلعم قد كان في الامم
 محدثون فان يكن في امتي احد فمرو على هذا فلم يجدوا شيئا من الامور التي لا يمكن ان يكتشفها الا بالاعتدال
 فان وافقه قبله و الارادة انتهى و الاهام و لغت بمثل الكافي و اويلنا من بعضنا من و قد علمه الله الصبر و در عرف
 ايقاع شي و در دل بروهي كه صدر بدان مطمئن گردد و واهي علامه گفته و اذا عرفت هذا فنقول ان من لم يكن اذ غير
 معصوم ظاهر شود حجت نيست بنا بر عدم ثقت بخاطر او زير كه اول الكتاب اذا اخذه من فتنه القبر و لا يحسنه فقط و نفس
 منهم حجت مست قبيلا مطلقا حجت مست با دله غير محدي قال القاسم انما اسئلة لطيفة و علامه في الامور الشافعية و در
 نفسه كه مؤلفش از حنفية است گفته كه الامام از اسباب علم نيست قواه سعد الدين في شرحه و نيست فرق ميكنش
 و الاهام كه دعوى و عن شقيق ان من يعاني بتعينه قولة القران بشقيق يعني زاهد تقى مشهور است مراد كه
 هر كه قرآن را بچشم خود در مصحف بخواند و اوراق قرآن تعين حجت ميكند در جمع اثبتيت گفته و لم اجز و ايتقن
 بلفظها انتهى و فيه جاءت عدة اثار و بعضها السخرها الامار يعني و در ايتقن ذكر كره چندان اثار

كتبت عن جرير بن عثمان قلت نعم قال انه كان يفيض عثمان فابغضه الله ثم قال نعم نومة العروس فلا روعة عليك
 بعد اليوم ولعل ان تكون حبي كحبة زبد بين هارون رحمة الله تعالى واياه وان لم يبلغ مبلغه عند البشر والعمر والتميز ما كان
 على الله بعزته وآسال الله ان يصلي ويسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولادنا محمد المصطفى اسم المحبة وان يجعنا عليه عند
 العطش الاكبر ويحفظنا منه في نهر الكوثر وان يحشرنا تحت ثوابه ويحفظنا من كرب المحشر فان من حشرني هذا المحل فقد فاضت
 النوار السعادة عليه وتوجت ركائب الغفران والرضوان اليه انه بالمؤمنين روف رحيم فعليه وعلى آله الصلوة والسلام
 اللهم اغفر ذلكني وبوالدي واخوتي واخواتي واولادي وابلي وشايعي في السلم وصحابي ومن احبني في الدنيا والآخرة
 على سلوك الصراط المستقيم وهذا آخر ما جرى به القلم في شرح الابيات السيد طي رح والله تعالى اعلم وعلمه ثم فضله اسم
 قف سيد علامه محمد بن ابي الحسن بن الصلاح الامير الباني رحمه الله تعالى ورحمته اشيت سيف ما يدني ثم اني لما فرغت من شرح
 من شرح هذا النظام وايداع شرحه فواتد تروق لذوي الانعام اجبت ان اكمل نظمي لرسالة الجهل السيد طي رح استعاضا
 بشري الكتيب بلقاء الحبيب وشرح ذلك بما ارجو بهما من الاثابة اجزل نصيب انما صمته اليه لان ابيات التثنية
 وشرحها من قسم الترميم وبشري الكتيب من قسم الترغيب ورايت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كشيء
 فياتي بالوعيد ثم بالوعود عكس ذلك في عدة آيات فاكتمل ان يجعل مرقوما في صحائف احسانات ويجو به اسلفناه
 من السينات ويجعل الموت راحة لنا من الآفات ويجعل القبر لنا روضة من باض البساتين وهذا اول ما فطننا به وشكرناه
 وجعلته كالدليل لالابيات التثنية وسميت تائيد الغريب بالنظم وشرح بشري الكتيب انتهى بناء على هذا محر سطو عفا الله
 ما جناه وما شغل فيا يحبه ويرضاه بعد قرأه اذ شرح ابيات تذكوره تبعها هذا السيد الامام بايرد انظم شرحه في بيروا ورو
 بشرى ابياتش في سادات ترميم همدوش ترغيب گردد وجميع نصيب بفيض ضم اين صميم رعنا شود وكيف كنهج فو بشر
 را درين عالم فاني دور بر رخ نهجاني از رخ وراحت گزير وگر نهيت سه دين چمن كه بهار وخران هم آغوش است
 نهانه جام بدست و جنازه بردوش پس جمع ميان اين هر دو امر حسب طائيف خاطر و تلج صدره كالكان صراط
 پدايت ست وسميت ضالة الكتيب في شرح المنظوم تائيد الغريب والله التوفيق قال السيد محمد بن عبد الله
 السجد لله على التوفيق وشرح هذا المنظوم بالتحقيق وشرح ابد يعاقد حوى نفايسا وذففتها كالكواكب
 عرايسا وشررايت بعد شرح المنظوم في اذيل فظه بنظمي ولسا حوى بشري الكتيب فاستمع
 عسى بلقيالك الحبيب ينفع بيان ما ورد من خيرية الموت للمؤمن وما يناسب ذلك
 قد قال خير الخلق ما معناه و تحفة من ومن في لقاء الموت ما من راحة سواء وريحانة
 ضمنية تلقاه واما الدنيا اله كالسجين ان مات لم يبق له من حزن وانه خيل من الفتن
 وفي الحية لا ينال في محن والموت كفارة لكل مسلم يا حبا يا حبا من مغلو ودين نظم شره بر

موت نسبت به مومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفه مومن و راحت مومن و ریحانه مومن و نصیب مومن است و دنیا برای مومن است و موت خروج از آن جهان باشد و کفاره است برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه است و درین باب روایات مرفوعه دارد گذشته **عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم تحفه المومن الموت** اخرجه ابن المبارک فی الزهد و ابن ابی الدنيا فی ذکر الموت و الطبرانی فی معجمه الکبیر و المحکم فی السنن و **عن ابن عباس بن علی علیهما السلام ان رسول الله صلعم قال الموت ریحانة المومن** اخرجه الطبرانی فی مسند الفردوس و **عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم الموت غنیمة المومن** اخرجه الدلمی ایضا و **عن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال کبیرة المومن الموت** و الموت فیله من الفتنه اخرجه احمد و سعید بن منصور بنده صحیح و **عن عبد الله بن عمرو بن العاص ابن النبی صلعم قال الدنيا مومن و سنته فاذا مات فارق العین و السنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد و الطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قطعه است پس چون بدر گذشت زندان و قطعه را و **عن النبی صلعم قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموت کفارة لكل مسلم** اخرجه ابو نعیم سیوطی و در جامع کبیر گفته اند صحیح ابن العری و رواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بیه و لطف و مال نوست و غنیمت فائز شدن بخیر می است بلا شقت و ریحان گیاهی خوشبو است و کفاره خصلتی سائر و ماحی خطییه را گویند قال الغزالی انما جعل کفارة لما یلقاه المیت عند من الآلام و الاوجاع و قد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذى من شئ فافوقها الا کفره الله بهما سبیلان فافطنک بالموت الذی سکرته من سکرته اشد من ثلاث ما ته ضربته بالسيف نبتی اقول و کذا لک تسمیمه غنیمه لما ینال منه من الاجر و الثواب کما سعى صلعم الصوم فی لیلته الغنیمه الباروة فلما ساءه تحفه فانه به بالعبد المومن و لطفه به بخیر مولا ه من اراک کما را الی اشراف جوار کما قال التمامی جاودت اعدائی و جاود دینیه و شتان بین جاوده و جوادیه و گفته اند حدیث ثیم داری آمده که و تعالی ملک الموت را میفرماید بر و بسوی دوست من و بیار او را که من تجرید کرده ام او را بسرا و حضرا و یافتم او را در جای که خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت بهم و از بهر دینیا و عنوم او و حدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته و **عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلعم بمنارة فقال مستريح او سرت منه فقالوا یا رسول الله المستراح و المستراح منه فقال العبد المومن مستريح من تعب الدنيا و اذا بالی رحمة الله العبد الفاجر مستريح من العباد و البلاد و الشجر و الدواب اخرجه الشيخان و لنعم قبله تو چنان زی که چه میری بری + نه چنان گر تو میری برهند و محافظ شیراز گفته سه چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس بر آن شبا خاطر از بهادران نرسد بود دیگری گفته سه یا داری که وقت زادن تو همه خندان بدن تو و تو گریان آنچنان زی که وقت مردن تو همه گریان بودند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان مقرر کرد و چون بمعنی حبس است و صاحب و اسجان گویند و تجوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا ممنوع با و امر و نواهی شرعیه است از تفريط در او امر و از ارتکاب مناهی و خلاص ازین هر دو کار جزایه ای و دنیا****

دست بهم نمیدهد و گوید و سخن بصائب نیا و فتن این سخن سر او دریافت اعداء و مدارات اصحاب و مکابره تحلیف
 و بلاست منصور و فقیه گفته قد قلت اذ مدحوا الحیوة و اسرفوا فی الموت البت فضیلة لا تعرف منها
 احسان لقائه بلقاءه و فراق کل معاش و لا ینصف و دیگری گفته من کان یجوی ان بعایش
 فانین بحال احب بان اموت فاعنقا فی الموت البت فضیلة لو اطا عرفت لکان سبیله ان بعیش
 لیکن مدار این فضیلت و موت بر حسن فاعنقا ترست و لهذا از تنهای موت را عادت میجوئی آمده و میل تبتیری گفته
 تنها نمیکند موت ها مگر کسی یکی جاہل از حال ما بعد موت دوم گردیزد و از قبضه و قدر یعنی مصائب نیا سوخت
 لقای او و تعالی بعض عرفا گفته اند الموت جسد وصل الحبيب و عمل گفته اند موت عدم یعنی فضل عدم
 نیست بلکه انقطاع تعلیق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری لا فرقت بعد از این
 و ما یجوی و یوما بالعنق و یوما بالعدن و یوما بالخلیصاء و این عمر گفته بنی السیوطی روح گفته بنی السیوطی
 و مثال مومن نزد خروج از ان مثل مروی است که از زندان بیرون شد پس متقلب گردید و در ان قفس لان ابیات بنی السیوطی
 از عایشه مرفوعا آورده دنیا لا تصفولون کیست و بی سجده و بلاؤه و عن الرجیع بن حیثم قال من غاب کثیرا فظن الناس
 خیر له من الموت و این سحر گفته لیس للمومن امة دون لقاء الله و عن مالک بن یحیی قال بلغنی ان اول من
 علی المؤمن الموت لم یاری من کرامته الله و ثوابه و آتوا الدرر و گفته ما من مومن الا و الموت خیر له و مرفوعا الموت
 لا یضیع فی حق من فانی الله یقول و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر من الذین کفر و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر
 الا به و اسروقی گفته ما غبطت شیئا کمومن فی محله قد امیر به و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر من الذین کفر و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر
 ما غبطت دنیا براه به و دیر صاه بعد از این و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر من الذین کفر و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یخسر
 در رحمت و نعم اند و بسیاری از کفار و ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن است یکی همان که سخن با صبیح که کمالین مشهور
 و تقیید بدان و جهاد نفس است فعلا و تریکا و کافر مطلق العنان غیر متقی با و امر و نواهی است گویند در بهشت است که کمالین
 از وی مرفوع گفته دوم آنکه مومن باعتبار مال خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و حؤل و انوار و جز آن که
 زیر حصر بلکه زیر قید و شرط قلب ند آید و بیجا گویند در زندان است که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن ساج
 نباشد مگر خلوص و در بدو استغنا از هر احد و دخول ملائکه لسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو بنشور و گوهر
 شاهوار با کوس و اکواب بر سر مرفوعه و زردانی بشوید و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و فواکه متغیر
 و نعم نامحصور و لهذا نماند ما معده و در عنوان اکبر از جانب و تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیها است و این دار
 باین اعتبار و بحق او چنی میش نیست اگر چه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد
 و قاهر قرآن متناهی قرون بوده اکوان برای او فصوص کند و حیوان متفاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه و نیا

مثل سلیمان بنی‌الدین علیه‌السلام بقرض محال بدست او آید نسبت با آنچه در آخرت حاصل او گردد و همچو کسی است که عظمت
 سخن و استرسان است چه در حیوان و در آخرت است نه این خاکدان فنا نشان و گناه اعتبار آنچه او را در آخرت نصیب
 گردد از حریق و زهر و شقیق و دعا بویل و ثبور و در قعر ناز سحر و تخریب جمیع و شقاق در دوار بودار قیقین خلود در دنگات جمیع
 و انواع عذاب الیم و تبدیل جلوه و نزول فیض بجلوه و ناسود و نیش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلوه بشارت آن
 گویا درین عالم اگر دراضیق سخن از سخن دنیا واقع ضیق و شنع بلایه باشد و منتصب به نیزان گردد و نسبت بآل حال او که از
 تعاملی کفر و معاصی حاصل و شده و متحق خلود در جمیع و عذاب همین الیم گشته درینجا در عظم خبات دنیا و اشراف رب علیات
 قائمه سوم آنکه تسویه آنحضرت مسلم دنیا را همچون مومن بنفیانست که وی از همین موت خارج از ضیق بسوی سعادت
 و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش اربع است منزل له بعد الموت اوسع + و قبوه خیر له و ارفع +
 سخن اش قال قال رسول الله صلوات الله علیه خروجه من الدنیا الا مثل خروج البصیر من بطن امه من ذلک الغم
 و النقلة الی روح الدنیا اخرجه الترمذی فی نوادر الاصول و عن عباد بن الصامت قال قال رسول الله صلوات
 الله علیه و آله و سلم ما علی وجه الارض من نفس موت و لها عند الله خیر مما یرجع الیها و لها نعم الدنیا و ما فیها اخرجه الفسائی و درین باب
 روایات است و احادیث توسیع در قبر بیشتر در شرح آیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من بساتین الجنة
 او حفرة من جفرا النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و در آن ذکر نماز و قرأت قرآن
 و تراود و نوم و لباس در باره اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم یس علی اهل الاالا الله
 و حشنة عند الموت و لانی قبورهم و لانی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و عن ابن عباس
 ان رسول الله صلوات الله علیه قال ان الله لا الاله الا الله النفس المسلمت بموته و فی قبره و من یخبر رج
 من قبره اخرجه ابوالقاسم عجمی فی الدیباغ لیکن مراد بآل کلمه توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه و طایفه
 پس جدا یکن در آنرا ایشان معدود شود و رننه سو توکی بدولت ایشان رسی که متواتر می‌گردد و جزین دو گوشت
 آن هم بعد پریشانی تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم
 و فی السیاق بالسلام یلتقی + من دبه و من اولئک الملائکة مراد بآل کلمه مرسل بسوی بعضی از روح
 و بیت اشارت است بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحی الله الی ملک الموت قرعه فی السلام
 فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرک السلام اخرجه ابن منده و در ابن عازب و در قوله تعالی تعقیبوه
 فیها اسلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرجه ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم
 و الحاکم و صحیح البیہقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائکة بالسلام من قبل
 الله فیسلم علیهم و یخبرونه من اصحاب الیمین و قتاده در آیه یسود و گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیهم الملائکة الله

و درین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین است و این سلام از طرف خدا و ملائکه است بر مومن است و کفی به تعظیماً و
 نمکوا یلقون بالبشری و بالاکفان و الروح و الارحان و الرضوان یعنی سلمان قال قال رسول الله صلعم
 اول ما یبشره المومن عند الوفاة روح و ریحان و جنة و اما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال بشره بصدقه و ان یبشره
 قدیرت خیر مقدم قد غفر الله له بن شعیب الی قبره و صدق من شهداک و آت باب المرن استغفر لک ما خرج به ابو القاسم بن
 سنده و تخفین از عباد بن حماد روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب لقاءه فقالت
 عائشه انما لک الموت قال لیس لک و لکن المومن اذا حضر الموت یبشر بنور الله و ذکر الله فلیس شیء احب الیه مما امر
 فاحب لقاء الله و احب الله لقاءه بحديث و ربيع بن عثیم در قوله تعالی ان کان من المقربین فرح و دجیان گفته
 بذا عند الموت و تخال له الجنة الی يوم البعث و ابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضرت الملائكة بحریة فیها
 و صبا یریحان فتسل روحه کما تسال الشجرة من العجین و یقال ایها النفس المطمئنة اخرجی راضیه ضیا علیک الی فی البعد
 و کرامتة فاذا خرجت روحه و صنعت فی ذلک السک و البهتان و طویت علی بحریة و ذهب به الی علیین اخرجه الزیاد و
 ابن مردویه و درین باب آثار و اقوال علماء و حکایات صلعم بسیار است که بعد موت کلام کردند و از لقاء رب و التقار
 روح و ریحان خبر دادند مثل ربی و مورق عجبی و در حدیث عائشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یحکم من
 من اتی الموت بالنعیم گفته این حدیث مشهور است و بهی در و لائل تصحیحش کرده و گفته صحیح الا یشک فی صحته که درین باب
 معجزه باشد شواهد علیها که از بعضی تشکیک و السام ما ذکر کان یاتی الخیر عنه فیهماء عن انس قال قال رسول الله
 صلعم ما من عبد الا له باب یصعد منه علمه و باب ینزل منه رزقه فاذا مات فقاده و یکیا علیه ثم تمی ذره الایة فابکت علیه
 السماء و الارض و ذکر انهم لم یکنوا یعلمون علی وجه الارض علما صاعدا فیکب علیهم ولم یصعدهم الی السماء من کلامهم و لا من
 کلام صاعده فنفقهم فنفک علیهم اخرجه الترمذی و ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و ابو حاتم و الخطیب خود علی ابن
 مه قوفاد قال و ان تو ما سمیتون کم کم انهم فی الارض آثار صاعده و لم یصعد الی الله منهم خیر فابکت علیهم السماء و الارض
 و عنه قال تبکی الارض علی المومن اربعین صباحا و مجاهد و کر نیه مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء و الارض
 فقیل لا تبکی علیه قال و الارض لا تبکی علی عبد کان یعمر بالکرم و السجود و بالسلا لا تبکی علی عبد کان یتکبیر و تسبیح
 فیما و ی که الی الخمل و حرقة المیت من بغیلة و حمله و کیفه و یدخله قبره حیوان من بغیلة و یحمله
 و یلبس الاکفان او من ینزل کلام درین مرام در شرح آیات گذشته است لیکن علی الاجمال و در نجاب
 بغرض تفصیل ایرادش کرده سخن ابی حنیدة خدری النبی صلعم قال ان المیت یعرف من ینسله و یحمله و کیفه
 یدلیم فی حفرة اخبره احمد و الطبرانی فی الاوسط و ابن الدنیا ابن سنده و محمد بن دینار گفته هیچ میت نمی میرد
 مگر آنکه جاننش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل و کفن و شستن میکند با او و میگویند

اور اس سریر بشنو ثنا و مردم بر تو و سقیان گفته میت بر شوی را می شناسد تا اگر سوگند میدید غافل خود را که سبکی کن برین
 و ایوب گفته میگوند که راست میت بر اهل تعجیل و دست بسوی حفره و درین باب روایات بسیارست و ظاهر است
 که این چنین از قبل راسی بخت نمیدان گفت ترحیب القبر بالمیت و لطف ضمیر که له الی قبریه و محبت
 یضاه ضم الحبيب المحجب مصرع اول اشارت است بحدیث ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما ذوقنا البصا المومن
 قال له القبر رجلا و اهلها ان كنت لاحب من یثی علی ظهري الی فاذا ولیک الیوم فترى صنعی فیتبع له بصرو و یفتح له
 باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما القبر روضة من ریاض الجنة و حفرة من حفر النار اخرجه الترمذی و
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القبر حفرة من حفر النار و روضة من ریاض الجنة اخرجه البیهقی قرطبی گفته اند عندنا
 محمول علی تحقیقة لا المجاز فان القبر علی المومن خضر و هو العشب من النبات و قد بین ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان و عن
 ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان نفس المومن اذا قبضت تلقاها اهل الرحمة من عباد الله کما یلقون البشیر
 من اهل الدنیا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اند اما تالمیت استقبله ولده کما یستقبل الغائب ثابت
 بنا فی گفته ما رسید است که چون میت می میرد اهل و اقارب او که پیش از وی مرده اند باستقبال او می آیند و وی می
 شادمان و دلباشان و ایشان بوی از قدیم مسافر بسوی اهل خود گویم و دال است بر ان قول بعض صحابه که در سیاق
 یوم النقی الاجنة فمما و حذر به صلح و این دال است بر آنکه این امر در ایشان معروف بود و حافظ ابو نعیم گفته اند
 بحدیث علی بن ابیطالب و جده دخل علیه رجل فرأه جزءا من الموت فقال یا ابا محمد هذا یخرج ما هو الا ان تفارق ملک
 ان اصوات منک و مکیر فی اسمع المومنین کالاشد فی المین و ک حجرة و جعفر و علی اخو تک المقام الطاهر و اهل
 عن حفرة ارفیقا و لکن یا عایشة یل لاشاکین فی الدکیت یصنفطون فی قبورهم یصنفط الصخرة علی کلب عند النساء
 و این سند عن سعید بن المسیب ابو محمد بنی گفته اصل ضمة قبر این است که زمین مادر بنی آدم در ... در مراد تحسین کفن
 در از از وی غائب مانده چون بسوی او باز گردانیده شدند زمین ایشان را ... ایامی آمده و از این ...
 او رون بروی با خویش منضم می سازد ... من خود زیارت یکدیگر میکنند و اما قول ابوبکر ...
 ... ری بدر سبیش پیروخته و عالیشان فرموده غسل ثوبین نه و کلب ...
 اما کسوسن الکسوة او مسلوب سوا السلب پس کفن خود را بمنسل ساخت ...
 یا از وی این کفن را خواهند برد و از ...
 و این کفن ...
 و این حدیثی بریت از برای رب خود است و ولی از این عباس انس روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله
 رحمه الله و آله و سلم که بنده خود وقتی باشد که بنده بقره آید و مردم و اهل او از دست قرق شوند گویم که خداوند که این
 تنالی حق تعالی قرین و رحیم خواهد بود و جهانی مختصر خواهد بود که اینجاست + همین جانی من و جانی تو باشد

اخرجه الخلال فی کتاب السنه و فیہ ضعف سید علامه گفته و در شیخی الحافظ ابوعلی فی النجوم بعد موتہ و ہوفی مدینۃ جہراندہ و بیضا
 کما کتب فیہ عن ذلک فقال سالت اشدان شیخانی بالعلم کما کنت شیخانی بہ فانما اشتغل بالعلم فی قبری انتہی گویم شوقی کہ
 مرا بعلم دین بہت خصوصاً با کتابت مدین و سنت سید المسلمین بر جناب باری عم نوالہ و بل جلالتہ مخفی نیست اگر این صاحب را
 وافر مخلوق خود را ہم باین شیغل و دران گوشہ تنہائی بنواز و از کہ ہم ہم و رحمت شامل او چندان دور نیست و ما ذلک
 علی البدل یعنی نہ و آید یدر قاشی و من و غیر ہا مروی است کہ ہر کہ مرد و او را چہیزی از قرآن برای آموختن باقی ماندہ
 حق تعالی ملا کہ را سیف رسید باقیہ قرآن بیا دود ہند تا آنکہ از قبر برخیزد و من عطیۃ العونی نحوہ و نسا فی و حکم و ہستی
 و شعیب الایمان از عایشہ روایت کردہ اند کہ فرمود رسول خدا صلعم دخلت بحجۃ فسمعت قاریا یقر القرآن فقلت من ہذا
 قالوا حارثہ بن النعمان فقال سول اللہ صلعم کذا لک البکر کذا لک البکر کذا لک البکر کان ابر الناس نائمہ و اخرج البیہقی عن ابی ہریرۃ
 نحوہ مرفوعاً فیہما و یا معنی در روض الرایحین از بعض صاحبین بکایت کردہ کہ قبر مردی را از عباد کند یدم و خواہم کہ حد
 ساز خشتی از گوری کہ متصل باین حفرہ بود ہفتاد و چہمی بنیم کہ مردی سفید جامہ و گور نشہ تقطع میکند و در کنار او
 و صحیفہ از فریب مکتوب باہب است و دران قراءت میکند گفت گر قیامت قائم شد گفتم نہ گفت خشت را بجای باو نہ
 با فاک اندیش خشت را و بجای او نہادیم انتہی گویم شاید صحیفہ برای غیر حفاظ باشد و اللہ اعلم ترا و الاموات
 فی قبور ہم و بعض ہم فیہا بوز و بعضا بخسوا الکفان من تقصیرا یعنی جابر قال قال رسول اللہ صلعم
 احسنوا الکفان موتاکم فانہم یتباہون و یتزاورون فی قبور ہم اثنہ جہا اثر بن ابی اسامہ فی مسندہ والد علی فی الدراریۃ
 و العقیلی و عن ابی ہریرۃ مرفوعاً نحوہ عند ابن عدی و اخرج مسلم فی صحیحہ او ابی احمد خاہ فلیحسن کفنه و نحوہ مرفوعاً
 عن انس و زافانہم تیزاورون فی الکفانہم اخرجه العقیلی و الطحاوی فی التاریخ و مثلہ عن ابی قتادہ مرفوعاً عند النساء
 و ابن ماجہ و محمد بن یحیی الہمدانی فی صحیحہ و ابن ابی الدنیا و البیہقی فی شعب الایمان اہل علم گفته اند کہ مراد تبیین کفن بیض
 لفظت و کثافت اوست نہ گران بہا بود ان زیرا کہ در حدیث از مسالۃ نہی آمدہ و از ابن سیرین آمدہ کہ مردی
 در آن دوست میداشت و میگفت کہ موتی و الکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و اما قول ابو بکر رضی اللہ عنہ انما للہولاء
 او را کہ حدید پس خود جناب وی بذکر شہش پدید آختہ و عایشہ را فرمودہ غسل ثوبین نہی کفنی بہا فانما ابوبکر احد بن
 اما کسوسن الکسود او مسلوب سوز سلب پس کفن خود را بغسل سن ساخت و اخبار کرد کہ او را بہترین کفن خواہند پوشیدہ
 یا از وی این کفن را خواہند بود و این عمر بن خطاب آمدہ قصد وافی کفنی فانه ان کان لی عندہ خیر ابدلی ما ہو خیر منہ
 و ان کاندہ علی غیر ذلک سلبی و اسرع سلبی و قصد وافی خیر فی فانه ان کان لی عندہ خیر و سع لی فی قبری مدبر صریح ان
 کنت علی غیر ذلک فیتہ حتی تمکث سالامی و حدیث رضی اللہ عنہ نہ و موت خود فرمود با تا عوالی ثوبین و لا علیکم
 ان تغالوا فان ابیہ با ساجد خیر کیسی خیال نہا و الا سلبہا سلباً یعنی گویم کسوت در قبر محقق بعض عباد اللہ و عباد

بر خیر و رحمت الهی است نه بر آرایش ظاهری و مانند گفته اند سه از برون چون گور کاقریه حلل و نذر و ن تفریدی
عز وجل و در باره قضا کفر و عدم تعیین آن منامات صحیح در روایات مسئله و غیره آمده حافظ ابن قیم سیح در کتاب
الروح در مسئله تراور گفته الارواح قنمان معذبه و منعمه فاما المعذبه فی فی شغل عن التذاده التلاقی فاما المنعمه
غیر المحبوسه فتلاقی و تتراور و متذکره ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها التی علی مثل عملها و روح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم الایة
و هذه المعیة ثابتة فی الدنیا و فی البریخ و فی دار الجزاء و المروع من احب فی هذه الدور الثلاث قال و قد لولا تترت
المأی بذلک بعد شئی کثیر از ان ذکر کرده و گفته که سنت صریح بدان آمده است گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور است
که آدمی با دوست خود است اگر چه در عمل قاصر باشد و قتی که محبت برای خدا بود و بهم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت
عظیم است برای ما و غیره که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزو و مشغول است که محبت ما با صاحب دوستان
و زمره محدثین از متقدین و متاخرین و اتحاد ما در عقاید و اتباع و انکار طبع ما از اهل بدعت و رای و فسق ثابت است
و از اینجا امید داریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لوا اسما سلیمین معلوم و در جرگه متبعین برانگیزد و بر رفیق
ایشان در خیرات انجا گرداند و این کار بروی تعالی آسان تر از پر آسان است شنیدیم که در روز امید و بیم
بدان را به نیکان بهشت کریم و آری سه که چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام و در بهار آفرینش شسته و گدشته ام
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشرین بر این معرور برود و او درش بروی برنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
همیشه با کفی از بنی سلمه هلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر برسانم فرمود آری و الذی فی
بیده یا ام بشر انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر یعنی سلام خود به بشر برسانم فرمود آری و الذی فی
آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر یا از من سلام بخوان و درین باب
روایات است و در بعضی از آن آمده که خبر یکدیگر می پرسند که معلوم شد که فلانی بر دروازه ایشان رسید میگید نماند و انا
الیه راجعون و او بسوی ما دیده برود و حدیث بذلک ابوالیوب الانصاری مرفوعا و اما تلاقی ارواح احواء و اموات پس
ابن قیم برای آن مسئله عقد کرده و گفته ان شواهد و ادلتها اکثر من ان یحصی بالاله تعالی و احسن الواقع المرعظم المشهور
بها فی تعلق ارواح الاحیاء و الاموات کما یتعلق ارواح الاحیاء بعدة برین مسئله کلام کرده و مرأی صادق و داسعه ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد و سعید بن سبب گفته عبدالعزیز بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت
اگر پیش از ما بمیری ما را ملاقات کنی و از لقاء و رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم و دیگری گفت
که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است میروند و هر جا که بخواهد سعید گفته که
فلانی بمرد و او را در خواب دیدم گفت تو کمال کن و بیشتر شو که مثل تو کمال هیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی فرموده و علی

فلینقول کل الشوکون **س** گفت پیغمبر آواز بلند بر توکل نالوی شتر بپند عباس بن عبد المطلب گفته
میجوستم که عمر را بخواب بینم بن ندیدم او را مگر نزد قرب حل چمی بینم که عرق از پیشانی خود پاک میکنند و میگویند
او ان فراخی ان کان عرش لیه لولا ان لقیته روفا رجلا و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پسید که
اعمال را افضل یافتی گفت ای سپهر من متغفرا و اتسله بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب
دید و پسید که ای امیر المؤمنین بعد موت کدام حال گردیدی گفت ای سلمه ایندم فراغ یافتیم و اندامه رحمت الا الان
گفتم کجاستی گفت با ایهی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار است که یکی صاحب یا قریب یا غیره خود را در خواب
دید و وی او را بخیر خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی از انمیداند و این واقعات نامحسوس اند و مردم در ان بیشتر ک
ابن القیم گفته وقت زاین سخن و غیره نامن ذکاب عجائب بعد گفته رو یا سه نوع است یکی از خدا و دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس رو یا می صحیح چند قسم است یکی بالعام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام است که حق تعالی بنام
بایند خود کرده قاله عباده بن الصامت دوم التقاء روح ناظم بار و روح موتی از اهل قارب و اصحاب غیر هم روح
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مراد را چهارم دخول روح در جنت و شاید آن و جز آن پس التقاء روح
احیاء و موتی نوعی از انواع رو یا می صحیح است که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتی معرقه الاموات من
انا هم و نسهم به و روحهم السلام علیه و يعرفون من اهل الجنة و یأمنون ان فی المقاسبات
و سلوا اهل المسکون فی ای یوم قاله ابن القیم عن عایشة قالت قال رسول الله صلعم من اجل زیور
قبر اخیه و مجلس عنده الاستاس به و روحی یقوم اخرجه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور و عن ابی هریره قال نوهر
رجل یقبر یعرفه سلم علیه السلام اخرجه البیهقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من اجل
یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرف فی الدنیا سلم علیه السلام و یعرفه و علیه السلام محمد بن عبد الحق و اخرجه ابن عبد البر فی الاستبکات
و التمهید و فی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون ترا و یوم جمعة و یوم قبله و یوم بعده و یوم یوم القیم
گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متقی علم به المزور و سمع سلامه و انشور علیه و ذراعهم فی حق التمهید
و غیره و انه لا یوقیت فی ذک قال و هو واضح من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتی و بهین اشارت است و نظم
ابن القیم گفته قد شری رسول الله سلم لامة اذ سلوا علی اهل القبور ان یسلوا عید سلام من یخاطبون یقول المسلم السلام
علیکم در قوم مؤمنین و هذا خطاب لمن یسلو یعلم و لولا ذک لکان هذا خطاب بمنزلة خطاب الجاهل و المعدوم قال و یکنی
فی ذلک التمهید سلم علیهم زارا و لولا انتم تشعرون لما صح تسمیة الزائر ان الزور ان لم یعلم زیارة من زاره لم یصح
ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و كذلك السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشترک لایعلم
السلام حال و قد علم انی مسلم لامة اذ زاروا القبور ان یقولوا السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا انشاء الله

بكم لا تحقون يرجم الله المستقيمين منكم والمتأخرين نسأل الله لنا ولكم العاقبة فبذل السلام واخطاب والنداء الموجود لم يسمع
ويعقل ويخاطب ويردوان لم يسمع السلام الروايتي وعن ابي هريرة قال قال ابو زرين يا رسول الله ان طريقي على
الموتى ليس من كلام الحكم به اذ امرت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و
انا انشا الله لكم لا تحقون قال ابو زرين يا رسول الله سمعون قال سمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اي جوابا
يسمعون ولا يفهمون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون
ول على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتفقون خبر اجلا بعد الآية وتفسيره والا قصد باما ينظرون الاصبحة واحدة
تأخذهم يحيون والآية في صيغة يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصية الكلام في الروح وحقيقت

واعلم بان هذه الصفات ملائكة الروح لا الذات مفاصوف عنان القول في الروح بشرح حاله
بالحق والصحيح كلامه من مسئلة شيردز في شرح ابيات سيد علي رح بقدر ضرورت مقام گذشته وناظم دريغا چهار
مسئله متعلق بدان ذكر كرده وگفته قال روح جسم حادث فوداني جسمي خفيف مسرع السران في

الاعضاء فلو النار في الفخا وكالماء في الاثجار مسئلة اولي جسم بدون روح ودرين مسئلة از نظار بايد علم
اقوال مست كه ابن القيم ذكر آن كرده وهر چه در خوا بطلان بود بدوش پرداخته وبيان حق نموده وبيان اين صلح متلأل
كرده پس هر چه بخلاف آن لائق اجمال است از ذكرش عراض كرده شد و آنچه موافق ذيل است آن را آورده مي شود

قال رحمه الله تعالى جو جسم مخالف بالماهية لهذا الجسم المحسوس و جو جسم نوراني علوي خفيف حي متحرك فيفند في جوار الاعضاء
ويسري فيها سرعان الماء في الورد و سرعان الدمن في الزيتون والنار في الفحم فاد است هذه صائفة لقبول الآثار لطف
عليها من هذا الجسم فحق ذلك الجسم ساري في هذه الاعضاء واد با هذه الآثار من الحس والحركة الارادية واذ افسدت هذه الاعضاء
بسبب استيلاء الاطلاط الغليظة عليها وخرجت من قبول تلك الآثار فارق الروح البدن ونفصل الى عالم الارواح

وهذا القول هو الصواب في المسئلة وهو الذي لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطله وعليه دل الكتاب السنة واما جملة المعجزة
وادلة العقل والفطرة انتهى بقده اذ لا اين مسئلة را بريك مشق سوت كرده وبقرآن وحديث استدلال نموده ويك صد
و شانه زده و دليل از ادلة كتاب سنت ابر كرده و گفته الرابع عشر بعد الماية ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان

هو هذا الحي الناطق المعتدى احساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه و صفات لروحه وهذه الناطقة
قلوب كانت الروح جو هرات تجرد الادا في العالم ولا خارج ولا متصلا به ولا منفصلا عنه كمان الانسان كذلك او كان بعضه
في العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان مجلته داخل العالم بدنه و
وهذا في البطلان ايضا جى قول من قال ان نفسه قديمة غير مخلوقة فعملوا انصف الانسان مخلوقا ونصف غير مخلوق وقالوا
والذي عاينهم من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معا وقد يطلق اسم على احد هما دون الآخر بقية فالتأمل

لهم رابعة اقول في سمي الانسان بل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى وبالسلسلة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي سلك فضل فيها طوائف من بني آدم وهدى المتبعين سلك على بنيانهم بسوق الامم فيها الحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها حادثة مخلوقة مصنوعة من مادة حادثة هذا معلوم بالاخطار من دين الرسل كما يعلم
بالاخطار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الايمان واقع وان الله تعالى هو الخالق وان كل ما سواه مخلوق وقد
تضمن عصر الصحابة والتابعين واليعيم وهم القرون المفصلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها ومخلوقتها
حتى بلغت نابعة من قصر فهم في الكتاب الستة فترجمنا قديمة غير مخلوقة وصحح بانها من الله اهل الله غير مخلوق وبانه تعالى
اضاف اليه كما اضافت عليه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام بن تيمية روح الاله في مخلوقة متعبدية
باتفاق سلف الامة وائمتها وابل الستة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين على كلام محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والعتبية ابو عبد الله
بن مندرة والذي يدل على انها مخلوقة له وجهه وقد ذكر ابن القيم ان الناس في المراد بالروح في الآية خمسة اقول في اختيار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السؤال عن قدمه او وحدته ثم قال ابن القيم ان النصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان شجره
على الماء الحار حيث وهو ال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا
فهو الاول وحده لا يشترك غيره في اوليته لوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تفهم بها هم مخلوقون قبل خلق الانسان وروضا فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسمه من آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخة قديمة سية علامه محمد بن ابي بكر كفته قلت امانة الدليل فليس بنا مرض لا انه يقول انهم ارسال
الملك بنفخة لا يدل على حدوثه او قد يرسل بالشيء القديم يجعل في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه ينزل ملك
فيلقيه الى رسل الله في غير من الدالة غنية وقديمة الله ابن القيم وحاول السجواب خصا لا الله لا انتهى واما انك دليل
حدوث روح جندة بودن اوست ومجده نبي باشد مكر مخلوق پس اين دعوى منقصر يسوي استدلال است وتحقيق الستة
ثابت شده است كه نسبت قديم مكر الله وادله بداهة در علم كلام قائم اند و هر كه مدعى قدري همراه خدا باشد بروى برهان است
و بر اى مدعى قدم ارواح دليل ناهض يافته نشد و در اخلافش يسوي خدا در قوله قل الروح من امر ربي محبت بر قدسيت
بلكه دليل بر مخلوق بودن اوست واما انك خلق روح قبل اجساد است يا بعد آن پس اين بحث ديگر است كه در بيان جليل شد
و از محل نزاع نيست و اين القيم روح درين بحث اطالعت مقاولت كرده و اختيار كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام است
و اطال في هذا و ما خالفه ليكن اعظم رج كفته والذي قوى لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها ولا ابتداء
وذلك ان اوله القائل بتقديم خلقها واصله وخلق ابن القيم لرواها فانهم قالوا لولا احجية الاقتصاد ههنا لكانت كل كلمة

وما كنت بين الطائفتين اتقي وسلة سوم قولنا طهرح ست والنفس الروح هما شيان وقيل شئ واحد
والثاني اختاره العلامة ابن القليوب لماده من دليل قبيح حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس
في الروح والنفس فمن قائل ان سماها واحد وهم الجمهور ومن قائل انها متغايران ونحن كشف المسئلة بحول الله وقوته
انتهى لجمه از لغت و جزآن بران كلام كرده وسوال يهود از روحى بود كه جز بوى شناخته نى شود و آن روح نزد خداست
و مردم آنرا نى دانند و اما روح بنى آدم پس از غيب نيست و طوائف مردم از اهل مل غير هم دران كلام كرده اند و
در تفسير روح از ابن عباس و ايات آمده و آن همه مضطرب است كما قال ابن القيم روح و ساقى فاني كتابه و بين وجه الاضطراب
و موطن اخر وجهها من البدن هذا الذي يخادع ذوو الفطن هذه الايدي في السائل مشوقه لا فوا
و لكن لا يلى و اين سلة چهارم است كه آيا روح مى ميرد يا نه حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس في هذه فقالت حائفة
تموت و تذوق الموت لانها نفس وكل نفس فائفة الموت قالوا و قد دلت الادلة على انه لا يبقى الا بعد حده قال فعلى
كل من عليه فان و يبقى و حده بلذ و الجلال و الاكرام و قال كل شىء هالك و وجهه قالوا و اذا كانت الملائكة
تموت فالنفوس البشرية اولى بالموت قالوا و قد قال اهل النار امتنا ثنتين فالموتة الاولى هذه المشوذة و هى للبدن و الاخرى
لروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول ميرزا الدلهوى رحمه ساغر فاني و يزعم و ساقى فاني با هر كه شدى
مرد ملاقى فابنه بر دار دل از هستى بى بود جهان اند بود باقى و باقى فانه و ترجمته انا بالعزيم
و هي تفتى السقا و يفتى الكاس و النادي و من تلاقيه من خل و من حادي و لا تترك الى الناس
و دهر طام يفتى الجميع و يبقى رينا الهادي و بعد و ابن القيم گفته و قال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقاء
وانما تموت الابدان قالوا و يدل على هذا الاحاديث الدالة على نعيم الارواح و عذابها بعد الفارقة الى ان يرجعوا اليها اجسادا
و لو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم و العذاب و قال تعالى ولا تحسبن الذين يقتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند الله هم يذوقون حرجين بما آتاهم الله من فضله فهذا القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم و قد فارقت
الموت قال و الصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها و خروجها منها فان اريد بموتها هذا القدر ففى ذلقة
الموت و ان اريد انما لعدم تفصيل و قصر عدل محض ففى الاموت بهذا الاعتبار بل هى باقية بعد فلعننا في نعيم او عذاب
كما صرح به النصوص انها كذلك حتى يرد بها السلى اجسادا و قد نظم هذا المخلات محمد بن الحسين الكندى فقال تتنازع الناس
حتى لا اتفاق طموح الا على شح و اختلفت في الشعب فتخلص نفس للمع سالمة و قيل فيقول
جسم للمع في العطب الشعب الملاك يريد انهم اختلفوا في كل شىء الا في الملاك اى الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
فقال طائفة تلك النفوس مع الابدان فتشارك اجسامهم فيه و قيل بل تخلص سالمة عن الملاك لانها في جميع كويم طالع و هو
خود سببها اى اهل طموح و اى اهل بقا شامراى فنا آفرينه نشده ايد بل كه براى بقا و دوام و چاره مست از اين ليكن نقل

می کشید از دای براری و قل بعض العرفاء و لو كنا اذا امتنا تركنا مكان الموت راحت كل حي و لو كنا اذا
 صفتنا بعننا و نسأل بعد عن كل قبيحة مروه هم فكرياست دارد آر سيدن چقدر دشوارست بعد از ان القيم
 فان قيل فعند النسخ في الصور بل بقي الارواح حيث كما هي و موت ثم يحيى قيل قد قال تعالى و نفخ في الصور فصعق من
 في السموات و كل من كان من الامن شاء الله فقد استغنى سبحانه و تعالى بعض من فيها من هذا الصعق
 فقيل هم الشهداء و هو قول أبي هريرة و ابن عباس في سعيد بن جبير و قيل هم جبريل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و هذا قول
 مقاتل و غيره و قيل هم محور العين و غيرهم و من في النار من اهل العذاب و خزيتهما و هو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا و قد
 انص الى امام احمد على ان محور العين و الوالدان لا يموتون عند النسخ في الصور و قد نص تعالى على ان اهل الجنة لا يذوقون فيها
 الموت الا للموتة الاولى فلو ماتوا مرة ثانية لكانوا قد ماتوا مرتين و اما استقرار جوارحهم في البدن فقد مر بيانه و انما كانت فيه
 و له بعد فراقه الاتصال به فيعرف زائر و غيره و تعلقات الروح بالبدن اربعة الاولى تعلقاتها به في بطن الام حنيذا و ذاك بعد
 نفثها فيه و الثانية تعلقاتها به بعد خروجه الى الارض الثالثة تعلقاتها به حال النوم فان لها به اطلاقا من وجه و مفارقة من وجه
 الرابع تعلقاتها به في البرزخ فانها وان فارقت و تحجرت عنه فانها لم تفارقه فراقا كلياً بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة
 و قد تقدم من الاحاديث و الآثار و المناطات ما يدل على رد اليه وقت سلام المسلم و هذا الروا عاده خاصة لا يوجب حيوة
 البدن قبل يوم القيامة انتهى كلام ابن القيم رحمه الله تعالى و چون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذكر كرد و اجوبه
 اعمال را كه بعد موت لاحق موقى ميگردد و فرمود و ليحى الميت بعد الموت و من اجروا قد قبل النفوس و عشى

خصال اربع في مسلكه و غير هاتي غير فلتعلم هذا عليه الصلاة الاحياء و مشاهير ايضا و عا
 الاخوان يعني هر چه از جزاي اعمال بعد انتقال در قبر ميت مي پويند و ثوابش پويسته بروي جاري و جاري
 مي ماند و چيزست سدازان متفق عليه شين جاري و سلم اند از حديث ابو هريره بلفظ اقامات ابن آدم انقطع علمه الا
 من ثلث صدقة جارية او علم يتق به او و لصاح يدعول اخرجه البخاري في الاو سب و سلم و ابو داود و الترمذي و ابن ماجه و
 هفت خيز باقي در چند حديث آمده اول مراتب امام احمد از ابى امامه از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت كرده اربعة
 تجرى عليهم جوارحهم بعد الموت مراتب في سبيل الله بعد ذكره ان سبيل كذا شته كرده و دوم كسى است كه راه نيك بر او رسد علم
 از جبرين بن عبد الله مرفوعا روايت نموده من سب سبته كان له اجر و اجر من عمل بها بعده من غير ان يقصر من اجورهم
 شيئا سيد علامه فرموده و اما حديث ابى سعيد مرفوعا من علم آية من كتاب الله او بابا من علم النى الله له اجره الى يوم القيامة
 فتعليم آية من كتاب الله و جعل فانه داخل في حديث ابى هريرة في قوله و علم يتق به فان تعليم كتاب الله رأس العلم
 فتعلمه هنا عليه من عطف العام على الخاص انتهى گويم چون تعليم يك آية كرميا اين ثمره شريفه مي بخشد كه اجز علم تار و زحشر
 بر هاست ايسر يك تعليم تمام قرآن كسى بكنند اجزا و را چه شمار توان كرد كه چندان است خصوصا : آنچه كسى كه تفسير كتاب الله

نوشته باشد و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
 میسر که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته قریب
 و عفو کثیر سوم چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابو هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
 گذاشته و سجدهی که آنرا بنا ساخته و نهی که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث
 مرفوع انس نزد ابونعیم و بزار زیادت ضریر و غریب نخل یعنی کندن چای نشان دادن زحمتی از غربا نیز آمده پس این هفت
 سبعة باقیه گشته بانه چیز اول ده گردید و این بر تقدیری است که اجزاء نه و ضریر یک چیز مقرر شود و الا فالجموع احدی
 عشرة مضملة افاده العلامة السید دم و قال البیضاونی و فی ذی ان قد نظمها السیاطین حجر و لم یضری فی نظمها حال تالیف هذا
 فی نظمها قلت یجری لمن قد حل فی الحدیث و اجود عشر حدیثها المصطفی و الولد الصالح ید عیلة و علمه
 النافع بین الوری و او صدقات قد جردت او قضی و محی اطا و مسجد اقدینا و او مسکنا کابن سبیل
 و من لم یصنع و قد لم یؤی و و غریبه النخل و اجواءه و هرا و ید یخوف فی الذری و و سنة احسن
 فی بنیها و هرا عشر ایت کاسوی و انتی و اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند و صاحب را
 بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
 ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر تقیید و تقیید علم نافع در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده و در
 غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعضی احادیث تقییدش بنشر آمده و لهذا ما ظم لفظ بین الوری آورده که نفی است
 چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحو بها باشد و مرابط کسی است که در لغز و بر سر عدل سلام مرده پس جمله اعیان برین اندک این همه
 اعمال مذکوره لاحق میت می شوند مثل آن دعا از اخوان است چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح و کتاب الروح
 نوشته است اشیاء روح الاموات من افعال الاحیاء امران مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء و اهل الحدیث و التفسیر احدا
 ما تسبب الیه المیت فی حیوة و الثانی دعاء السالین لم یستفاد منهم و الصدقة و الحج علی نزع فی الذی یصل من ثوابه
 بل ثواب الانفاق او ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه و عند اخفیه انما یصل ثواب الانفاق اتقی و اخشع لقلوب
 فی الصوم و الصلوة و غیرها من المقربات و اتقی ان الکمل حایل یحی و حلت له ادلة تحقیق و قد

سقطها فی شرح هذا النظم یقتضی لمن حققها بالبحریم و بان ما یجهدی من الطاعات و لای حییت
 کان خیر یاتی و حافظ ابن القیم رح گفته اختلاف فی العبادات المبدیة كالصوم و الصلوة و قراءة القرآن و الذکر
 فذهب احمد و جمهور السلف و صولوا و هو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نفس علی هذا احمد لما قبل له الرجل لعل الله
 من غیر من صدقة او صلوة او غیره لکن فیصل نصفه لایبیه اولاه قال ارجو و قال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة
 او صلوة او قتل ایضا اقرا آیه الکرسی ثلاث مرات و قل هو الله احد و قل اللهم اوصله لاهل المقابر المشهور من فقهنا

وما لك ان ذلك لا يصلح انتهي وسيد علامه وشرح اين نظم نوشته اعلم ان الدليل على انتفاعه بافضل له الاحياء والكائنات
وهسته والاجماع وقواعد الشرح ما اكثرت بقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا
الذين سبقونا بالايمان فاشنى الله عليهم بالاستغفار لهم المؤمنين قبلهم فدل على انتفاعهم بالاستغفار والاعفاء
وول على انتفاع الميت بالدعاء واجتماع الامت على الدعاء لهم في صلوة الجماعة وقد قال صلعم اذ مسلمة على الميت فاحصل
الدعاء واخرجه ابو داود في السنن بن حديث ابى هريرة رضى الله عنه وقد ثبتت الاحاديث بان صلعم عا في صلوة الجماعة على
من صلى عليهم وحفظ ما دعا به كما جاء في صحيح مسلم من حديث عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
على جنازة فحفظت من دعائه اللهم اغفر وارحمه وعافه واعف عنه الحديث وهذا معنى انتفاع الميت بدعاء الاحياء والاموات
فيه انما خالفت فيه قوم من اهل البدع فقالوا لا يصلح الى الميت شئ من دعاء ولا غيره وهو قول باطل لا يفتقر الى رد فانه
يرد القرآن وهسته واعلم منها فلا الطيل باول انتفاع الاموات بدعاء الاحياء بل تشتغل بالاستدلال على وصول دعاء
من القرب البذرية وغيره قلت هكذا قال ابن القيم ربح ولا يخفى ان الدعاء ليس من باب اداء ثواب القربة بل سائل
من السائل ان يعطى المسئول له ما طلبه السائل شفاقة منه وتوسل الى الله بدعائه ان يسبب للمسئول له ما طلبه وليس بها ثواب على
يسببه له ويهديه اليه وثواب هذا الدعاء والاستغفار والسؤال والشفاقة باق للسائل فذا ليس من اوله اداء الثواب اما
ثنا الله على المؤمنين بدعائهم لخواصهم الذين سبقوهم بالايمان فهو ثناء عليهم لا عزرا لهم له بفضيلة السابق وصلتهم لهم الدعاء
بعد الموت وسؤالهم لهم المغفرة بعد ان سألوا لانفسهم وثواب هذا الدعاء باق السائلين لانهم لم يظهروا انهم ويهوه لافوا انهم
السابقين فان ويهوه ظليل آخر هو سياتي فقول اما وصول الصدقة فقد ثبتت في الصحيح عن عائشة ان رسول الله صلى الله
صلعم فقال يا رسول الله ان احدى امي ائتمنت نفسها ولم توص واظنها لو تكلمت لصدقت افلما اجزان تصدقت عنها قال نعم
وفي صحيح البخاري عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيته امه وهو غائب عنها فاتي النبي صلعم فقال يا رسول الله ان احدى
توفيت وانا غائب عنها فقل نفيها ان تصدقت عنها قال نعم قال فاني اشهدك ان ما يطلى المحرف صدقة عنها وفي السنن
وسند احمد عن سعد بن عبادة انه قال قال رسول الله صلعم ان ام سعد ماتت فاي الصدقة افضل قال الماء فاحضر به و قال
هذا لام سعد وسعد بن عبد الله بن عثمان العاص بن اهل نذر ان يخبر في اجمالية ما تيد بدنة وان بهشام بن العاص خصته
خمسين وان عمر اسأل النبي صلعم عن ذلك فقال اما ابوك فلو اقر بالتوصية فصمت او تصدقت عنه لفع ذلك اذ لم لا انا
احد واما وصول ثواب الصوم ففي الصحيحين عن عائشة ان رسول الله صلعم قل من مات وعليه صوم صام عنه عليه
وفيها عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلعم فقال ان امي ماتت وعليها صوم شهر فاوصم عنها قال نعم فدين ادا حق
ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة فقالت ان امي ماتت وعليها صوم نذر فاوصم عنها قال اقرمت لو كان على امك
دين فقصية اكان يدرى عنها قال فهو حي عن امك وهذا اللفظ للبخاري وصحة تحليقا وسعد بن عبادة رضى الله عنه قال

الثلاثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قولنا نظم من خصنا وكل الركن عندي الاقتصاد على النص دون الاعتبار فاحتجوا
 يا اولي الابصار بعبدةنا نظم من اوله بالنعيم ابدوا ونوده وآتوا زودوا وسيلست وازهر بل جواشيت في دباسخ كافي زاد
 ووروش طالت نوده وكفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علمت قوة القول بانه يصل الى البيت كل ما اهداه لابي من
 قرية من صلوة وصيام وتلاوة قرآن ورج وغير ذلك من كل ما يوجب عليه العبد ويجعله لآخيه من باب الامسان والصلوة والبر
 واجوج خلق الله الى الصلوة هو البيت من الشري الذي قد تعد عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان تبصده على غير
 يوجب ان الله لا يضيع عمل عامل بل قد ثبت ان العباد اذا دعا لآخيه بطلب الخشب قال له الملك امين ولك شئ ذلك فكيف
 اذا احسن العبد وجهه في غيبة لآخيه ايا به الى الداعي والهدى منها ثم ان ما اهداه لآخيه حسنة واحسنة بعشر اشكالها فمن اهدى
 اليه مثلاً ثواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجزائة عشرة اجزاء ومثلاً
 يظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من اذخاره لنفسه ولذا اقر مسلم من قال له جعل لك صلوتي كلها وقال له اذ اكلني بك
 وهذا شئ قد فعله هذا الصحابي لا شرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك ان لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
 هذه العتبة اشياء والناس عليها ولا اخبارهم بها ومن لم يفعل هذا منهم فانه لا يقع فيه لانه مندوب لا واجب ولانه
 قد ثبت لنا دليل جواز فعله سواء سبقنا اليه احداً ولا واما الابداء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابن القيم رحمه الله ان من القضاة المتأخرين
 من استحسنه ومنهم من لم يستحسنه ورواه بده فانه الصحابة لم يكونوا يفعلونه ولان النبي صلى الله عليه وسلم لم يجعل كل عامل من غير
 ان ينقص من اجر العالمين شيئاً لانه صلى الله عليه وسلم هو الذي دل امته على كل خير وارشدهم ودعاهم اليه مثل الجبريل عليه السلام فيقولون
 شئ انتهى ومثلاً لآخر فاضى شبهة في جواب سؤال واقول اما ان لم يفعل احد من الصحابة فغير صحيح فقد فعله الصحابي الذي قال
 صلى الله عليه وسلم لا تجعل لك صلوة كلها وظاهرها وصيغتها ثم ان ابن القيم رحمه الله قد جعل من ادته وصول الاهداء العادة الاستغفار وطلب
 الجحان زوداً فلهذا فعله السلف لا صلواتهم به وان يدعوا له بايتاء الوسيطة والفضيلة واحدهم الله تعالى بالصلوة عليه
 صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاء له فاي مانع من اهداء ثواب سائر الاعمال اليه صلى الله عليه وسلم واما قوله
 ان لا يشل اجر من عمل من امته طاعة فنعلم به كذا فليد له العامل اهداه لآخيه ليكون له صلوات الاجران صلى الله عليه وسلم
 ما خلف الملوك واطاع النيران والباقي الاربار في غرة الجنان والنجار في الاعن النيران وهذا عندهما شئ منقطع به فقد
 وصلنا جماعة من قرأتنا ومثلاً لآخر جميع الله تعالى بصلوات من دعاء وتلاوة او صدقة ورايتهم في المنام شاكرين لما
 صنعناه وظهر لنا نعمهم بما اعدناه انتهى مختصراً بعبارة سيد علامه رحمه الله بعض كليات متعلقة اين باب كرده وليكن
 نزد محمد رسول الله اقتدار بمراد واولي واحوط سمت بعبدة كفته اخرج الطبراني في الاوسط عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول ان من اهل بيت يموت منهم ميت فيصعد ثوبه عنده بعد موته الاهداء بالخير يعل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
 على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر الحق هذه هدية اهداها اليك فاقبلها فدخل عليه فيخرج بها ويستبشرون

جیرانه‌الذین لایهدی لهم شیء انتهی و آنرا عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا آورده که وی غلامی از طرف برادر خود و خیر محمد بن
آنرا کرد و بامید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرج ابن سعد و غیر سطوح از طرف والدین و برادر کلان خود و غیر
خواهر خود و حج بیت الله و زیارت مسجد و منزل مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و از طرف مادر چایی برشاه راه بوشنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در ریغ واقع بجهول و از طرف برادر و همان سرای بقرب چاه مذکور صدقه جاری ساخت و بر
بقیه نیز فکر چنین صدقه پیشنها و خاطر کسیست از حق تعالی امیدوارم که اجور این اعمال بایشان رساند و بایشان را
بر رحمت عامه خود از قنق بر نوح و احوال شریف و آفات موقوف بخاتمه بخشیده بشارت جوار صلاح و عبادا و اذنباء و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوازند و ما ذلک علیہم غفرله و نواله بعزیز و عن الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من البر بعد البر ان تصلی علیہما مع صلاتک و ان تصوم عنہما مع صیامک و ان تصدق عنہما مع صدقاتک اخرج ابن ابی
شیبہ و عن علی بن فروغان عن معمر بن المقاتل قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطی من المؤمنین
بعد الاموات اخرجہ ابو محمد السمرقندی فی فضائل سیرۃ الاخلاص و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من دخل
المقابر ثم قرأ فاتحة الكتاب و قل هو الله احد و الما کم الشکا ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
من المؤمنین و المؤمنات الا کأنوا شفعا و له الی الله اخرجہ القاسم بن سعد بن علی بن ابی حمزہ و عن انس ان
رسول الله صلی الله علیه و آله قال من دخل المقابر فقرأ سورة یس خفف عنهم و کان له بعد من فیها حسنات اخرجہ عبد العزیز صاحب
الاخلاص بسنده قطری گفته قوله صلی الله علیه و آله اقرؤ علی موتاکم یتیم ان تکون هذه القرأه عند المیت حال موته و یتیم ان تکون
عند قبره یتیم علی گفته بالاول قال الجمهور گویم و رحمه ابن القیم بوجوه من الترجمات و عبد الواحد مقدسی گفته نزق قبورهم
و محب طبری گفته که در هر دو حال بخواند و اولی است و غزالی و راحیاء العظیم و عبد الحق در کتاب العافیة از احمد
حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سورة فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
اهل مقابر گردانید که این ثواب بآنها رسید سی علامه فرموده قلت فمذہ و امثالها من احادیث مفروعات و نامات
صاحبه و انه علی ارتفاع الاموات بایهدی لهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بجمود الا تکون و لیکن کما قال العلامة
ابن القیم رح انما علی کثرتها بحیث لا یصعب الا الله تعالی قد تواترات علی ہذا المعنی و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان روایکم قد
تواترات علی ہذا المعنی انما فی العشر الا و اخر یعنی لیلۃ القدر فاذا تواترات روایا المؤمنین کانت کتواتر علی روایاتهم
کتواتر علی آرائهم علی استحسان شیء او استقباحه و ما راہ المؤمنون سافعو عند الله حسن و ما راہ قبیحا فمذہ عند الله قبیح انتهی
کلام ابن القیم رح گویم بی شبہ روایت مؤمنین جمیع ۴ صا و اقطار از قرون خالیہ و عہود خالیہ امارت حسن قبیح نیست
اگر چه جیت قطعیہ و نفس شرعی نباشد لیکن استقرار و ادراک آن خیلی دشوار است و روایت جامعه دون جماعت یا اهل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع است و اصول در امثال این مسائل اقتضا بر وادوست نہ تسک بقیاس و اعتبار

و این احتیاط قاطع نزاع و اختلاف و رفع شقاق باطل اسلام و موجب جمع میان روایات است فقه بزرگوار
قال النظم سید العلامة رحمه الله تعالی و هاهنا قد انسخ الراود من جمع ما یدعی به العباد الی سبیل
النجید والرشاد و اما الجمل العادل فی العباد و مصلیا من بعد محمد الواحد علی النبی و اله الامانة
ید و هم هم ما دامت الادواح و ان فئت من هذا الاشباح حضرت عید علیه الرحمة بعد ازین نظم میفرماید
هذا الحمد لمد آخر ما ردنا الحمد علی من شرح آیات السیوطی و ما احتضن من نظم و دیالیه و الحمد لمد اول و آخر فی کل جنین
الاحیان و لحظة من لحظات الزمان حمد یفوق حمد کل انسان بن یفوق محمدا و یفوق الانس و الجن یدوم بدو الممد
مد و ما خلق الله و لنا ان شیتنا بالقول الثابت فی اھیوة الدعا و فی الآخرة و ان یرحمنا و ان ینزلنا العود و یقرنا العود
و رحمنا عن الاوطان و احتضنا بالسابقین من الاخوان و بنا اننا فی الدنیا احسنه و فی الآخرة احسنه و قنا
عن اب السناد و علی المد توکلنا فی ساعات السیل و النهار و الاحول و لا قوة الا بالله صلی الله علی محمد و اله و صبه و سلم
فرغنا من تالیفه یوم الخمیس لعل غرة شهر رجب من شهر رسته مست و ستین و مائة و الف انتی کلام مع و اما نقول مثل ما
قال السید رحمه الله تعالی و ارجو قبوله من الدنیا بجلال و اکرام و قد اتممت شرح هذا النظام فی اواخر شهر شعبان من
سنة ثمانین و ستین و مائتین و الف الهجرية علی صاحبها الصلوة و التحية و اتممت به خاتمة تشتمل علی بعض الوصایا و هی
تفصیل حدیثی من اهل التقوی و التفرة و ارجو العمل بها من خلا فی عند حلول اجلی و حدی و نزول فی کبری و الذور علی
من لم یعمل بها بعد مد و الوصیة بها و اما بری من کل من یعمل فی الم یرویه بکتاب و سنة صحیحة و بالذوق و هو مستعان
خاتمة الشرح فی ذکر الوصیة و ما یناسب ذلک عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی حق امره و سلم له شی
یوصی فیه میت لیلین و فی رواية ثلث لیلال الا وصیة کتبه عنده رواه الشیخان و غیرهما و عن جابر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله مات علی وصیة مات علی سبیل و سنة و مات علی تقی و شهادة و مات مشغور له رواه ابن ماجه و عن
انس مرفوعا المحروم من حرم و حدیثه رواه ابو یعلی یا سنا و حسن و اهل علم گفته اند که وصیت واجب است بر هر که بر وی حق
از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر کس که حق نیست تسبیح است و عمل وصیت در مال مطلقا حاکم است و در
واجب است یغایرش بصورت اقتیلج بسوی آن باید که در صورتی تقیص باید نمود و طریق وصیت آنست که ذکرش بزبان
پیش و عدل کند یا نوشته برود و عمل بخواند و آن هر دو گواه شوند و این اولی است و اما حقوق ناس من مثل دیون
و دوائع و امانات و مضونات است بچشم مع و مضمون و مبروق و بچشم حقوق بدنی مثل ضرب و جرح و استخفاف بخیر حق
و بچشم حقوق قلبیه مثل شتم و استهزاء و نحوها پس وصیت کند بقضاء دیون و رد و دائع و امانات و مضونات و ارضاء
مضمون مد و امر آخر و اما حقوق الله من بچشم صلو و میام و حج و زکوة است تا تو انذ بادیه آن پردازد و قضاء عری
بدلیل ثابت نشده و مضمون ولی از طرف میت بسخت میخواست که دیده و داد و ن زر نقد برای اداء صلو فایته بخت

فقها دست مستند باین ضعیف هم نیست تا بقوی چرسد آنی حاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع و رکعت و سجده
 و اگر حج بروی فرض است و مکروه وصیت کند به مقدار مصارف ضروری یکسج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
 و صایای تخمباز تهرعات مخفی پس غنی از بیان است لیکن باید دانست که قصدی در حال وصیت و حیثات فعل
 و اکثر ثواب از قصدی در مرض و نزوحات است **س** برگ عیشی بگوید خویش فرست که سوار و زینش پیش فرست
 عن ابی هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا نبي الله صلى الله عليه وسلم اني اريد ان اوصي
 النبي و لا تميل حتى اذا بلغت الملقوم قلت لفلان كذا و لفلان كذا و لفلان كذا و عن ابی سعید الخدری ان النبي صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم قال ان تصدق للموتى حبة و حصة بدينار خير لمن ان تصدق عند موته بائة رواة ابو داود و ابن حبان في صحيحه
 و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل الذي يمتنع عند موته كمثل الذي يهدي اذا شيع رواة ابو داود
 و الترمذي و قال حديث حسن صحيح و وصيت بدينار خيري بسوى قارى نزل قبر باطل است اگر چه اهل زمان در آن بکثرت
 اگر تاراند صاحب طریقه محمد بن دین باب رساله نوشته است می با نقاذ الاله الکلیج در آن از اذاین شب فرموده و احتیاق
 حق نموده و همچنین وصیت با تمام طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل است و هو الاصح و به قال ابو بکر البلیغی مؤلف
 طریقه محمدی گفته فظهر من هذا ان المتعاقب في زماننا ليس بما نزل باخلاص و اما فضل الوثقة من اموالهم مكره و به مستقبحة
 من عمل الجاهلية و كذا الاما به لا دعوتهم و عن انس بن مالك رضي الله عنه مر فوفا لا عقر في الاسلام و به الذي كان يعقر عند القبر
 بقرة او شاة انتهى در وی احمد و ابن ماجه با سند صحيح عن جریر بن عبد الله قال كنا عند الاجتماع الى اهل الميت و نعلم طعام
 من الغياحة و سمعت در قبر محمد است و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و ثواب بلاد باشد و توسیع تعمیق در آن
 تا صد مرد درست است و زیاده بآن افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی است
 و باید که قبر مستقیم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قریبی گفته و منع من الارترقع الکلیف الذي كان ت الجاهلية لتفعله
 و عن علی انه قال لا بی البیلاج الاسدی الا ابشاک علی ما بعثني عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا تدع مثالا الا طمسته و لا تقبرا
 مشرفا الا سوية اخرجه مسلم و سائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوطا اند مثل فی الاوطار و سکا اختتام
 و جزآن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیم و جدید را سائل مستفاد تالیف کرده اند پس اشتغال بذكرش در اینجا ضرورت
 نیست مؤلف طریقه محمدی در بعضی مولفات خود گفته بخیر قراة القرآن فی القبر مطلقا علی ما هو المتعارف لقوی من قولهم
 لکن انما یجوز اذا قرأه باسبغ بقدر و اما القراة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب صلا لفقدان النیة و الا خلاص الشرطین فی
 استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یا تمام القاری و المقری انتهى و این قراة پاره از قرآن در مقابر نزد زیارت
 اموات است نه بعد دفن بر قبر متصل با چنانکه حافظان اجیر و احوا و تجیر میکنند که آن حرام است و اکل اجرتش منوع و چون
 دانسته شد آنچه گذشت پس حکم سنت مطهره و وصیت امری ضروری از ضروریات شرعی است لهذا محرر بطور باخلاص

و احباب خود وصیت میکنند چنانکه بیاید و پیش از ایصال جمعی نویسد که عمر این بنده شرمند و در صین تحریر این مقاله و تقریر
 پهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از عمر است بر سر رسیده می آید زیرا که هرگز بنده نزدیک است و هرگز نشسته و در ابعده
 مافات و ما اقرب ما هوات قوت جوانی و دلوله شایب زائل و پیری و سفیدی موئی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفس
 مستعار و در علم باری ششم چند نفس باقی است و هرگز که ام جای از عجب علم مقدر و بهر حال در روزی این خاکدان فانی را گذشت
 و ازین کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار با حق سبحانه و تعالی یافتنی درین عمر گذشت هر چه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بویع
 آمده باشد معلوم الهی است از همه توبه النصوح بر زبان داریم و بدل نادم و عاقل و بجان ترسان و لرزانیم و تاسی تو نیم خود را
 از ان کتاب محارم و اقتراف جرائم دورتر میگردد و تو فیق بدست خالق مست و حق تعالی و عده عفو بر توبه فرموده و سوال
 خدا صلواتم ثابت همچو بی گناه قرار داده پس از اینجا امید می قوی و جرائم را سخ است که آن همه کرده ناکرده گردود است
 این است **س** کیسر و دولت سفید نشد و اگر چه موئی به تن سیاه نماند ای حسن توبه انگلی کردی که که ترا طاقت گناه نماند
 و الحمد لله تعالی که بدست خود هیچگاه آلوده ذره از شرک متلوث تو می از بدع نشده ام و بفسق از فسوق بهتر دل و قصر
 خاطر رضا نداده اگر مقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطرار الا اختیار مبتلا شده باشم مجبوری و اگر اطمینان
 نموده از ان با خلاص تانیم و تا ممکن شد از ان گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلالت عظمت و عسم ناله در حق این هیچ
 کس پرسش می از انست که اگر هر موئی تخم زبانی منفرد و جهانی مستقل گردد و شکر انکی از احسان او در عمر و از ادا نتوانم کرد
 در تخم آنچنان نگاه داشت که کسی با وجود و پدر همچنان زیست با ناز و نعمت نکند و از حصیض جبل و ضلالت محض سبکی
 و تو فیق خود با وج علم و هدایت رسانید و از ذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید و از اخصی ثناء و حلیکانت
 کما انشیت علی نفسک از مذہب تقلید جلال بر آورده شاه راه اتباع کتاب سنت بنمود و تهور احدی و مجبوری نسا
 و از اوصاف ابنا و زنان که معاشرت با نساب و طعن در احساب کنند و تجاسد و تباعض نمایند و نتیجه علوم کتاب فخر
 و جاه و نمکباره و مجادله باشند و فکر شکست یکدیگر می نمایند و با اهل حق طرف می شوند و سببای ازای خلق الله میگرددند
 و تسلیم و انشمنندی را در سر تحصیل مراتب دنیوی می بینند اما در صحبت فاسق اشرار و امر از ان چهار درمی بازند
 در یا و سمع و اکل باطل بزی علماء و مشایخ و وعظا چپ ^{باید} دارند و پیری تمام و بعد تمام بخشید و این اه و رسم را در نظر او
 حقیر و ناشایسته و انمود و معاش او را از بد و شعور و آغاز هوش در کسب می منحصر فرمود و از وجه مکاسب محرمه بازداشت
 و جز خود محتاج دیگری نیست پذیرا حدی از خلق چه اقارب و چه اجانب ساخت و به تمیز کتب ایله دین و صحبت شرع بین
 دوستی سلسله روایت سنن طهر و اقامت نسبت با زمره محدثین کرام و علماء اعلام اعانت کافی و مدد دانی نسود
 و بی همد و فکر من ال حلال زیاده بر مقدار حاجت و کمالات اهل و عیال ارزانی داشت و تو فیق تخیر مکر بعد رنخور
 و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و با انواع نعم صور

و معنوی و اطاعت و فضائل ظاهری و باطنی که من دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تجات دولت و کائنات
 غنا که نجات ازان بابنا جنس کمتر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم دولت بر بسیاری ازا کار بدین و دنیا مرتبت
 مرحمت فرمود و از امراض عقلیه و او و اعتلیه و اسقام بدینیه کهسانی در آن گرفتار است عافیت روزی کرد و از اخلا
 ر و بیک که کتب سنت صحیح و تصوف قدیم بران شتمل است تخی و یا اخلاق حمیده بقدر تقدیر میسر و تخی ساخت غرض که عذ
 نمای منعم حقیقی و حمد و شکر من مطلق طاقت زبان و کار و دل ناتوان نیست **س** از دست و زبان که بر آید
 که عهده شکرش بر آید اگر اثار تمام عالم اطلاق و اجماع و دنیا مداد کرد و کلمات حماد ربانیه و عبارات محاسن العیبه
 نفاذ نه پذیرد و لو ان فی الارض من شجرة اقلام و البحر یدره من یحدره سجدوا ما تعدت کلمات الله **س** مجلس تمام گشت
 بیایان سید عمره ما یحفظان در اول و صفت تواننده ایم چه من وجه قدرت من که جرأت بر ادای حمد و شکر الطاف ناقتنا
 رحمان و مراتب غفور و غفران او کنیم چه همت من که خود را در محادین و شاکرین بشمریم هرگز پرتوی اذین آفتاب یا حرفی
 ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعد و انعمه الله لا تحصوها از نعمتهای او یکی این است که از اصلاط سلیمین و احکام سلطنت
 آفرید و انسل سید المرسلین و شیخ المذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و علی اکرم جمیعین گردانید و بسوی صراط
 مستقیم سلام هدایت فرمود و بران استقامت بخشید و توفیق اشاعت علوم حق کتاب و سنت بتالیف و نشر داد و از همه
 بیگانه ساخته و خود آتش ساخت **س** مرا بیگانی از خلق با حق آتشا کردست و بطبع من کس کم ساختن بسیاری سازد
 با احدی غشی در دل و از یکی شکوه بر زبان نیست نه فکر از کسی است و نه اندیشه گرمی با زار خود نه شوق دیدن احدی
 از اینها و جنس است و نه شیوه اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی است و نه طریقه مجادله با کسی نه از قبولی عالم غرضی
 و نه از رد خلائی تعبی نه فکر عوج نه دوست و نه صدمه نه نزول خویش در همه حال و هر چند خوشدلیم و بجه و شکر و تعالی
 تر زبان **س** زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد و بچشم خلق سبک یا اگران شدیم چه شد و بهیچ رنگ ریگستان
 قرار می نیست و تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد و حق تعالی علم حسنه کی از احسان اوقات برای موت مانند
 تمامی شهر رمضان یا عرفه یا دادن صدقه چنانکه در حدیث **س** یا ابو نعیم آمده یا نزد عمل صانع مثل حج و عمره و صوم
 بهما و یار و جمعه یا شنبس یا نماز و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمه حیات بی ثبات بر اقرار کردیم علیه
 و عقیده توحید و محاببت برع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ است و این دولت بسی بزرگ و در برنج و موافقت حشر
 و مسکن بعنوان همسایگی برگزیدگان خود بر حمت عامه خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودنی بود این است
 پس بس و چنانکه دین و دنیا پادشاه بعضی سنگیری خویش کفیل همه حوائج او شده و حاجتمند هم چسبی نکرده همچنان در آن
 عرصه بهر حال آثار رحمت خود را در حق این نگونسا رگران بار جلوه افکار بخشیده از مخالفت تا تمام نجات تمام و حد
 و یا بحکم این وصایا و توفیق است لایمی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و رعایتش از جانب فرزندان

و اعزّه موجب خوشنودی روح این بزرگوار و معنای حق سبحانه است انشاء الله تعالی و دومی آنست که رعایتش سبب صلاح و فلاح موصی الهی است و تقسم الله تعالی پس نوع اول آنست که در تمیز و تکلیف و غسل و دو قن رعایت سنت صحیح و اتباع احادیث صریح کنند و نماز بنازه جماعت کثیر و امام صالح عالم و مامورین موحدین خلص بجای آورند و بعد بکبر ادا می شود نماز خوانند و قیام اندام دارند و زیاده از یک شب بیدار نمانند و بران کعبه بنویسند و گنبد بنامینند و منصف و حصار استخوانند که این همه حرام و منتهی عنه و منتهی است و دست مطهر و عیدای محنت و درشت بران دارد گشته و رتوب و منوی شل بوسم و دهم و چهل و شش باری و سالیانه و جز آن خود موصوم خاندان نیست و همه بدعت ضلالت است رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیاده از سه روز تا کم کردن جایز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان از گریه و زاری منع یافتند بایکدی و اگر چه در زمان ماز عادت که سستی جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست و رعایت حیات خود این چنین را راست کردیم و دهم واحد را از ایضا نه تکلیب شدن آن ندادیم تا با بعد عات چه رسد آری بر عا و استغفار و صدقه اذلال حلال اگر توفیق خیر رفیق باشد اما باید کرد که نفع این چنین با جموعی ثابت است لیکن بروحی باید کرد که سنت صحیح بران مطلق است نه بر وجهی که عادت اهل زمان و مبتدعان است و دعای اولاد صالح برای آباد و احیای خلی نفع دارد و آبرای والدین خود و دیگران و دعای غیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدا می خواهیم و از وی سحانه امید با جابت اریم چنانکه از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار است و واحدی که از دیون و ودائع و امانات و مضمونات احدی هیچ شیئی بر دهنده نمانست که ایضا بقضا آن رود و تسامح متعلق این نوع و در کتاب نیل الاوطار در فضیله ندیه و مسکن اتمام و غیره و ذیل کتاب انجمن بر وجه مبسط تمام مرقوم است مطابق آن نزد احتقار کار بند شوند و هرگز سبوی از طریق سنت مخالفت نکنند و در عاقبت و دیگر شوم و جزا به بر سر برگران بهمانند و بران شال یا شوال نیندازند و در تمیز تعجیل نمایند و لا شیه را در ترور خانه نگذارند و احتیاطا برای قرآن خواندن بر قبر بگمارند که حرام است و قاری و مقرئ هر دو تا هم و اجرت قرأت حرام خدا نخواسته اگر اتفاق انتقال درین بلد به پوای که حال از نزل انیم شود جعفر قریه یا غنیه واقع بر سر غنیه کافی است و زنا امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو هم محترم مکرر نموده و مدینه منوره دست بهم دهد و حرامی میگرد و وصول این اهل از قاضی الاما جابت پس آسان است چندان دشوار نیست انشاء الله تعالی انعام کا و همچنین خواهد شد الا هواد قضا شهادة فی سبیلک واجعل موتنا بکمل سبیلک این عاجز را آرزوی تمام است که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جود جام شهادت علیا نوشیده آید پس اگر نثار قدم بایر گرامی نکند که گوهر جان بچه کاری و گرم باز آید و قنوع و دیگر که مفید پس اندگان میبازند آنست که دنیا اعتبار را اندیشه بسیاری از انسان در عهد و اکثری و طفلی و جمعی در جراحی میسرند و بعضی که به پیری و شجاعت میرسند تمام عمر در راه ایشان و در اندک فرصت همچو باد صبا از دست میرود و نمیدانند که بایست که به توبه و رجوع میسر است

که در بزم وجود بنسیم مژده بزم زدنی خاموش است. بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است
 بنظرت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قد عمر گرامی کمتر میداند و بعد از تقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب
 هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشتریکه اجل فرصت دهد و تندستی و فراخ دستی هم نصیب شود پس
 و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگست بر آید مقدار نیکو و هم نقصان می گراید و معامله آخرت که انقطاع
 پذیر نیست بر سرود و ش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات از ان خیلی دشوار پس بنایت بلخی باشد
 که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و کمالات ناملائم میسر نیگردد لذات باقیمه و نعم ستر
 و اعیه را بر باد دهد و دامن دولت پائدا عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سردی راضی و گرفتار شود
 و قانی را بر باقی اختیار نماید و لغو با بدن جمیع کارها و اندوختنی که نشو و نما می او بر طاعت و علم و عبادت باشد روز جزا
 زیر عرش سایه یابد و توبه او گناه در جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث وارد شده **س** توبه از داده و رایام
 جوانی کردم. اول مستی من بود که هیار شدم. بعد باید کرد تا یکی از ان هفت گرده باشد که روز جزا زیر عرش سایه گیرند
 و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندستی و رشکاری و فراخ
 دستی نگیرد و من زنجیر عن النار و داخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا امتناع الخیر. فرض
 وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی با هم متعارض گردد تاواند مصلحت دینی را بر همه چیز فرستد و
 مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد. دنیا هم بقدر تقدیر بوسی حاصل میگردد و هر چه مصلحت
 دنیا را بر فضیلت اخروی ایشا میکند وین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم پیش از همت و پیش از وقت او را
 طوع یا دیگر دود **س** دنیا سطلب تا همه دینت باشد و دنیا طلبی نه آن نیست باشد. بر روی زمین زیر زمین از برزی
 تا زیر زمین روی زمینت باشد. طلب دنیا سبب گریختن دنیا است و گریختن از ان سبب حصول اوست هر که دوسپ
 سایه خود بد و دسایه از وی بگیرد و هر خود بگیرد و سایه دنبال او را نگیرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الهوم
 بما و احدی اثم آخرته کفی الله ثم دنیا حق تعالی با من بنده شرمندم همین حال که در پیش درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت
 دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسرة الدنیا و الآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود و در فرصت
 تحلیل زحمتی پذیرد و قیام ندارد و نتیجتاً آن خسران ابدی لاحق حال میگردد و هزارها کسی ازین زمانه دیدیم که گفتم اتفق بدو
 رسیدند باز از آنها اثری بر روی کار نمانده **س** غافل مشوز عشوه و دنیا که این عجوز به مکار می نشیند و قتله میبرد و پنجه
 تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در شاکت و نیداری را منظور نظر دارند و بر رفاه و معیشت و حصول زیاده حساب
 نظر نگارند بلکه صحیح النسب سید محسب الفعیه الصین سازند و روز قیامت جزوین و تقوی سوا ل از دولت و ششم نرود
 و نه پسند که رشته دار کدام دولتند امیر یا رئیس است فلا انساب بنیم یومئذ و لا یتساوون حفظ انسب خصوصاً انسب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقوی است طبعی با سید المرسلین است علیه علیهم الصلوٰه و السلام در مائت و یک ذکر و مضائقه نزد
 ضرورت نیست اما در مائت و یک انانیت حفظ سیادت ضرورت است که فرماست هم در دین و هم در دنیا و کین که گروه این است
 مخصوص بچیز است که در غیر ایشان یافته نمی شود و واقع در این است لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدو آن
 و اکمل کاملین نوع نبی آدم و اشرف المائک و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع الذین انزل علیهم الصلوٰه و السلام
 و سلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر شایسته که بآن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
 اخلاقی کسبی و علم و اعتقاد و عمل و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بر قدم مبارکش و دانگش را
 همان قدر نصیب از منزلت پای آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار متابعتش کامل شمرده شود و هر که درین شایسته قاصرت
 بمقدار قصور مذکور ناقص است و لهذا در معرفت اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهر و کتاب عزیز که زمره محدثین کرام الهی آن
 اعلام اختیار کرده اند گوی بجهت برگزینان برده اند و در جماعه اولیا و اصحاب سلسله انقباض بنزیت اتباع مخصوص اند
 و همین کمال شایسته بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر فضیلت ایشان است و اگر هست اما قاصر از کمال متابعت
 نبوی صلیم بگوئیم اگر آئیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینی و دنیوی و پیاب گشته فقط بر ادای واجبات
 و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات و عبادات و محرمات و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع مواظقت نموده
 این هم غنیتی است که بی درمچین مرفوعا آمده من اتقی الشبهات استبرأ لیدینه و عرضه من وقع فی الشبهات و وقع فی المحرمات
 و حق تعالی را شاکر کرده که نیستند اولیا و تدایعینی و بوستان او و مکر متقیان و تقوی عبارت از تادیه واجبات و ترک محرمات
 و احتراز از مشبهات است تا زکرت نوافل و عبادات و اتیان بستمیات و تظلمات و اقیام محرمات و زایل نفس است
 از لظایق و عجب و کبر و حقد و حسد و یا همه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا بفسوق و بیع و فساد
 و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلیق دارند موضع آن کتب فقه است و اگر هست ازین مرتبه هم که تا کمال
 و از شوخی نفس شر شیطان مرکب محرمات شود و بچیزها که باحق حقوق العباد باشد و ترک صیحه صلوات رحم بود از آن خود و هم
 بعضی است اجتناب واجب و اندوختن منکرات شرکاء عدی از اقارب و اجانب و اجاب و امار و حکام گرد و حق تعالی
 اکرم الاکرام و ارحم الراحمین است و رسول خدا صلیم رحمة للعالمین شفیع الذین انجا اسید عفو و تکرار تمام از حقوق الله
 قوی است و اما حقوق العباد پس خود و خویشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار است ضبط آن همه و بیجا و سوار
 رسول خدا صلیم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و ارشاد کرده ان تعجب للناس ما تعجب لنفسک و مکره لهم
 مکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی است و دیگر از فضیلت آنست که با اتباع خود و از زن و فرزند و نوکر و غلام
 و کنیز و رعیت حتی الاستطاعه معاشرت بساعت کنند تا بگمان راضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیه ایشان
 در گذرند و متبوعان خود را از حق ادب لطف فرما و باری و غیر خواهی و خدمت گداری و نصیحت ظاهر و باطن فرستند

و مهربان سازند مگر آنکه امر بصحبت کنند و شر یک فسوق خود سازند که در بصورت طاعت ایشان نیست لاجتماع لایق
 فی مصیبه الخالق و باقران و اقرباء و غریبا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان باخلاص محبت و غمخواری و تواضع و کمال
 عمر بسر نمایند و نیاجای سهل است بهر شیء میگذرد و برای معاملاتی با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه پر باشد و گر وقتی که با هم
 منازعت و محاسمت رود و او آذکسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان و کمونی شرمند و سرگون باید کرد **س**
 هیچ دانی که شیر مردی میست و شیر مردانه دانی نیست **س** آنکه با دوستان تواند ساخت **س** آنکه با دشمنان تواند زیست
 حق تعالی ارشاد کرده میفرماید اضع بالی حی احسن فاذا الذی بینک و بینک عدل و اوهام کانه ولی حمید و ما
 یلقها الا الذی یصلح و او ما یلقها الا الذی یحفظ عظیم و اما ینز غناک من الشیطان نزع فاستعد
 بالله انه هو السبع العلوی این آیه شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت است و عامل بدان مسلمان کامل **س** اگر موسی بن
 علی مراد ساء و این مکر در حق کسی است که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصانه تعالی را دوستی
 و دشمنی بپوشد و مثل و افضل و خواص و مانند آن از اهل بدست و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرورت نیست لاجل
 بصورت دنیا اگر چه پیرایه باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوئی و عدو اولیاء
 الی قوله لن یفعلکم ارحامکم و لا اولادکم يوم القيامة یفصل بینکم و آیات مدین باب بسیار است در
 خاندان همیشه ایند اهل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و شده آمده اند که در هر مرتبه از بزرگواران و بزرگان
 کس از اجداد و قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بهای محبت و نیا افتادند و تجاوز از حد نمودند **س** من بودم که بجای و در حق
 و کتابی به علم مرا که نشان داد و بلا را که خبر کرد لیکن آخر غایت آئی و تنگبری کرده همان شیوه قدیم را اعاده فرمود و بدینگونه
 سرخیل علماء و ائمه و تاج مکه اهل بیت با صفا برآمد و اینها بعضی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
 عاجز از بلوغ رتبه پدیری قاصر ماند لیکن بقصد و محبت خود بکلیه تقدیر این که خامه قصاص و قدر بران جاری شده بود و
 بهای خود سخت شرمند و انگشت برندان است چه کند **س** آنچه نصیب است بهم میرسد **س** گزینی است بهم میرسد **س** لیکن
 فرزندان سعادت مند را باید که از چنین ابتلا و خود را حتی لاسکان و دور اند و هرگز این اشغال این جریات تن برسانند پسند
 خالی از فساد و مسمومیت **س** اگر نرسیدیم تو باری بری **س** و در یادند که علم بهتر از دولت است بلکه علم با فقر
 بهتر از غنا بر وجه کمال است که آن فانی است و این باقی **س** علم داند یاد دین بقا و نرسیم **س** شد که بی فتنی بهای
 و گری تحت سبک **س** علم عبارت از دانش حسن بر جمع عقائد و اخلاق و احوال و احوال و افعال و اقوال است و کتب سنت صحیح
 متکفل بیان اوست و این علم بدون دریا قن از ادله قرآن کریم و حدیث رسول زوفا و رحیم علیه و علی آل الصلوٰه و السلام
 و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و دریا فقره طریقه سلف است و ائمه او و اهل قرون فاضله و گفته رحیم الله تعالی
 و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی باشد و بیشتر روایات متواتری و غیره و اعداد مسائل و فرج کتب فقه مروجی اصل

و غیر مستقیم دلیل است و دریافت حال صحت ستوش بدون این علوم غیر منکر و سپس در این علوم سعی بلیغ باید کرد و در این
 برای تفصیلش چیست باید پرسید چه اگر توفیق کریم فیض باشد تقاریر این علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی است
 و از ادب قلبی و قلبی شافی و تواندن حکمت و اذیل و دو قاتر فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربان و علم
 موسیقی و شایسته قیام فی فنون حکمت باطنی است آنی قدری قلیل از منطق که خام علوم است اگر نیکو تعبیر بمقام فاضل
 و شهابت نموده باشد خواه مضافه ندارد اما انما دران موجب جوان از یکت علوم حدیث و قرآن است و تفسیر و تفسیر
 کتب تفاسیر و احادیث و معانی این علوم در کتابخانه بیرون کمال موجود است با وجودش فرزندان را حاجت کتب دیگر
 نیست قهر است این کتب در سلسله العبد نوشته ایم و قد در این کتب که نعمت عظمی است و بهر فن در کثیر و مال خطیر پیش از
 آنها از بلاد حجاز و عرب اصحاب عجم شایسته و افکار طویل حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست بهم
 نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده **دل بی خون بکشت آورد ولی دیده بر کشت با ابد الله که تلف کرد**
 که اندوخته بود و این همه ذخائر عقی را با اموال نفوذ و امته و جز آن بر چه شرف و شرفاد ملک خاص است برای خلف
 میگذاریم باید که مطابق قرآن امد مندرجه سنت محمد و کتب با امد هر دو برابر با خواهر و غیره تقسیم نمایند و بر قسمت دیگر
 بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از آثار بقریب حصص آن برهند و عاش خود را یکسب بقرصور دارند و خدمت تقضا
 و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار کنند اگر چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفایت غنیمت شمرده پس از و یاد نمایند که در
 حدیث شریف آمده **ما قل و کنی خیر ما کنی و انی و اهل غنا تو لگرمی نفس است و در مصارف هر چند غنی باشند جاود بقضا**
 سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسر عمری و تبشیر میری است و اتوانند مطابق و مصایب قرآنی
 و حدیثیه و مصالح اسامه و مشایخ مثل مصایب شیخ عبدالخالق محمد دانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ فنا الله بانی
 رحمهم الله عز وجل کار بند شوند این مصایب و کتابخانه سوجه است و مثل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت است اینجا تحریرش
 بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علما و وقت در مسائل **علمی** شریعت طرف شدن و رد و قبح و کلام یکدیگر کردن
 و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق فضل **علمی** شمران و از رد و قول فعل خود بر هم شدن و برقع آن
 بتقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب هم مندر و مراقبت اسلام و موجب نقصان از پیروی و زیاده ایان کامل است
 اشتغال بدین و تدوین کتب حدیث و تفسیر و **علمی** سنت و قبح بدعت بعد از حدیث و تفسیر و **علمی** بدین بجا
 خود کافی است قانعانند از این پیران و استادان و شایخان با اختیار طریق اجل خوب نیست حتی ثابت برهه ای
 باطل منکر و پس بر پا بدید و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فرض اعتقاد
 و علی غرض است وقت و بهر هم با حسن نیت صرف نفاس گرامی که گوهری بهما وجه هر شاهوار است در مطالعات کتب دین
 از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتبه و بهر نیت می باید و چنان در نشر علوم فقه و حدیث و اصول کتب و خوش عقیده

و هم ندیب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق منطق قرآن و حدیث و دولت غنی فضیلت کبری است تا اگر آنو نفیض
 بخشند و اگر از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در بدین مسکن و ماکل و مشرب و منکح و انماک و تحسین این چیز
 شیوه و دنیاواران غافل از آخرت است اهل اسلام و عارفان نعم عقی را از ان عار و انکار می باید رسد خوشا جهان
 تنیدستی و غربیانش به زوال نیست و اقبال بی نصیبانش به فقری که با ایمان صحیح کامل دست دید بهتر از سلطنت تمام
 روی زمین است و توحید رب العالمین سر جمله طاعات است و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثبات قلب ایتقان
 ایتقان عجب دولت بی زوال است اللهم ارزقنا و اخلافنا و دوری از محبت فاسق و کنار کشی از محبت اهل منکر و نفاق
 دلیل سعادت اخروی است صحبت برابر و در عمر و از اثر نیکند و هم نشینی با شرار و فجار و زودتر و دیگر رسد زاهدان حلقه زنده
 بسلاست بگذرد تا خرابت نکند صحبت بدنامی چندی ترک نماز عباد کفرست و تارکش کشتنی و گردن زدنی است و تارک صوم
 بلا عذر فاسق غیر عادل است و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راه است همچو پیروی یا ظلمی می میرد و در تنه
 گوشه گرفتن سنت سلف صلوات است و جهاد بر تقدیر وجود و شرائط ثابت از کتب سنت فرض کفایه و ماضی است تار و زقیان
 با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست زین و دنیا شوی سیرت
 قدر هندوستان که در شکله جبری واقع شده جهاد بود و یکین قتل و غلوش مفتون نیست و شاید که اجری یا بد و تاجا و عامر
 و ران مجتهد مغلطی بود و دریافت احکام فتن کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق است با وجود حاجت استفسار
 از علمای نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب الله اصول اینها مولفات ماورین دیار کافی است و اکثر مولفات ضرورت
 ایام حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراہیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
 جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابهای محفوظ است و لایحه مستندات
 این حضرات بابرکات را تلاش و جستجو باقی است و سرایه کتابخانه روزافزون گویا تمام دولت ما و ابای ما همین کتب است
 پس بس این اہم و دانیر که چشم باخیلی قلیل و در حدیث دنیا بسیار است و پیش ما کمتر از خدوت و نزو اہل دنیا بهتر از
 جواهر و در نظر محقیر و همان دور بصرا بنا و گیتی عزیز و جلیل و در حقیقت خوابی و سرابی و نالی و آبی بیش نیست اہل دنیا
 بدان نفرین و بعشوه اش از جاز و ندس آمد اندیشی باری برکی انگاری دل گفتن آن شیفته بی سرو یا حاضر نیست
 همت آنست که تا تو اند با خلق خدا احسان کند و خود **رسد** است منت پذیر احدی نشود الیہ العلیا خیر الیہ
رسد بی نیازی همی دارد که ایمان و افاق اند ما هم از دست رد و خود چیز یا بنشیند ایم اخذ زکوٰۃ بر سادات حرام است
 از کسی نماند اگر چه با فاقه و فقر و قوت باشد و با حدی از سادات ندبهم که باشد و هر کجا که باشد و بر حالت تقیہ که باشد
 تقصیر و عبادات بهتر از کشید و معاصی است چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع است لذت گناه باقی نمی ماند و باطل
 باقی است و شقت طاعت میگذرد و اجر و ثوابش ثابت است هر که این نکته را در یافت حال و آتش نیکو شد و خواب

و خلوص اصل اصول حیل طاعات است و رن کالای بدیریش خاوند باشد صوابان عمل است که مطابق کتاب سنت
باشد و حاصل آن فعل است که برای خدا بدردن لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمع بود چون این هر دو اصل
قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید و سر رشته مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا مولا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا نیدن یا بالقب شرعی و کئی فاضله مثل شیخ الاسلام و محمدالدین و ابوالبرکات و ابوالحسن
و آنچه بدان نام لقب کنی ساختن و بران خوشدل و بدان راضی بود چون چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد
و متقن علوم کتاب و سنت بر وجه تحقیق بود و دور و ریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود و معذات قسم باین سما بنود و تقاضای
و منفی بودن بلای نیرنگ است اصحاب این مناصب اسمی بنیم که در سر و نیادین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت
حاصل از مصلحت آجل مقدم داشته پروائی مشرع و ایمان خود زکده اند حفظان الله و اخلا فناع فی ملک راز و درون
پرده زردان است پرس و مکن حال نیست زاهد عالی مقام راه غرض کند اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و این فلان و چنین و چنان بودن عائق از فضائل آخرت است این حدیث
چه خوش آمد که سحر که میگفت بر سر سبکده با دوت و بی ترسانی به اگر مسلمانی چنین است که حافظ دارد و وای اگر دینی اهر و
بود و فروانی به دنیا سر اسر ز دست و جز زور و فریب نیستی آید که کثر اهل عالم چهل چه عالم دران گرفتار اند و هر روز هر زمانه رنگ
و بونی این گل بد بو تازه تر بر روی کاری آید و از غایت عقل و نهایت هو شیری میدانند و بدان مفاد آخرت می نمایند
و هر که هم رنگ ایشان و هدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیهانکارند و نمیدانند که غافل ازین فکر و فکر عاقل است
و گرفتار این دام و دواحق چهل قدر که روز عیار ذات الصدور و اظهار هر ضرر و مستور است معلوم شود که در چه کار بود
و انقباس گرامی را در سر که از خمیس در باخته عاقبت محمود را تباها ساخته اند بوقت صبح شود و چهر روز معلوم است
که با که باخته عشق در شب و بچره و با کجمله حوادث روزگار و تقلبات ادوار و نظرات اهل دنیا و اوقات و تبعات این
سپنجی سرایش ازان است که بدگرش توان پرداخت و تذابیع و رضع آن باید آموخت لایحه صیها الا الله سبحانه و تعالی
پاک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی پیر فساد شود و جمله بنی آدم راه ناصواب پویند و بی تنها بر
مستقیم اسلام و جاده قویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرج و ترج و صلاح و فساد و اندیشه
و موت و حیات و غنا و فقر ماند و ذیل سنت مطهره و کتاب عزیز را قوالا و عملا و اعتقادا از دست ندهد بلکه دین اسلام را
بدندان گیرد و باز علاج احدی از خویش و بیگانه و نادان و فرزانه از جاز و زود بیا عشق رسوائی چنان نمک که یک
چندی به طامست های بید روان شنیدن آرزو دارم به و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت اند و این
ماجرار غنیمت کبری و اکبر عظم و کبریت احمد و عقیق سعادت و کیسای هدایت شمار و سه من اهد بشتی حسین
فی الهوی + ولی من هب و حدیث بر موصی + این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

منفی: و اینست که علی بن ابی طالب من العلماء الاعلام و المشایخ الکرام ان یخلفوه بعین العناية و
 یسلوا علیه ذیل الرعاية. امینوا ما یری فیہ من الخلل و یصحوا ما کان فیہ من العلل فقد ابی انسدان یصح الاکتان
 العظیم و ان یسلم من النقص الاخطا به الکریم و نعم ما قیل **س** اخا العلما لا تعجل بعیب مصنف. و لعل
 تنفق ذلک منه تعون. فکما افسد الراوی کلاما بعقله. و کما حرف للنقل قلم و صحفوا
 و کما ناسخ اضحی لمعنه مغیرا. و ساء بشئ لمروده المصنف. و لما بلغ من الکلام الی هذا المقام
 لسان فتمت هذه الابیات اقتدار بعض الکرم و باسد التوفیق و بیده حسن الختام **س**

الهی لئن لم تعف فالویل کله تعلو علی السیر فیہ بعامل فان تنفع من ظالم شر ظالم وان تعف منک العفو فضل انت به علی عجب عطف شان طهقان	لعبد مسیئین ذللا و باطل و کما قال من قول و لیس بغافل فعدل اتی من عادل خیر عادل سما شجود جاد بالخصه باطل فقیر الی غوث یغیث و ابدل
---	--

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة السبع نتیجہ طبع شمس و اجلا نگاه اتباع بزم زن به گامه شرک و استماع عمده ارباب مقبول
 قدوه اصحاب منقول مولوی محمد عبدالرشید بن شاه محمد کشمیری نائب محکمہ افتا الطف اسد
 به و حسن البیه و بارک له و نفعه علیہ

اوراق السنہ بلغا فصاحت نشان و صحائف صد و رفعا شید و ابیان صرف و فاطر محمد منشی انشا ارض سما
 کہ فواتح و خواتم کتب ساکنان این خاکدان کمن بر و حرف ممد و محد نہادہ و اقلام نامل علمای خوش بیا
 و ارقام جوارح فضلائی بلاغت نشان وقف مباح علی الملاء معاش و معادی ست کہ رسائل و مسائل
 نو آموزان این دیستان پر مخن بر دو باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفحہ مصاحف ایمان
 و آیات شفاء اعراض جنان اتحاف تصلیہ و تسلیم بر رسول کریم است کہ نقوش توحید برجیدہ و رنگارنگ
 فرمودہ اوست و صحت الملاء و انشاء عمر فانی و جذوبت عبارت حیات جاودانی اهداء تحیہ و تکریم بر رؤف
 و رحیمی است کہ ابواب شرح متن متین عالم اولی و آخری بر روی جهانیان کشودہ او و رنگ افشائی
 بر دیده کور سواد ان خلوکیش و سواد نامہ اعمال جاہلین تصعب اندیش ترجم و تشریح بر آل و اتباعی است

که سر دفتر محمل جایست اندر و نگین اجزاء جماعه ضلالت و سر کوبی طایفه معتدعه و کمر شکنی زمره مستعصبه رفیعیه
و دعای اصحاب و اشیاعی است که شیرازه بنده کارنامه هدایت و کار و سر تراش زمره غیایت از صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه ماسع ساعی بحج الشقیق و تلی تال ابیات الثقیبیت آما بعد به ششم ششم شنایان و طالع عالم
جاودانی و سایشینان طوبای معانی و مبانی صلاهی نوید و برای شیرین کامان کوثر کتاب و سنت و دفتر گزرا
شرائین شرک و برعت مزده دولت جاوید باو که درین نزدیکی او ان و قریب زمان دامن می ملوانه درهای شهن عالم
غیب و سبیدی پراز گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده نه خرف پارهای قیل و قال که بر جاک از اخفیت
و نه خار از آرا و جمال که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه هیچ لاکمی مثالی مسائل است که بمیزان سنت سلیقه شجده
و دود گلهای رنگین و لائل است که از گلبن نبوت و ضیئه حیده بنام این دوختن تجلی طو لست که بر دل موسی
صفقان تافته و باز پسین کل رعنائی است که بگوشه دستار سبیلان جا گرفته شکر آینه ایست که صورت
عالم مثال در و پدیدار و سترگ خزینه ایست که پز و پهنه را العلم که در جیب و کنار دل برای وصال این شاه
زیبا قرین اضطراست و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار و کیفیت که اکثر مصنفات علماء و سرزمین هستند
کالبدنی روان و دفتر پریشان است نقلی چند از این و آن بهر سانیده رساله ناسیدن و شست خاکی از رهگذر
تقلید بر دشته نقش فلک تنقید بسین نظر راست پرستان دلیل هدیه ستمی و برهان بی ماگی است همانا بدانت
این گروه باوه در مخانه عنایت ازلی همان قدر بود که حریر افان گذشته را تر و باغ ساخته حالیا بساط تحقیق
بر چیده اند و گویا ازان در یاد و یاد را و قی در چایه سنت و کتاب باقی مانده اگر روزی بذروه بلند متبع
دو اوین سلف محدثین فرامیرسیدند می رسیدند که هنوز علم فراوان است و کوشش را میدان و نیاید تحقیق با
فرسان و عرصه انصاف فراخ و نظر عدل را سر رشته دراز یا لند العجب از تماشا شنایان این باغ که در بسته جلوه
گل تحقیق از رخنه دیوار تقلید می بینند و خراسندگان فضائی این بهارستان گل مراد از گلستان اتبل کتاب
و سنت بر نمی چنند و کیفیت که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت و ندان زده باری الحمد لله و الله که هنوز دفتر آثار سلف و جلوه پیریت
و دست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آماده تماشا فی جرس ناقه لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز است
و جلاله فیوض ابدی را در باز یعنی عزیزی که نهان خایه ضمیرش از فردانی امتعه گرانایه سنت و کتاب ملو
و شجون است و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون درین قرن ثالث عشر که سرشته افشاست
حق بکسبستن سیده و صبح حشر و نشر بد میدان آرمیده و آتش پاکش و ملت با فسر دگی گرا ئیده لوا، احبار
مرا ستم ستم و دامت انور سینه بروی افزاشته که چنگامه نصرت دین محمدی که هر کس و نا کس بدان منت بخورند

نتوان نهاد گرم گردیده و بالا خوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک بکنج عدم خزیده کیست که درین میدان
 باوی گوی سابلقت باز دیار از روی بخت نیر و هم نشاوی زند زهی یگانا داور که وجود با جودش را وسیله
 سد غور اسلام و جناب فیض را ذریعہ آسایش کافه انام گردانید و حتی سعادت این جوان بخت که بخت انوشیروان
 سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیر ناموری هر دو جهان کشوده و دست بهانه
 چرا که موجودین است و قلب و دماغ جماعه معتین و روح و ریحان اختیار و برابر است و سکرات الموت فجار و شرار
 ستایه طوبای رحمت کرداری است و کوثر نشنه لبان استگاری آرایش حال کمال است و افزایش کمال حال
 تو صدایقه سنت و کتاب و نور حدقه و دودمان بوتراب و الاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
 خان صاحب بجا و در لقب بنواب ادام الله مجده و کبیت عدوه همانا که بیارگاه تدوین و دوا دین و دین اسلام
 درین روزگار پسین جز وی کسی دیگر یار نیافته و تبسدا حیا، علوم نافعه غیر از ذات بابر کا تشنختین هیچ کس
 نه نشسته کند همت و الایش که بذروه اصلاح معاد بندست اصلاح معاش را تیر فرو نیکند ارد و صوفیه فیض
 که سطور نور کتاب تنبیه اسباب عقوبتی است نسخه تدبیر مملکت در عایا را نیز از حاشیه صفحه خاطر بیرون نچاند از درین
 حین که این شرح متین و کتاب همین در احوال برنخ نوشته حق آنست که با حیا، سنن موقی در تن اسلام جان
 تازه و مید و بآبریزی سنت سنیه خشتگان بر سر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بر روی مکتوب
 نموده که گو یا معقول و محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حق محمدیه ترجیح اخیری بر اولی و اثبات عقوبتی
 دنیا است و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بند و بی سعی آثار و اخبار صحیح و اذنا
 قاصران چنانکه باید نشیند خنک انگس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای مابعد الموت اسباب نجات
 همیا سازد و سعادت مند آنکه حاصل خود را تابع آجل خویش نموده بند کار آن عالم پرواز و دو پای حال چون این
 کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت اتما از کتم عدم بمنصه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان اجاب العالی
 بطبع آن شرف نفاذ یافت کاکتان انجام اندیش امتثال الامر این شاهزیبای عالم جاودانی را بزرید اهتمام
 در جمل طبع جلوه اطهار بخشیدند و در عهد سعادت حمد علیا حضرت نقطه دائره فرمان روانی نکته کتاب داده گری
 و عدل پیرانی تحفه محذرات آخر زمان حسن از حسنات جهان قامه بنیان شرک و بدعت را فخر ریای کتاب
 و سنت قاسیه حی ایمان تاحیه آثار کفر و طغیان تمده خوانین خلاصه خوانین علیه السلام جناب نواب شایه جهان حکیم
 ادام الله بعلیها و طابت ایاها و لیا لیاها با تمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده بعنوان صحیفه لطیف و
 احسان مولوی محمد عبد المجید خان مہتمم مطالع دار الاقبال بهو پال صانها الله عن الزوال تصحیح بر تنقیح
 سعدن علوم مخزن فہوم مرکز دائره فضل عظیم طغرای فرمان خلق کریم ذوالجہد العالی مولوی سید ذوالفقار احمد

گشت سیار فضائل سدیدة منتجع فواضل عیدیه خلاصه زمره کرام زبده صلوات نام حاوی
مولوی محمد عبد الصمد پشاوری سلمه الله تعالی و بکن بت تعلی بهرین تعلی از همه
شی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود ۱۳۹۳ هجری با داخدا جعفر در بیابان
شاهجهانی حلیه انطباع و پیرایه اختتام پوشید و احمد داولا و آخر او غلام چار و باطن

قصیده مایع تالیف نتیجہ طبع رسا و فکر آسمان بجای نبض شتاسلم مرآة ان سخن
ماہر نکات ہرفن ظہوری ظہور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شخصی سلمہ البتہ

ای مخاطب از دل نا شاد و حالش مینویس	قصہ در دلد و کشم مالا ش مینویس
فرق نشناختند میخواران ز خسرو تاگدا	گر زجم جامی به پیش آید سفالش مینویس
آن سوی افلاک بہر شکرا میگیر باز	کنگر ہر دوازدهم نیروی بالش مینویس
ہمیتی دارد مرا صراغ ام اقبال سخن	گر درین وادی حریت آید سفالش مینویس
مقدمہ خوب معنی را مخواہ از دیگران	ہاں گرا ز مدوح من باشد تعالش مینویس
دیدہ در نواب صدیق محسن خان ناخو	بی نظیر و بی مثال علی ہمالش مینویس
بہر فاقان شوکتی افزای طغرائش فرست	بہر قصر عزتی بخش و مثالش مینویس
آنکہ آنرا منیع فن برداش سے نگار	آنکہ آنکہ سحر جو دو در بانی نوالش مینویس
گر ستیزد پورستان با غلام در گمش	زود ماقم نامہ در پیش نالش مینویس
مہر لقی اکیست از بہستان اولادش بگو	مصطفی را کیست از گلزار آتش مینویس
عرفت حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار	نام دشمن گر ندیسی پائمالش مینویس
ہاں کہ نویسی و گر خواہی نوشتن ناگزیر	ثانی در عالم فرض می مالش می نویس
آنکہ زو بالاتری نارند فکایش یا دیگر	آنکہ زو در عنایتی نبود خیالش مینویس
ہر دو جانب صفحہ افلاک را میکن سیاہ	مختصر شری ز بہر فضل و کمالش مینویس
فضل منش عالم سحر طرازش بر طراز	شرچرا ناظم جاد و سفالش مینویس
غالب و آزرده ہم ہم خیالش بود داند	چون من دیوانہ در صدف نعالش مینویس
از شتابی تو سن کلکش بہنت باز دار	صفحہ میدان محشر را مجالش مینویس
گر ہی باشد عمل بر غیر قولش تا کہ گفت	گر بود صد سنن عین غلامالش مینویس

<p>سبز تر باد اهر خست و هر شگون ز در قم شری بر ایات و شمارش نام کرد</p>	<p>گر و عاگونی بر اوراق نماش کین چنین شری از اسباب جالش</p>
<p>لاجرم بی جد باین آوردای پرز علم عالم بمن فداش نیویس عقده هجری</p>	<p>ما وسیله بنا و نشر و ادب</p>
<p>قطعه تاریخ تالیف نتیجه خاطر ماهر جامع فنون فنی نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بھوپالی متخلص با حمد الو احد الاحد</p>	
<p>کثیر التاقب سقی الصفات نخج درین وزن چون سم دات چو بر مسم زخم و فتر کائنات نفاست مانند آب حیات بهر دم سوی علم دین التفات علم بر کشد اندرین دولغات فتم در کفش مثل شاخ نبات موفق میاید بسا در نکات غنیمت شمس پنجروزه حیات بر دن آئی از قلعه شمش جهات سر شاخ طوبی نوید برات بروز قیامت رعایت جهات ز خیرات و احسان صوم و صلوة ز حج و جهاد و اداس زکوة ترا دست گیر و چو این صدمات نلغزد در آن وقت پای ثبات بقولی بسیار کی یابی نجات</p>	<p>ایسر جهان داور دادگر باوصات او می کنم آگفت نیمینم باین حسن یک فرد را در ون سویای من حب او همه گاه در کار حق مشغول بزیر نگین هم عوب هم عزم سخن از لبش همچو قوت و شکر درین شرح ایات از کردگار سرت گردم ای جان من گوش کن دخود بطنی قید این آب و گل برای روانت حسد او نگار چند اعمال نیکو نباشد ترا زایش را و اتفاق و تقوی و بر ز صدق و صفا و صلاح و سداد کلچ ایسر بگذری بر صراط ز هوای که در مطالع رو و حمد سوال گیرین را هم جواب</p>

<p>چو درون خرمی ز غالی کتابت سوالی کند از تو ای سبکدشت بیت و دو و آنچه بعد از وفات مفضل جید و مدلولی سید و انصار</p>	<p>چو از سالکین این نامه کن علی القدر گوی که آن یاد کن طبع کتاب آثار الکلیت شرح ایات چون اسیر واکر بالا بسیم</p>
<p>کس نسیب با تو او اندر عصود برواز جو پالی استباب فجود خاطرش جو پای و احاطه شش در ذات او پیرایه جمیع خجود</p>	<p>فیض جو دست علیا سیه او سید شش گنجینه است در حشود هستیش نسوایه اعلا ی دین شان سنت از وجودش مرتفع</p>
<p>یافت تو حمید خدا زوی ظهور آمد از وی آنچه ناید در ظهور می رسد با غم و صفت او نزدیک و دور شهره دور آن اغوا نم شود</p>	<p>مرحمتش نده شد کفایت بوی جمع او تالیف لم یسبق المیر می رسد ایم و در پیش حرف صدق اعمالش در پیش خاوه نامور</p>
<p>نامه از وی چه شرح صفت نکته در ترقیق به از هر زور بادشاه عالم قریب در حضور حایای از آن متبور و تسبور</p>	<p>بر کتاب نظم اسیری نوشت آنگاه در تحقیق بصیرت بود بیاورد آفات و اضرار نشسته آوردست این نامه را در دست</p>
<p>از میند صباغ و طالع گبور آینه باطل در دانه زور و طرور آتش پیش آید پس از دهن قبوله چون نباشد مایه فرج و سرور</p>	<p>آنچه در بر رخ رود بهر دگان آنچه میند از رخ جان پاک ما در پیش از دل چسبیده است مقصودش بهر ریاست قهر</p>
<p>مطلبش تخلص احوال نشور پای تا سر حرکت و عرفان نشور طالب تا سرخ اجلی از جود طبع شد بمان احباب القیود</p>	<p>می رسد که خورشید از راه عدلی ذوالفقار از بهر سال طبع شد باقی از روی دلی ارشاد کرد</p>

صوت نادر التكميل في التفسير العربي

مفرد	سطر	خطا	صحيح	خطا	صحيح	مفرد
١	١٠	١٠	٢٦	١٢	١٢	١٠
٢	٥	٥	٤	٢٩	٢٩	٥
٣	١٢	١٢	١٠	١٠	١٠	١٢
٤	١٤	١٤	١٠٦	١٢	١٢	١٤
٥	١٩	١٩	٥	٢٣	٢٣	١٩
٦	١٦	١٦	٥٩	١٨	١٨	١٦
٧	٣	٣	٦٠	٥	٥	٣
٨	٥	٥	٦١	٩	٩	٥
٩	٨	٨	٥	١١	١١	٨
١٠	٤	٤	٥	١٠٠	١٠٠	٤
١١	٨	٨	٥	٢٦	٢٦	٨
١٢	١٠	١٠	٦٣	١١	١١	١٠
١٣	١٠	١٠	٥	١٢	١٢	١٠
١٤	١٥	١٥	٦٥	١٣	١٣	١٥
١٥	١١	١١	٦٥	٨	٨	١١
١٦	٢١	٢١	٥	٩	٩	٢١
١٧	٢	٢	٥	١٩	١٩	٢
١٨	٢	٢	٥	١٦	١٦	٢
١٩	٢٣	٢٣	٦٩	٣	٣	٢٣
٢٠	٢٣	٢٣	٥	٣	٣	٢٣
٢١	١٩	١٩	٦١	٥	٥	١٩

صفحہ	سطر	صواب	صفحہ	سطر	صواب
۲۱	۵	فیجی	۹۱	۱۲	شارمان
۲۲	۱۰	بشی	۹۲	۱۳	یقر
۲۳	۱۱	ودعانی فی	۹۳	۱۴	اعظم نعم
۲۴	۱۲	تجربہ	۹۴	۱۵	المراعی
۲۵	۱۳	جیبک	۹۵	۱۶	الایشان
۲۶	۱۴	فتی	۹۶	۱۷	واحسن
۲۷	۱۵	یاد می	۹۷	۱۸	الشہور
۲۸	۱۶	ناتجفت	۹۸	۱۹	مشی علم
۲۹	۱۷	تجربہ	۹۹	۲۰	الامام
۳۰	۱۸	راناظم	۱۰۰	۲۱	والوالدان
۳۱	۱۹	الہام	۱۰۱	۲۲	قیعرت
۳۲	۲۰	الموفا	۱۰۲	۲۳	لم تفارقه
۳۳	۲۱	باتیک	۱۰۳	۲۴	بالاستفانم
۳۴	۲۲	کما قال	۱۰۴	۲۵	عور و حالیه
۳۵	۲۳	خصیص	۱۰۵	۲۶	مالیدی
۳۶	۲۴	الہام	۱۰۶	۲۷	رشتہ
۳۷	۲۵	اصطلاح	۱۰۷	۲۸	لمخلوق
۳۸	۲۶	المشوان	۱۰۸	۲۹	میش
۳۹	۲۷	وبالتدب	۱۰۹	۳۰	غبنہ انی
۴۰	۲۸	عیشم	۱۱۰	۳۱	ودو
۴۱	۲۹	خیر	۱۱۱	۳۲	جبین
۴۲	۳۰	وہیم	۱۱۲	۳۳	شدید
۴۳	۳۱	ولہ ان باب	۱۱۳	۳۴	لشدید
۴۴	۳۲	ہاں باب	۱۱۴	۳۵	تم

صفحہ ۱۱۶

سالمات شمس
۲۵

DUE DATE

۲۹۷۶۵